

شماره پنجاه و بی  
سال ششم  
اردیبهشت و خرداد  
۱۳۹۱

# میثاق

گرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



## علل شکست انقلاب اکتبر

صفحة ۴۳

فهرست موضوعی نشریه:

تهاجم دولت علیه اتباع خارجی

«انجمن همبستگی بین المللی  
کارگران» ترکیه

بحث آزاد

مبارزات معدنچیان اسپانیا

نقد کارگری

مسائل امنیتی و اصول مخفی  
کاری

کنترل کارگری

معرفی سازمان

«نگرش مارکسیستی»

استالینیسم و مائوئیسم

بحران سرمایه داری

مطلب آموزشی

انتشار کتاب

- ۱ در مقابل سرمایه داری ایران، از کارگران و خانواده های افغانی ساکن حمایت کنیم .....
- ۳ رژیم ایران و تشدید اقدامات شوونیستی بر ضد مهاجرین افغانی .....
- ۵ مصاحبه «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» در ترکیه با محمد اشرفی .....
- ۷ اول ماه مه ۲۰۱۲: راهپیمایی با حضور «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» .....
- ۹ پیام همبستگی از سوی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» .....
- ۱۰ کارگران صنعت هواپیمایی تنها نیستند! .....
- ۱۱ ترکیه: مبارزه کارگران صنایع هواپیمایی ادامه دارد .....
- ۱۳ کدام طبقه از فیس بوک بیشتر سود می برد؟ (بحث آزاد) .....
- ۱۶ اعتصاب نامحدود معدنچیان اسپانیا .....
- ۱۷ درباره درخواست کمیته هماهنگی... از وزارت کار .....
- ۱۹ درباره ضرورت رعایت مسائل امنیتی و اصول مخفی کاری .....
- ۲۱ «کنترل کارگری» یا «کنترل بورژوازی»؟ .....
- ۲۶ فرمان کنترل کارگری، لنین .....
- ۲۷ پیش نویس آیین نامه کنترل کارگری، لنین .....
- ۲۸ معرفی پلاتفرم سازمان «نگرش مارکسیستی» .....
- ۴۶ استالینیسیم: تئوری «سوسیالیسم در یک کشور» و «انقلاب دو مرحله ای» .....
- ۵۵ بحران مائوئیسم در چین .....
- ۶۸ «یک درصد»، در مقابل «نود و نه درصد» .....
- ۷۳ بحران طولانی: نشانه ای از گنبدگی سرمایه داری .....
- ۷۶ «رکود تکنیکی» در بریتانیا .....
- ۷۷ «بازار آزاد» و توزیع ثروت .....
- ۷۸ مختصری در مورد بحران اضافه تولید .....
- ۸۱ نابرابری: فقرا و ثروتمندان .....
- ۸۲ پول و سرمایه (بخش دوم)، سارا قاضی .....
- ۸۸ مطلب آموزشی: مانیفست، بخش دوم - پرولترها و کمونیست ها .....
- ۸۹ انتشار کتاب «موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران»، احمد اشرف .....



## در مقابل سرمایه داری حاکم در ایران، از کارگران و خانواده های افغانی ساکن حمایت کنیم

علیرضا بیانی

چندی پیش به بهانه عمل بزهکارانه ای که به دو افغانی مقیم یزد منتسب شده بود، عده ای به تحریک دسته های حزب الهی به خانه و کاشانه آن ها حمله ور شدند، خانه های گلی و کمترین امکانات زیست آن ها را به آتش کشیدند و آن ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند. نیروی انتظامی در این واقعه نه تنها جلوی این افراد را نگرفته، بلکه برعکس، زحمتکشان افغانی را که از جان و مال خود حراست کرده و در مقابل یورش متجاوزین مقاومت کرده بودند، مورد ضرب و شتم قرار داد و دستگیر کرد. و به این ترتیب ساکنین افغانی مورد اذیت و آزار، مستأصل و ناامید، به بیابان های اطراف متواری شدند.

زحمتکشان افغانی ساکن ایران سال های زیادی است که در ایران زندگی می کنند. آن ها در ادامه سال های طولانی جنگ و بدبختی در افغانستان، به ایران پناه آوردند. در ایران تحقیر شدند، از کمترین امکانات شهروندی برخوردار نبودند، حق نداشتند فرزندان خود را که حتی در ایران متولد شده اند به مدرسه بفرستند، برای اقامتشان مجبور به تهیه کارت اقامت می شدند که سالانه برای آن می بایست ۷۰۰ هزار تومان پرداخت کنند. دولت جمهوری اسلامی از سازمان ملل به دلیل پناه دادن به آن ها سالانه مبالغ هنگفتی دریافت می کند، بدون آن که حتی یک ریال از آن را به خود پناهندگان افغانی بدهد. افغانی ها امکان باز کردن حساب بانکی در ایران ندارند. خرده پس اندازهای خود را ناچار می شوند یا در رهن کامل محل زندگی پس انداز کنند و یا در شرایط ناامنی نگاهداری کنند و به همین دلیل قدرت مانور آن ها در شرایط سخت تر زندگی و نوسانات گرانی به صفر می رسد و این امر، فشار بر زندگی آن ها را باز هم بیشتر می کند.

یک افغانی برای هرروز زندگی اش ناچار است کار کند؛ در غیر این صورت همان روز را گرسنه خواهد ماند. هرچند غذای چندانی نیز در شرایط داشتن کار

نصیبش نمی شود؛ با کاسه ای "کچالو"، تکه ای نان، روز و شب را سپری می کنند. به این ترتیب هر یک افغانی بالغ و آماده کار می بایست هر روز در امر تولید و کارهای خدماتی شرکت فعال داشته باشد تا بتواند امکان حیات پیدا کند. در نتیجه چندین میلیون افغانی ساکن ایران در همه دوره سکونتشان، همواره در سخت ترین شرایط کاری و با نازلترین دستمزدها زندگی مشقت باری را گذرانده اند. اصلاً تصادفی نیست که در چهره آن ها به ندرت نشاط دیده می شود و دچار پیروی بسیار زودرس می گردند و دردهای ناعلاجی را در خود فرو می ریزند.

شهرداری های ایران آن ها را به کارهای سختی مثل کندن چاه و کانال، مترو، جاده سازی و کارهای سخت پارک ها و جدول کاری های خیابانی و نظافت نیمه شب خیابان ها- که بسیار اتفاق می افتد در اثر تصادف با اتومبیل کشته شوند- و جمع آوری و حمل زباله و غیره، آن هم بدون کمترین حق و مزایای تعریف شده در قانون کار، وامی دارد. سایر کارفرمایان کارگاه های کوچک و بزرگ، بخش مهم سنگینی کار کشاورزی، باغداری، گاوداری، مرغداری، بوستان های صیفی کاری و غیره را با نازلترین دستمزد بر کرده آن ها می گذارد. در یک کلام، آن چه کار دشوار و سنگین نامیده می شود- از آسفالت کاری و سنگبری و کار معدن گرفته تا قالی- شویی، رنگرزی، شیشه پزی و نجاری و نقاشی و به خصوص کارهای طاقت فرسای ساختمانی- همگی بر کرده آن ها قرار گرفته است. کمتر ساختمانی در شهر تهران و اغلب شهرهای بزرگ ایران است که دست های زجر کشیده آن ها را بر اندام خود لمس نکرده باشد.

گاهی که کاری به دست نیاورده باشند، در حاشیه های شهر تهران در زمین های زراعتی و در کنار کارگران بنگلادشی و پاکستانی از صبح زود تا غروب خورشید، مشغول درو ذرت می شوند و دست آخر مزدشان، یکی دو گونی ذرت می شود که بروند سر جاده به ماشین های عبوری بفروشند. این است خلاصه شرح حال مردمان مطلقاً زجرکش و زحمتکش افغانی که مورد بی رحمانه ترین ظلم های روزانه قرار می گیرند و در هر جا تحقیر و توهین و ناسزا و جُک های تمسخر آمیز را تحمل می



و کورش کبیرانه و خلیج یکروز درمیان فارس و نظایر این ها، سمت و سوی اعتراضات را به انحراف بکشاند و مردمان افغان را عامل این بحران ها معرفی کند. بدیهی است که گسترش نژاد پرستی برای جمهوری اسلامی اهرمی است که به موازات مذهب همواره از آن بهره گرفته است، ولی هرچند یورش و رفتارهای ضد افغانی به روش های شبه فاشیستی؛ و گاه حتی بدتر از فاشیستی صورت می گیرد، اما نباید دچار این انحراف شد که تصور شود این فاشیزم است که عروج می کند؛ خیر، به هیچ وجه.

گاهی با اتکا به تعبیرهای بسیار غلط از پدیده فاشیزم، کار بغرنج تحلیل از پیچیدگی های حاکمیت سرمایه داری، با بیان "عروج فاشیزم" و نظایر آن ساده می شود. در صورتی که فاشیزم در ایران، علی رغم حضور ایدئولوژی آن و بستر های مناسبی که لازم دارد، نظیر ناسیونالیسم، هیچ پایه مادی که خود را در جنبشی فاشیستی شکل داده باشد، ندارد. هرچند اقبال خرده بورژوا و لمپن و حتی بخش هایی از کارگرانی که موقعیت خود را در تولید از دست داده اند می توانند به طور بالقوه پایه مادی آن به شمار آیند، اما فاشیزم و عروج آن نیازمند جنبش فاشیستی است که نه در ایران و نه حتی در بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی دیگر وجود ندارد. اکنون این خود سرمایه داری است که با اعمال و رفتار شبه فاشیستی و از آن بدتر، نقش فاشیزم را ایفا می کند؛ اما این به معنی حاکمیت فاشیزم نیست، بلکه چهره پشت نقاب سرمایه داری است که هر روز بیش تر آشکار می شود.

دفاع و پشتیبانی از کارگران و زحمتکشان افغانی در ادامه نبرد طبقاتی با نظام سرمایه داری است که به نتیجه خواهد رسید و نه عمده کردن دشمنان فرضی. این رژیم جمهوری اسلامی است که به عنوان حاکمیت سرمایه در ایران عامل سرکوب و اعمال خشونت بر مردمان افغانی است و نه فاشیزم، هرچند که سرمایه داری حاکم در ایران استاد و مدرس اعمال فاشیستی است، اما او در تحلیل نهایی حاکمیت سرمایه داری است و نباید تضاد نیروی کار، اعم از افغان و ایرانی علیه آن را به تضاد نژاد افغان و فاشیزم تنزل داد.

کنند. و این در حالی است که اگر همه آن ها از ایران خارج شوند، همه آن هایی که پس از سه نسل زندگی در ایران هنوز هم دارای اقامت دائم و امتیازات شهروندی نیستند، اقتصاد ایران چنان محکم به زمین خواهد خورد که دیگر حتی خود افغان ها نیز قادر به سرپا نگه داشتن آن نخواهند بود.

بدیهی است که حاکمیت سرمایه داری ایران خوب این وضعیت را می شناسد؛ اما او علاوه بر همه بهره کشی هایی که از کارگران و مردمان زجرکش افغانی دارد، باز هنوز چیزی در آن ها سراغ دارد که بتواند از آن نیز بهره برداری کند؛ و آن انداختن گناه های موجود ناشی از بحران های خود این نظام، بر گردن افغان های مقیم ایران است.

هرچند تعداد مردمانی که این حقه بازی ها را متوجه نشوند بسیار اندک است، با این حال جمهوری اسلامی همواره تلاش کرده است آن ها را به عنوان عامل بیکاری و گرانی و کمبودها توصیف کند، آن هم چه کسانی، افغانی های زحمتکشی که به ازای هر صد لقمه ای که در تولید شریک اند، تنها یک لقمه نصیبشان شده است، به ازای هر صدها سقف بتونی که ساخته اند، تنها یک سقف گلی با اجاره سنگین نصیبشان گشته است. این مردمان یکبار دیگر باید "گناه" بحران و گرانی را بر گرده بگیرند و خود را در معرض حمله ارادل و اوباش جمهوری اسلامی قرار دهند.

با افزایش اخیر موج حمله به افغان ها، جمهوری اسلامی علناً نشان داده است که سرکردگی این حملات را برعهده دارد، و تلاش دارد که به دلیل اختلافاتش با حکومت افغانستان (بیش تر پس از آن که هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا، در سفر خود به افغانستان این کشور را یکی از متحدان اصلی آمریکا در بیرون از سازمان ناتو خواند)، چندین میلیون افغانی پناهنده در ایران را به اهرم فشار علیه حکومت افغانستان و از این طریق کسب امتیاز تبدیل کند؛ اما از طرف دیگر، موج گرانی های خارج از تحمل که بیم شورش های عمومی ناشی از آن خواب را از حاکمان جمهوری اسلامی گرفته نیز عاملی شده است تا با افزایش احساسات نژاد پرستانه



## رژیم ایران و تشدید اقدامات شوونیستی بر ضد مهاجرین افغانی

مراد شیرین

ترجمه: کیوان نوفرستی

رژیم کنونی به اصطلاح "ضد امپریالیست" ایران باری دیگر نشان داده است که چقدر قدر خوب می تواند با تشدید اقدامات ضد افغانی خود، از بسیاری جهات از همان سیاست های حامی امپریالیسم رژیم شاه در گذشته تبعیت کند.

نظام "ولایت فقیه" به عنوان شکل منحصر به فرد دیکتاتوری نظامی-آخوندی بورژوازی در ایران که پس از به خاک و خون کشیدن انقلاب ۵۷ در این کشور مستقر شد، درست از همان بدایت امر، اکثر سیاست های دیکتاتوری نظامی-سلطنتی بورژوازی را که تماماً با حمایت امپریالیست ها مسلح و تربیت می شد، ادامه داده است.

سیاست های شوونیستی و حتی نژادپرستانه دولت ایران علیه کردها، عرب ها، بلوچ ها و سایر اقلیت های ملی، بدون ذره ای کاهش، تداوم یافته و حتی در پاره ای موارد از سببیت رژیم سلطنتی هم فراتر رفته است.

یکی دیگر از "سنت" های ملی بورژوازی ایران که چندان شناخته شده هم نیست، تبدیل کردن مهاجرین افغان به اصطلاحاً "بُزِ طلیعه" خود، و انداختن گناه مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشور به گردن آنان است. در دوره حکومت شاه هم هرگونه قانون شکنی از سوی هر افغانی - صرف نظر از ابعاد این تخطی از قانون - به وسیله ای برای تحریک احساسات ضد افغانی در بین ایرانیان - و به ویژه پان ایرانیست ها - تبدیل می شد. بدین ترتیب، جرم یک افغانی در رسانه ها به گونه ای مطرح می شد که گویا تمامی افغانی ها مجرم هستند.

### "بُزِ طلیعه" در دوره بحران

البته جمهوری اسلامی، زهر خود را هم به این سیاست "سنتی" اضافه کرده است. با افزایش شمار پناهندگان

افغانی در ایران - به خصوص پس از تهاجم اتحاد شوروی، بروز جنگ داخلی، ظهور طالبان، و سپس تهاجم ایالات متحده - کارزار تبلیغاتی و اقدامات ضد افغانی تشدید شد.

سیاست های شوونیستی و نژادپرستانه دولت ایران ابعاد و جوانب مختلفی دارد؛ از موارد کوچک گرفته تا موارد بسیار قابل ملاحظه و زننده. از موارد نوع اول می توان ممنوعیت ورود افغانی ها به پارک صفا در اصفهان در روز سیزده بدر را مثال زد.

اما موارد نوع دوم، دربرگیرنده "سازمان های کارگری" جعلی رژیم - مانند خانه کارگر - می شود که افغانی ها را مسئول بیکاری معرفی می کنند و خواهان اخراج آن ها می شوند!

هرچند در این کارزار عوام فریبی، نه مستقیماً به افغانی ها، بلکه به "اقلیت های ملی" اشاره می شود، ولی واضح است که آن ها نه ۱۰۰،۰۰۰ مهاجر عراقی در ایران، که افغانی ها را مدنظر دارند. در همان حال که گمان می رود تقریباً ۱ میلیون افغانی پس از سرنگونی طالبان به دست امپریالیسم ایالات متحده به کشور خود بازگشته اند، گمان می رود که حدود دو تا سه میلیون افغانی هنوز در ایران به سر می برند.

طبق گفته رژیم نزدیک به دو سوم افغانی ها "مهاجرین غیرقانونی" هستند و به همین جهت اخیراً دولت قانونی را به تصویب رسانده است که طی آن اعطای مجوز اقامت تنها به آن دسته از افغانی هایی محدود می شود که در سه استان (از ۳۱ استان کشور) زندگی می کنند. طبق گزارش خبرگزاری مهر، فهرست شهرها و استان هایی که پناهندگان افغانی فاقد مجوز سکونت در آن ها هستند، عبارت است از: تهران، اصفهان، مشهد، مازندران، کرمان، فارس، خراسان، سمنان، قم، قزوین، زنجان، ایلام، البرز، گیلان، و لرستان.

اخیراً استان فارس هم حتی فروش مواد غذایی به افغان ها را ممنوع کرده است! مقامات دولتی در استان فارس اعلام کرده اند که فروش مواد خوراکی و ارائه خدمات حمل و نقل، خدمات درمانی و نظایر آن به ملیت های

علاوه بر افزایش عمومی نرخ تورم، در حال حاضر ما شاهد بحران تولید در ایران نیز هستیم. حتی طبق ارقام رسمی، طی سال گذشته بالغ بر ۱۰۰ هزار کارگر اخراج شده اند. کارخانه های بزرگ شاهد سقوط ۴۰ درصدی تولید بوده اند و این رقم برای بخش تولید وسایل نقلیه ۶۰ درصد است! نرخ بیکاری رسمی (که باز هم کمتر از میزان واقعی برآورد می شود)، ۱۱.۸ درصد گزارش شده است که در این بین، نرخ بیکاری جوانان (یعنی افراد رده سنی ۱۵ تا ۲۹ ساله) در سطح ۲۲.۵ درصد قرار دارد.

سیاست های شوونیستی و نژادپرستانه اخیر رژیم به وضوح تاحدودی تحت تأثیر تحریم ها و وضعیت رو به وخامت اقتصادی قرار دارد. با این حال از آن جا که تاریخچه تبلیغات و سیاست های ضد افغان ها به هر دو رژیم بورژوازی ایرانی و افغانی برای سرنگونی سرمایه داری متحد نشوند، فرجه ای برای افغان ها وجود نخواهد داشت.



بیگانه "غیرقانونی" ممنوع شده است! به مغازه ها و سایر مراکز ارائه خدمات نیز هشدار داده شده است که در صورت تخلفی از این قانون، با آن ها به شدت برخورد خواهد شد.

به گفته خبرگزاری ایسنا، اواخر خردادماه امسال، حسین دهدشتی- مدیرکل اتباع و مهاجرین خارجی استانداری خوزستان- حمل و نقل و جابهجایی اتباع خارجی "غیرقانونی" را ممنوع اعلام کرد. و ضمناً اضافه کرد که "حمل و نقل و جابهجایی اتباع خارجی غیرمجاز بر اساس مصوبه شورای عالی امنیت ملی ممنوع است و مجازات آن در مرحله نخست، توقیف خودرو و معرفی راننده متخلف است. در صورت تکرار تخلف، خودروی متخلف به مدت شش ماه توقیف و راننده متخلف به مراجع قضایی معرفی می شود."

#### بلایای اقتصادی

تشدید بیشتر تحریم های آتی علیه رژیم ایران از سوی کشورهای امپریالیستی، تأثیر بزرگی بر اقتصاد ایران داشته و خواهد داشت. آخرین تحریم ها، که روز اول ژوئیه اجرایی شد، شامل ممنوعیت خرید نفت خام از ایران یا تحریم شرکت های بیمه محموله های نفتی ایران از سوی اتحادیه اروپا می شود. این اقدامات ضربات سختی به رژیم ایران وارد آورده است. تیتیر روزنامه محافظه کار رسالت که می گوید "از اتاق جنگ اقتصادی بیرون نروید!" (۱۰ تیر ۱۳۹۱) به خوبی همه چیز را عیان می کند.

کارگران ایران چندین دهه است که در "اتاق جنگ اقتصادی" به سر می برده اند! حداثل دستمزد ماهانه امسال، ۳۸۹ هزار و ۷۵۴ تومان از سوی رژیم تعیین شد. این رقم شدیداً پایین تر از خط فقر ۸۲۰ هزار تومانی قرار دارد که از طرف برخی نهادهای دولتی تعیین شده است! نرخ تورم رسمی (که پایین تر از میزان واقعی تخمین زده می شود)، ۲۲.۲ درصد اعلام شده. به علاوه تأثیرات فاز اول برنامه حذف سوبسیدها به قدری شدید بوده است که رژیم مجبور به تعویق فاز دوم آن گشته!

## مصاحبه «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» در ترکیه با محمد اشرفی



خاک ترکیه شدند، در تظاهرات اول ماه مه شرکت نمودند و سعی کردند که صدای طبقه کارگر تحت ستم ایران و آن دسته از رهبران کارگرانی باشند که در زندان ها نگه داشته می شوند و حتی از وضع سلامتی آنان هم گزارشی داده نمی شود. ما با محمد اشرفی، یکی از این پناهندگان ایرانی، مصاحبه ای داشتیم.

**انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER):** به گروه کارگران حامی UID-DER و به تظاهرات اول ماه مه در این میدان خوش آمدید.

**محمد اشرفی:** ممنونم. اول ماه مه را به شما و کارگران حاضر در این جا تبریک می گویم.

**انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER):** ممنون. شما تعدادی کارگر سیاسی پناهنده هستید. می توانید کمی در مورد وضعیت خودتان به ما بگویید؟

**محمد اشرفی:** ما در این جا تعدادی پناهنده ایرانی هستیم و از دیکتاتوری و دولت ایران فرار کردیم. دوستان کارگر ما الآن در زندان ها به سر می برند. یکی از آن ها به ۲۰ سال زندان محکوم شده است، یکی دیگر به ۱۱ سال، نفر دیگر به ۶ سال و یک نفر دیگر به ۷ سال. اکثر آن ها در زندان های وحشتناک هستند. ما هم برای این که به زندان نیفتیم، به ناچار از کشور فرار کردیم. الآن هم که در این جا، در تظاهرات اول ماه مه هستیم و می خواهیم که صدای دوستانمان شنیده شود. ضمناً ما می خواهیم به آن ها کمک کنیم. رژیم جمهوری اسلامی مشغول به آزار و اذیت مردم، اعدام و کشتار کارگران بوده است. تأسیس اتحادیه ها، متشکل شدن، ایجاد احزاب سیاسی و غیره ممنوع است... وقتی مردم حقوق خود را می خواهند، عدالت می خواهند، به زندان برده می شوند و تحت شکنجه قرار می گیرند. چیزی به اسم آزادی وجود ندارد، هیچ کسی آزاد نیست. ما امیدواریم که کارگران جهان به ما کمک کنند. ما خواستار آزادی در ایران هستیم. ما عدالت می خواهیم، ما می خواهیم کارگران بتوانند اتحادیه ها و احزاب خودشان را ایجاد کنند.

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER) که کمپنی برای جمع آوری امضا علیه سرکوب طبقه کارگر ایران به راه انداخته بود، طی تظاهرات روز اول ماه مه با تعدادی از پناهندگان سوسیالیست و کارگران مهاجر از ایران ملاقات داشت. کارگران ایرانی ضمن حمل کردن بنرهایی با شعارهای "کارگران جهان متحد شوید" و "کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، پلاکاردهایی در دست داشتند که روی آن ها تصاویر رهبران کارگری زندانی، همچون رضا شهابی، چاپ شده بود. به علاوه بر روی برخی از پلاکاردهای فعالین UID-DER نیز شعارهایی در همبستگی با طبقه کارگر ایران به چشم می خورد. شعارهای "سرکوب طبقه کارگر ایران را پایان دهید"، "کارگران زندانی در ایران را آزاد کنید" و "زنده باد همبستگی بین المللی" به دو زبان فارسی و ترکی نوشته شده بود. طبقه کارگر ایران تحت سرکوب روز افزون قرار دارد. شرایط کاری و معیشتی کارگران رو به روز وخیم تر می گردد. کارگران از ایجاد تشکل و درگیر شدن در فعالیت های سندیکایی و سیاسی منع می شوند. آن دسته از کارگران و به خصوص رهبران کارگری که تلاش می کنند اتحادیه های خود را تأسیس و برای منافع طبقاتی خود مبارزه کنند، با سرکوب سنگین و شدید مواجه می شوند. رژیم ایران، سال هاست که به بازداشت، شکنجه، زندانی کردن و اعدام کارگران و رهبران آنان مشغول بوده است. کارگران سوسیالیست ایرانی که در نتیجه فشارهای موجود وادار به فرار از کشور خود و پناهنده شدن به

**محمد اشرفی:** من از کمپین شما برای جمع آوری امضا مطلع هستم. ما به عنوان کارگران ایرانی بابت آن از شما تشکر می‌کنیم. می‌خواهم چیز دیگری هم بگویم: عقیده ما اینست که وقتی کارگران دولت خود را بسازند، جهان زیبا خواهد بود. و اگر کارگران بخواهند دولت خودشان را بسازند، باید بدانند که راه‌های مجزا و منفک از هم وجود ندارد. آن‌ها باید در قالب سوسیالیسم متحد شوند. سرمایه‌داری در چنان شرایطی قرار دارد که از محقق کردن خواسته‌های مردم عاجز است؛ سرمایه‌داری متحمل یک بحران عمیق شده. و برای این که به بحران خودش غلبه کند، همه جای جهان جنگ به راه می‌اندازد و مردم را از بین می‌برد. نظام سرمایه‌داری به دنبال جلوگیری از اتحاد کارگران، و منحرف ساختن ما از مسیرمان است. اما، هم من این موضوع را می‌دانم و هم کارگران داخل ایران. بنابراین ما باید روابط خودمان را بسازیم، به طوری که تمام مردم، تمام کارگران، متحد شوند. این موضوع مطلقاً ضروریست. آن‌ها باید دولت خود را بسازند. سوسیالیسم تنها راه است!

**انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER):** بسیار خوب این موضوع را توضیح دادید. کارگران باید متحد شوند و مبارزه کنند. تنها مبارزه سازمان یافته است که ما را از این سیستم استثمار رها خواهد کرد. امروز، اول ماه مه است، و ما در میدان روز جهانی کارگر حضور داریم. ما در حال پیش بردن مبارزه سازمان یافته خود هستیم. شما هم الآن و در این جا کنار ما قرار دارید. بودن در خیابان‌ها و میدان‌ها، همزمان همراه با تمامی کارگران جهان، و کارگرانی که امروز این جا از "انجمن همبستگی بین المللی کارگران" حمایت می‌کنند، برای شما چه حسی دارد؟

**محمد اشرفی:** اول ماه مه، نماد کارگران است. اگر کارگران می‌خواهند به حقوق خود برسند، باید متحد شوند. ما باید همیشه مثل روز اول ماه مه متحد باشیم. در این صورت قادر خواهیم بود تا هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم و به هر چیزی که می‌خواهیم برسیم؛ می‌توانیم جهان را فتح کنیم. ما ۳۳ سال پیش انقلاب کردیم. امپریالیسم هم خود را تقویت کرد، ما را فریب داد و از مسیر اصلی خارج کرد. ما با قرار گرفتن در پشت

**انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER):** این وضعیت واقعاً ظالمانه است. شما از ایران می‌آیید، یعنی جایی که در آن بی‌عدالتی‌ها و آزار و اذیت ابعاد بزرگی دارد. در حال حاضر شما این جا پناهنده هستید و ما مطمئنیم که این جا هم مسائل و مشکلات زیادی دارید. می‌توانید در این مورد به ما بگویید؟

**محمد اشرفی:** ما در این جا مشکلات بسیار زیادی داریم. همه پناهندگان با مشکلات بزرگی رو به رو هستند، ما پول نداریم. پلیس ترکیه می‌گوید که "شما حق کار کردن ندارید". به همین خاطر نمی‌توانیم پول در بیاوریم، چون به ما اجازه کار کردن داده نمی‌شود. پس چه طور می‌توانیم پول در بیاوریم و معیشت خود را بگذرانیم؟ برای ما از ایران پول فرستاده می‌شود تا بلکه بتوانیم از پس هزینه‌های زندگی بربیاییم. ما پناهندگان سعی می‌کنیم در این جا با ۲۰۰-۳۰۰ لیره زندگی مان را بگذرانیم. ما ۲۰۰ تا ۳۰۰ لیره برای اجاره پرداخت می‌کنیم. گاهی اوقات پناهنده‌ها مجبور می‌شوند هر دو روز یک وعده غذا داشته باشند. منظورم اینست که آن‌ها نمی‌توانند غذایی برای خوردن داشته باشند، چون اجازه کار کردن به آن‌ها داده نمی‌شود. ما توانستیم به این جا برسیم، اما بسیاری از ما نتوانستند، چون نتوانستند پول لازم برای فرار پیدا کنند.

**انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER):** ما بسیار خوشحالیم که امروز همراه با یک دیگر در این جا هستیم. اما برای دوستان شما که نتوانستند به این جا بیایند، بسیار متأسفیم. امیدواریم که آن‌ها بتوانند از طریق همبستگی بین المللی بر این مسائل و مشکلات فائق شوند. ضمناً امیدواریم که در دنیایی زیبا همراه با یک دیگر زندگی کنیم. ما به عنوان فعالین UID-DER کمپینی با نام "سرکوب طبقه کارگر ایران را متوقف سازید" به راه انداختیم و هزاران امضا جمع آوری کردیم. بسیاری از سندیکالیست‌ها، روشنفکران و هنرمندان تومار اعتراضی را برای نشان دادن حمایت خود امضا کردند. ما خواستار آن بودیم که سندیکالیست‌های ایرانی زندانی، کسانی که حتی از ارائه خدمات پزشکی به آن‌ها دریغ می‌شود، آزاد شوند. نظر شما در مورد این کمپین چیست؟



اول ماه ماه ۲۰۱۲: راهپیمایی با حضور «انجمن همبستگی بین المللی کارگران»



صدها هزار نفر از کارگران به تظاهرات اول ماه ماه در شهرها و مناطق مختلف سراسر ترکیه پیوستند. تظاهرات مرکزی، در استانبول برگزار شد که در نوع خود بزرگترین تظاهرات بود. نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر از زحمتکشان به این تظاهرات پیوستند، به طوری که میدان تاکسیم از شدت ازدحام جمعیت بسته شد و بسیاری از گروه‌ها به مدت چندین ساعت قادر به ورود به میدان نبودند.



گروه "انجمن همبستگی بین‌المللی کارگران" (UID- DER) یکی از بزرگترین و پرشورترین گروه‌های کارگری شرکت‌کننده در این مراسم بود. کارگران کارخانه‌های مختلف، با پیراهن‌ها و کلاه‌های قرمزی که نشان از روحیه مبارزاتی آنان داشت، به شکلی منضبط یک ستون قابل توجه در زیر بنر UID-DER تشکیل دادند. UID-DER با برگزاری یک کمپین با شعار

خمینی و رهبری کردن کارگران در این جبهه دچار اشتباه شدیم. ما می گفتیم که خمینی ضد امپریالیست است؛ اما نبود. بعد از این، امپریالیسم از طریق خمینی ما را قتل عام کرد. اتحادیه های ما، احزاب ما تماماً جارو شد. الآن ما چوب همین اشتباهات و ضعف ها را می خوریم. بنابراین من از تمامی کارگران جهان می خواهم که پشت امپریالیسم و سرمایه داری قرار نگیرند. امپریالیست ها و سرمایه داران همه مثل هم هستند، آن ها هیچ تفاوتی با یک دیگر ندارند. کارگران جهان باید جبهه و سازمان های مستقل خود را داشته باشند. آن ها باید علیه سرمایه داری بجنگند. تنها با این مسیر است که آن ها می توانند به حقوق شان دست پیدا کنند.

**انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER):**  
از این که این جا هستید خوشحالیید؟ کارگران در ترکیه در حال حاضر این جا علیه کارفرمایان، حاکمان و استثمارکنندگان مشغول به فعالیت هستند. و شما هم در کنار ما هستید.

**محمد اشرفی:** بله، این موضوع من را بسیار خوشحال می کند. من در کنار دوستان حقیقی خودم، رفقای واقعی خودم هستم. من در کنار رفقای خودم در سراسر دنیا، و به خصوص رفقای ترک هستم. ما این جا هستیم تا صدای دوستان زندانی‌مان شنیده شود.

**انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER):**  
بسیار ممنون. ما هم خوشحالیم که این جا کنار ما حضور دارید. به امید دیدار...

**محمد اشرفی:** بسیار ممنونم. از شما، کارگران و برداران و خواهران خود در ترکیه بسیار بسیار تشکر می کنم. زنده باد!

منبع:

[http://en.uidder.org/interview\\_with\\_iranian\\_refugee\\_socialists.htm](http://en.uidder.org/interview_with_iranian_refugee_socialists.htm)

ترجمه:

فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

نیز به دو زبان (فارسی و ترکی) نوشته شده بود؛ شعارهایی نظیر "صلح در خاورمیانه تنها از طریق قدرت کارگری محقق خواهد شد"، "کارگران زندانی را آزاد کنید" و "سرکوب طبقه کارگر ایران را متوقف سازید".



از جمله شعارهایی که به کرات در طول راهپیمایی سرداده می شدند، عبارت بودند از: "زنده باد اول ماه مه، زنده باد سوسیالیسم"، "UID-DER به جلو می رود، مبارزه رشد می کند"، "ما در کارخانه ها و مزارع هستیم، این دستان ماست که زندگی را می سازد"، "دستمزدهای بالاتر، روزگار کمتر"، "میلیون ها نفر گرسنه، میلیون ها نفر بیکار، این نظام سرمایه داری شماسست"، "ما نظام سرمایه داری را سرنگون و جامعه ای بی طبقه بنا خواهیم کرد"، "کارگران تمام کشورها، متحد شوید!"، و "آموزش رایگان، بهداشت رایگان، مسکن رایگان، حمل و نقل شهری رایگان".

اصلی "افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار" در پیش از آغاز مراسم اول ماه مه، نه فقط کارگران بسیاری را سازماندهی کرد و آنان را به مراسم روز جهانی کارگر آورد، بلکه همچنین توجه عظیم کارگران را در طول راهپیمایی و تظاهرات به سوی خود جلب نمود.

سخنرانی های بسیاری به همراه ترانه ها، اشعار و شعارهای کارگری از مینی بوس حاوی بلندگو و تجهیزات صوتی UID-DER پخش می شد که در تمام طول راهپیمایی از سوی ستون متشکل کارگران انجمن ما همراهی می گردید. ما قاطعانه اعلام کردیم که هرگز در مقابل حملات سیستم سرمایه داری، دولت و دستگاه پلیسی آن، کمر خم نخواهیم کرد.

ستون کارگران UID-DER، محلی بود که نه فقط هیجان و دیسیپلین کارگری، که همچنین انترناسیونالیسم را به معرض نمایش می گذاشت. در همان حال که این روز به طبقات کارگر ایران و ژاپن از طریق فعالیت های همبستگی تبریک گفته شد، مطالبات دموکراتیک کردها نیز به روشنی مورد حمایت قرار گرفت. ما متحدانه با سردادن شعار "آزادی برای کردها"، به مردم کرد خوشامد گفتیم. در سخنرانی های ضمن راهپیمایی، مطالبات بسیاری مانند "توقف سرکوب علوی ها"، "آزادی مذهب"، "رفع ممنوعیت حجاب و استفاده از زبان مادری"، "توقف کلاس های مذهبی اجباری"، "رفع محدودیت های اتحادیه گرایی و آزادی های سیاسی"، "حق کامل انجمن، اعتصاب و مطبوعات" مطرح شد.

در مقابل ستون ما، سه بنر با شعارهای روبه رو قرار داشت: "افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار"، "سرمایه داری در بن بست است، چاره کار قدرت کارگرسست" و "جنگ های امپریالیستی را تمام کنید، سرکوب سیاسی فعالیت سندیکایی و سیاسی را متوقف سازید". همچنین یک بنر هم در پشت ستون با شعار "کارگران سراسر جهان، متحد شوید!" قرار داشت. در قسمت جلوی ستون کارگران، پلاکاردهای زیادی وجود داشت که مطالبات مختلف طبقه کارگر را بیان می کرد؛ من جمله اعلام همبستگی با مردم کرد و طبقه کارگر ایران. برخی از شعارهای مرتبط با طبقه کارگر ایران

دیدار با کارگران ایرانی در میدان



در انتهای سخنرانی، ما شعارهای "زنده باد همبستگی بین‌المللی"، "کارگران ایران تنها نیستند" و "کارگران جهان، متحد شوید!" را فریاد زدیم.

کارگران حامی UID-DER، با روحیه انترناسیونالیستی و اشتیاق نسبت به روز اول ماه مه، مبارزه خود را علیه نظام سرمایه‌داری ادامه خواهند داد.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

ما نظام سرمایه‌داری را سرنگون و جامعه ای عاری از طبقه بنا خواهیم کرد!

راهپیمایی منضبط و پرشور ستون کارگران با ورود به میدان تاکسیسم و همراه با تشویق هزاران کارگر در گوشه و کنار میدان، پایان گرفت. علاقه فراوانی به دیدن صف کارگران UID-DER و شنیدن شعارهای آنان وجود داشت. در داخل میدان، شماری از کارگران ایرانی که به ترکیه پناهنده شده اند، به گروه ما پیوستند. آن‌ها پلاکاردی را حمل می‌کردند که روی آن نوشته شده بود: "کارگران سراسر جهان، متحد شوید!". ما با یک سخنرانی از آن‌ها استقبال کردیم:

"امروز کارگران ایرانی مهاجر در بین ما حضور دارند. ما از صمیم قلب به آنان خوشامد می‌گوییم. طبقه کارگر ایران تحت سرکوب روزافزون قرار دارد. شرایط کار و معیشت در حال بدتر شدن است. اجازه سازماندهی، تشکل و مداخله در فعالیت‌های سیاسی از کارگران ایران سلب گردیده است. تمامی کارگران، و به ویژه رهبرانی که بنابه منافع طبقاتی خود متشکل و در فعالیت‌های سیاسی وارد می‌شوند، با سرکوب شدید روبه‌رو می‌گردند. رژیم ایران، کارگران و رهبران کارگری را بازداشت، زندانی و شکنجه می‌کند. ما، به عنوان فعالین UID-DER، ضمن حمایت از وحدت ملی و بین‌المللی طبقه کارگر، فریاد می‌زنیم که طبقه کارگر ایران تنها نیست. ما به منظور جلوگیری از همبستگی بین‌المللی و آزادی کارگران زندانی در ایران، کمپینی را برای جمع‌آوری امضا به راه انداخته ایم. ما از اینجا دروهای خود را به برادران و خواهران هم‌طبقه‌مان در ایران می‌فرستیم؛ آن‌ها باید بدانند که تنها نیستند."

منبع: انجمن همبستگی بین‌المللی کارگران

ترجمه: شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

#### پیام همبستگی

برادران و خواهران هم‌طبقه ای ما در ایران،

از آن جا که برادران و خواهران‌تان در ترکیه از مصائب و مشکلات شما تحت رژیم کنونی ایران- به مثابه یک دشمن طبقه کارگر- آگاهی دارند، ما همچنان به کمپین همبستگی خود با نام «سرکوب طبقه کارگر ایران را متوقف کنید!» ادامه می‌دهیم. به علاوه، ما خواسته‌های شما را در تظاهرات اول ماه ترکیه، هرچه رساتر فریاد خواهیم زد. ما فعالین «انجمن همبستگی بین‌المللی کارگران»، با اعتقاد به وحدت بین‌المللی، مبارزه و همبستگی در راه رسیدن به سرنوشت محتوم خود یعنی دست یافتن به جهانی عاری از طبقات و استثمار، فرارسیدن اول ماه مه را به شما شادباش می‌گوییم.

زنده باد اول ماه مه، روز مبارزه جهانی طبقه کارگر!

کارگران تمامی کشورها، متحد شوید!

انجمن همبستگی بین‌المللی کارگران (UID-DER)

۲۶ آوریل ۲۰۱۲

## ممنوعیت اعتصاب و سرکوب فعالیت های سندیکایی را متوقف سازید!

### کارگران صنعت هواپیمایی تنها نیستند!

به دنبال فشارهای فزاینده بحران جهانی سرمایه داری و جنگ امپریالیستی، دولت های بورژوازی مجدداً حملات خود را علیه طبقه کارگر سراسر جهان، با هدف بازپس گیری تمامی حقوقی که این طبقه با مبارزات دشوار به دست آورده است، تشدید نموده اند. هرچند طبقات زحمتکش در برابر این یورش ها، بیکاری و فقر آغاز به مقاومت کردند، ولی دولت های بورژوازی هم چنان به حملات خود ادامه دادند و به موازات آن، ناسیونالیسم و شووینیسیم را هم به کار گرفتند.

در کشور ترکیه نیز، که به عنوان یک نمونه موفق پیش روی آن دسته از کشورهای سرمایه داری گذاشته می شود که از نرخ های رشد بسیار پایین برخوردارند، دولت "حزب عدالت و توسعه" (AKP) هیچ مرز و محدوده ای در حمله به حقوق کارگران نمی شناسد. جدیدترین نمونه این حمله، قانونی بوده است که اعتصابات را در صنعت هواپیمایی ممنوع می کند. حزب عدالت و توسعه، در تصویب یک شبه این لایحه از سوی پارلمان به اندازه کافی بی پروا بود. آن ها این اقدام را در بجهت روند طولانی چانه زنی جمعی صنعت هواپیمایی کشوری با بزرگ ترین کمپانی هواپیمایی، یعنی ترکیش ایرلاینز (Turkish Airlines)، انجام دادند. این کمپانی متعلق به دولت است و دولت نیز به طور مستقیم در این مذاکرات دخالت دارد. ضمناً این مذاکرات به دلیل تلاش های مصرانه کمپانی در اجرا و تداوم شرایط کاری سخت تر، به مدت بیش از یک سال در حالت تعلیق قرار داشته است.

واضح است که دولت با این اقدام خود درصدد است تا کارگران را به وضعیت استیصال بکشاند و آن ها را وادار به تسلیم شدن در مقابل کارفرمایان، به طور اعم، سازد. این اقدام دولت، حمله ای تمام و کمال به حق اعتصاب- به عنوان یکی از پایه ای ترین حقوق کارگران- به شمار می رود. بسیاری از کارگران به بهانه

شرکت در یک اعتصاب کوتاه غیررسمی در روز ۲۹ ماه مه علیه این لایحه در پیش از تصویب آن، بدون دریافت هیچ گونه گرامتی اخراج شده اند. هدف این قبیل اقدامات از سوی کمپانی مزبور و دولت، ارباب کارگران به طور اعم است. آن ها خواهان این هستند که به خصوص در صنعت هوانوردی، اختیار تام پیدا کنند و اتحادیه کارگری هوا-ایش (Hava-İş) را محو سازند. واضح است که اکنون آن ها تلاش خواهند کرد تا شرایط کاری و دستمزدها را بدتر کنند.

نخست وزیر اردوغان در دفاع از ممنوعیت قانونی اعتصاب، گفت: "اعتصاب، در صنعت استراتژیک نمی تواند انجام شود". در حقیقت اما قانون، اعتصاب را در بسیاری از صنایع ممنوع می کند. اکنون صنعت هواپیمایی نیز به فهرست این صنایع اضافه شده است. موانع بسیار دیگری هم پیش روی اجرایی شدن حق اعتصاب قرار دارد. به عنوان مثال، دولت حق دارد که هر اعتصابی را در هر صنعتی به بهانه امنیت ملی، بهداشت عمومی یا "نبود مقاصد مطلوب"، به حالت "تعلیق" در آورد. هم چنین دولت طرح های جدیدی را (لایحه جدیدی در مورد چانه زنی دسته جمعی) برای ایجاد موانع جدید در مقابل اعتصاب در دستورکار خود دارد.

اقدامات ضد دموکراتیک دولت و کارفرمایان، در دوره پیش رو ادامه خواهد داشت، مگر آن که مبارزه علیه ممنوعیت اعتصاب و سرکوب اتحادیه های کارگری سریعاً افزایش باشد. اتحادیه های کارگری برای فائق آمدن بر ممنوعیت های اعتصاب و توقف سرکوب فعالیت های سندیکایی، و در نتیجه ایجاد آزادی های بیشتر برای مبارزات کارگران، وظایف بزرگ و مهمی پیش روی خود دارند. باید علیه قوانین و اقدامات ضد دموکراتیک، و هم چنین روند غصب شدن حقوق کارگران، یک اعتصاب عمومی صورت بگیرد. در حال حاضر کارگران صنعت هواپیمایی کشوری نباید تنها بمانند و به همین منظور، همبستگی با اتحادیه کارگری هوا-ایش باید تقویت گردد. تاریخ طبقه کارگر ترکیه نشان می دهد که پیروزی بر ممنوعیت ها و اقدامات ضد دموکراتیک تنها می تواند از طریق مبارزه تمام و کمال

## ترکیه: مبارزه کارگران صنایع هواپیمایی ادامه دارد

متن زیر گزارشی است از کمپین همبستگی سازمان UID-DER در دفاع از کارگران صنایع هواپیمایی که ترجمه فارسی آن از سوی فعالین شبکه همبستگی ایران (IWSN) صورت گرفته است.



اقدامات اعتراضی ۳۰۵ کارگر اخراجی شرکت "ترک-ایش ایرلاینز" که همگی از اعضای اتحادیه کارگران صنایع هواپیمایی (Hava-İş) هستند، برای مقابله با ممنوعیت اعتصاب و همچنین دفاع از حقوق خود، همچنان ادامه دارد. روز ۲۴ ژوئن، فعالیت هایی در جهت همبستگی و حمایت از کارگران صنایع هواپیمایی، تحت رهبری تعدادی از اتحادیه های کارگری که موضعی مخالف در برابر بوروکراسی مرکزی کنفدراسیون ترکایش (Türk-İş) دارند، صورت گرفت. تعدادی از اتحادیه های کارگری عضو کنفدراسیون های دیسک (DISK) و کیسک (KESK)، به همراه نمایندگان کارگری و مقامات اتحادیه های کارگری فعال در بخش های پتروشیمی، حمل و نقل، چرم، بهداشت و درمان و آموزش نیز در کنار انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER) وارد فعالیت های مذکور شدند. انجمن ما، دارای بیشترین تعداد حامیان و در واقع ستون فقرات این فعالیت ها بود.

پیش از بیانیه مطبوعاتی، گروهی برای مسدود کردن محل ورود بخش "پروازهای ورودی فرودگاه بین المللی آتاتورک" سازمان داده شد. پس از جمع کردن اتحادیه های کارگری و سازمان های توده ای دموکراتیک درگیر

محقق شود. شورش عظیم طبقه کارگر طی روزهای ۱۵ تا ۱۶ ژوئن ۱۹۷۰ در ترکیه مثال خوبی است که باید به خاطر آورد.

این قبیل حملات به کارگران بخش صنعت هواپیمایی تنها در کشور ترکیه صورت نمی گیرد. بلکه نمونه های مشابه آن در بسیاری از کشورهای دیگر جهان در دستورکار قرار دارد. بنابراین مبارزه به شکل متحدانه و در سطح بین المللی، همین طور در درون سایر صنایع، به منظور عقب راندن این یورش ها، بسیار حائز اهمیت است. مبارزه متحد، باید با روح همبستگی بین المللی طبقه کارگر تغذیه شود.

بباید در مقابل ممنوعیت اعتصاب، و سرکوب فعالیت های سندیکایی سکوت نکنیم و در عوض به تقویت همبستگی با اتحادیه هوا-ایش و کارگران اخراجی ترکیش ایرلاینز بپردازیم.

تمامی ممنوعیت ها و محدودیت های فعالیت های سندیکایی را رفع کنید!

ممنوعیت اعتصابات را متوقف سازید!

آزادی نامحدود اعتصاب، مطبوعات، تشکل و سازمان!

بازگشت به کار کارگران اخراجی صنعت هواپیمایی!

منبع: انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)

<http://uidder.org/node/14115>

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

یکی از نمایندگان UID-DER نیز در این نشست مطبوعاتی صحبت کرد. او در سخنرانی خود ضمن ادای احترام به کارگران صنایع هواپیمایی، گفت: "سلام رفقای من! من به نام اعضای انجمن همبستگی بین المللی کارگران، که برخی در این جا حضور دارند و برخی دیگر نه، از صمیم قلب به شما ادای احترام می کنم. من پیغام آن ها را به شما منتقل می کنم. آن ها گفتند که اگر کارگران صنایع هواپیمایی به عنوان رفقای ما متهورانه علیه مدیریت شرکت ترکایش ایر لاینز، نخست وزیر کشور، دولت و کارفرمایان مبارزه کنند، ما به عنوان اعضای UID-DER هرگز از حمایت از مبارزه آن ها عقب نخواهیم نشست. ما صادقانه و با احترام به همه شما درود می گوئیم. و امیدواریم که شما در مبارزه خود موفق باشید".

"انجمن همبستگی بین المللی کارگران" در کنار کارگران صنایع هواپیمایی همراه با مشارکت گسترده و سرودهای مبارزاتی

اعضای UID-DER که از نواحی کارگری گجائیلی و استانبول آمدند، با شعارهای "مبارزه علیه ممنوعیت اعتصاب و سرکوب فعالیت اتحادیه ای را با روح مبارزات ۱۵ و ۱۶ ژوئن، ارتقا دهید!" و "زنان در صف مقدم مبارزه هستند" بر روی بنرهای خود وارد شدند. آن ها از ساختمان ترکایش ایر لاینز به سوی محل اصلی تجمع راهپیمایی کردند. در طول راهپیمایی و هم چنین در صف پیکت اعتراضی، اعضای UID-DER با سر دادن شعارهای متعددی همبستگی خود را با کارگران صنایع هواپیمایی اعلام داشتند:

"کارگران ترکایش ایر لاینز تنها نیستند"، "به ممنوعیت های سیاسی و سندیکایی پایان دهید"، "بحران، جنگ، بیکاری، قدرت کارگری تنها راحل است"، "امنیت شغلی برای تمامی کارگران"، "همراه با رشد سرمایه، کارگران جان می دهند! مرگ بر سلطه سرمایه"، "دستمزدهای بالاتر، ساعات کاری کم تر"، "کارگران جهان، متحد شوید!"

در این فعالیت، در ساعت پنج بعد از ظهر، نشست مطبوعاتی انجام شد. کایا سایین، دبیر عمومی سازمان "هاوا ایش"، گفت:

"در هیچ کشوری، ممنوعیت در بخش صنعت هواپیمایی وجود ندارد. دولت حزب عدالت و توسعه، روز ۳۰ ماه مه چنین ممنوعیتی را اعلام کرد. این قانون بلافاصله از سوی رئیس جمهور در روز شنبه ۲ ژوئن پذیرفته شد و روز بعد، یکشنبه ۳ ژوئن، در مطبوعات رسمی منتشر گردید. اگر ممنوعیت اعتصاب در روز سوم ژوئن اعلام نشده بود، تصمیم اعتصاب همان روز عملی می شد".



کایا سایین تأکید کرد که ممنوعیت اعتصاب به زیان کارگران بوده است:

"این ممنوعیت، به معنای فشار بر روی کارگران است و به آقایان اجازه می دهد که هرکاری می خواهند انجام دهند و به ناهنجاری ها دامن بزنند. آن چه آن ها انجام می دهند، خواست های مدیریت ترکایش ایر لاینز است؛ تقلیل روز به روز حقوق به دست آمده، و کاهش امنیت پرواز. هرچه وظایف بیشتری از سوی مدیریت به خدمه پرواز محول می شود، به همان نسبت نیز آسایش و استراحت کم تری نصیب این خدمه می گردد. این موضوع، کارکنان ارزان و فاقد صلاحیت را به ارمغان می آورد، و نه تعدادی خدمه شایسته و باصلاحیت را. افزایش فشارها، بازپس گیری حقوق به دست آمده و ناهنجاری، مواردی هستند که آرامش در محیط کار را از بین می برند".

## بحث آزاد

### کدام طبقه از فیس بوک بیشتر سود می برد؟

برخی تفاوت های ظاهراً کوچک میان فعالین کارگری و سیاسی ایران با فعالین کارگری و سیاسی ترکیه وجود دارد، که بیان آن ها می تواند در ادامه مبارزه کمک خوبی باشد. از جمله این تفاوت ها می توان به نوع استفاده از اینترنت اشاره کرد.

در ترکیه احزاب، گروه ها و تشکل هایی وجود دارند که از نظر پایه های اجتماعی و تعداد سمپات و کیفیت آن ها نسبت به ایران بسیار بالاتر هستند، در همین حال، این گروه ها می توانند بنا به وجود اندکی دموکراسی سرمایه داری در ترکیه دارای نام و نشان باشند، دفاتر آزاد فعالیت دارند، و می توانند هر زمانی که خواستند، تجمع بگذارند، تظاهرات نمایند، یا در مراسم بزرگ و کوچک شرکت کنند، با همه این موارد اعضا و سمپات های این گروه ها هرگز در فیس بوک فعال نیستند، و اگر باشند، هرگز با نام و نشان خود کار نمی کنند و هرگز عکس و نشانی از خود و اطرافیان و دوستانشان و یا دیگر فعالین در اینترنت قرار نمی دهند، البته از ما نیز خواستند که عکس و نام و نشان آن ها را در اینترنت، به خصوص در فیس بوک، نگذاریم. اما در همین حال در ترکیه افراد غیرفعال و غیرسیاسی، یعنی افراد عادی از کوچک و بزرگ، صفحه فیس بوک دارند و تقریباً در تمامی فرصت ها داخل فیس بوک گشت و گذار می کنند.

برای ما این تفاوت به شدت مورد سؤال شده است:

آیا افراد سیاسی و فعالین کارگری ایران میزان آگاهی شان در حد افراد عادی ترکیه است؟ آیا دولت ایران توانایی استفاده اطلاعاتی از اینترنت را در حد دولت ترکیه ندارد؟ آیا میزان آزادی و دموکراسی در ایران بیشتر از ترکیه است؟ و سؤالات دیگری از این دست.

عجیب این است که در ایران که حزب، سازمان، تشکل کارگری، صنفی و سیاسی همگی بلااستثنا ممنوع هستند و پلیس به صورت علنی و غیر علنی به طور وحشیانه به دنبال شناسایی و دستگیری فعالین است، متأسفانه



در همان حال که UID-DER با شعار "کارگران ترک-ایش ایر لاینز تنها نیستند" به سوی صفوف پیکت اعتراضی کارگران صنایع هواپیمایی راهپیمایی می کرد، این کارگران با شعار "زنده باد همبستگی طبقاتی!" ما را مورد استقبال قرار دادند. پس از این استقبال، گروه کارگری UID-DER ابتدا ترانه "روح مبارزه در هوا موج می زند" \* را که به وسیله خود آنان تنظیم شده است، و سپس تعدادی دیگر از ترانه های مبارزاتی را سرودند. کارگران با شنیدن ترانه "روح مبارزه در هوا موج می زند" علاقه زیادی از خود نشان دادند و آن را بارها و بارها همراه با یکدیگر خواندند. شور و شوق همه جا را گرفته بود.

پس از نشست مطبوعاتی، UID-DER دوش به دوش کارگران صنایع هواپیمایی راهپیمایی کرد. پس از راهپیمایی، کارگران و UID-DER به صف پیکت بازگشتند، به طور دسته جمعی به حلقه رقص ترکی "هالای" پیوستند و شعارهایی سر دادند.

۷ ژوئیه ۲۰۱۲

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

\* Havada Direniş Var



استفاده نمی کنید؟ اکثریت قریب به اتفاق آن ها می گفتند ما به سرمایه داری توهم نداریم و به فعالیت خود نیز شک نداریم که می خواهیم با سرمایه داری مبارزه کنیم و می دانیم که یک روزی به شدت با نیروهای سرمایه داری، مانند پلیس درگیر، خواهیم شد؛ پلیس نیز این را می داند و تا می تواند، سعی می کند، فعالیت های ما را زیر نظر داشته باشد، نیروهای ما را شناسایی کند، بنابراین ما نباید خودمان به پلیس کمک کنیم که ما را بهتر بشناسد. با توجه به این گفته، آیا فعالین کارگری و سیاسی ایران نسبت به سرمایه داری و پلیس و به خصوص نسبت به جمهوری اسلامی که هارتر از دولت ترکیه است، توهم دارند، که چنین خود را در اختیار پلیس قرار می دهند؟ جواب این سؤال ها را باید فعالین کارگری، فعالین سیاسی و سازمان ها و احزاب خودشان بدهند و البته به خودشان.

برای انتقال یک تجربه عملی به صورت مختصر و کلی لازم است بگویم:

انجمن همبستگی بین المللی کارگران با علامت اختصاری UID-DER، ۱۲ سال قبل با یک جمع کوچک به تعداد ده نفر بنیان گذاری شده است. طبق گفته خودشان، این ده نفر شروع به تبلیغ و ترویج و سازماندهی جهت آگاهی رسانی به صورت عمل مستقیم در میان کارگران کردند، آن ها در واقع در محیط کار و محل زندگی کارگران رفتند و با آن ها زندگی کردند، و در حین زندگی با آن ها برای کسب مطالبات کارگران و رفع مشکلات آن ها با کارگران دست به عمل مشترک زدند. آن ها می گویند ما به صورت یک به یک، یعنی برای یک کارگر یک رفیق قرار دادیم و زمان زیادی صرف کردیم تا بتوانیم اثبات کنیم که نمی خواهیم از کارگران و کسانی که با آن ها دوست شدیم سوء استفاده کنیم، بلکه ثابت کردیم که می خواهیم به صورت مشترک برای به دست آوردن خواسته های طبقاتی مان فکر و عمل کنیم. آن ها می گویند ده سال ما با کارگران یک به یک کار کردیم، رو در رو صحبت کردیم و دست در دست با یک یا چند نفر، دست به عمل های مشترک زدیم، بدون این که نامی برای خود یا این جمع های کوچک اعلام نماییم.

فعالین و بیشتر احزاب موجود خود با دست خود تمامی مشخصاتشان را در اینترنت- به خصوص در فیس بوک- می گذارند، یعنی از این طریق به پلیس می گویند "بباید ما را دستگیر کنید"، احزاب در نشریات الکترونیکی و سایت های خود که بسیار کم توزیع می شوند، فقط بین عده ای انگشت شمار توزیع شده و خوانده می شود، که حتی اگر وجود نداشته باشند هم به هیچ جای مبارزه بر نمی خورد، عکس و مشخصات نیروها و هواداران خود را توزیع می کنند، که در واقع بیشتر مورد استفاده پلیس قرار می گیرد، و این می تواند به آن معنی باشد که به پلیس می گویند "لطفاً بفرمایید، نیروهای ما را شناسایی و دستگیر کنید".

جالب توجه این است که هر کدام از سازمان ها و احزاب ترکیه که مورد نظر ماست، حداقل ده ها و برخی صدها هزار عضو و هوادار دارند؛ به عنوان نمونه می توان PDHK، UID-DER و غیره را نام برد که هر دو بسیار منظم فعالیت دارند. به افرادشان آموزش می دهند که هرگز خود را چهره نکنند و شناسانند، و آموزش می دهند که چگونه از اینترنت استفاده کنند. اما در ایران سازمان ها و احزاب و تشکل ها اگر خیلی همت کنند نهایتاً ۲۰۰ الی ۵۰۰ نفر را می توانند با خود همراه کنند، یا در شهرهای اروپایی هر زمان تمام تلاششان را کردند، در آکسیون ها و یا روز کارگر توانستند ۵۰ الی ۱۰۰ نفر را جمع کنند، می آیند چند نفر سمپات و هوادار انگشت شمار خود را به پلیس می شناسانند و این حرکت را چنان آموزش داده اند که هر کسی، جوانی و یا کارگری می خواهد، به مبارزه بپیوندد، اول خود را تابلو می کند؛ بر مبنای آموزش غلط این نوع تشکیلات، سمپادها و اعضا فکر می کنند که مبارزه یعنی چهره شدن در فیس بوک و گذاشتن عکس خود و دوستانشان در اینترنت، گویا این مبارزین فعالیت دیگری نمی شناسند و آموزش ندیده اند.

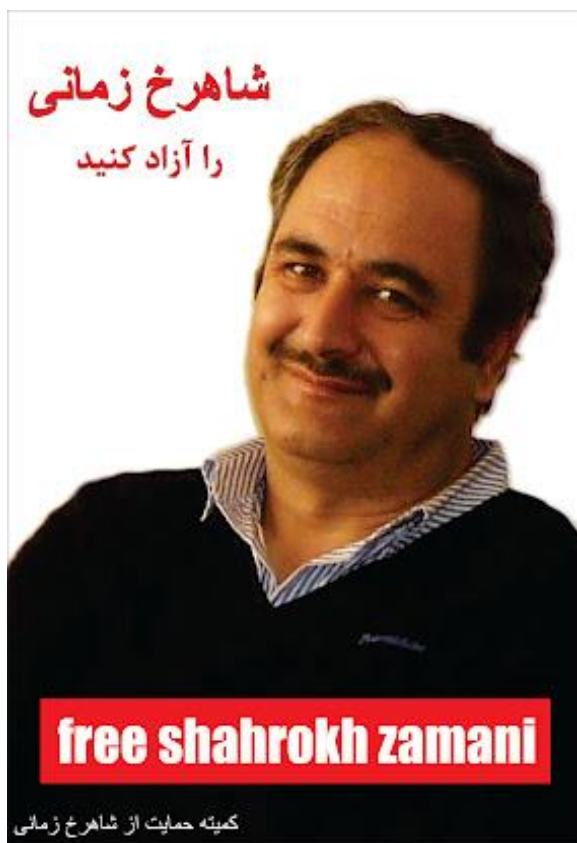
وقتی با اعضا و و هواداران احزاب و سازمان های فعالین ترکیه و کارگران ترکیه صحبت کردیم و پرسیدیم شما که می توانید در ترکیه تظاهرات کنید و خواسته هایتان را فریاد بزنید و احزاب و تشکل های خود را بسازید، پس چرا از فیس بوک یا دیگر موارد با نام خود



گوناگون کمک کرده بودند. انجمن همبستگی بین المللی کارگران قبل از این که با ما در ارتباط باشد، خود تصمیم به حمایت از کارگران زندانی در ایران گرفته بود و پلاکاردها و عکس های کارگران زندانی در ایران را در صفوف خود حمل می کردند، بر این مینا به جهت این که بُرد اعتراضی بیشتر داشته باشد، ما نیز در میدان تکسیم پذیرفته شدیم، اکنون ارتباط صمیمانه بین تعدادی از پناهندگان ایرانی با این انجمن برقرار شده است، که این می تواند کانال حمایتی خوبی بین کارگران ایران و ترکیه باشد. امیدواریم بتوانیم از این کانال هر چه بیشتر به نفع کارگران دو کشور استفاده نماییم.

#### کمیتة حمایت از شاهرخ زمانی

۱۳۹۱/۳/۱۷



کمیتة حمایت از شاهرخ زمانی

آن ها اکنون ۱۲ سال است فعالیت را شروع کرده اند؛ از این ۱۲ سال ۱۰ سال بدون اعلام رسمی موجودیت در میان توده کارگران به صورت یک به یک و یا چند نفری در هسته های کوچک فعالیت کردند، پس از ده سال فعالیت فکری- عملی در جهت درخواست مطالبات و انجام کارهای هنری مانند تئاتر و شعر و کتاب، نشریه و غیره فعالیت ده ساله خود را جمع بندی کردند، سپس متوجه شدند که زمان اعلام موجودیت فرا رسیده و اکنون دو سال است که آن ها اعلام موجودیت کرده اند و رسماً فعالیت می کنند.

حاصل فعالیت ده ساله بدون اعلام موجودیت و دو سال اعلام رسمی آن ها، اکنون صد ها عضو و سمپات است که این انجمن را پیش می برند.

این تجربه که امیدوارم در آینده جزئیات بیشتری از آن ارائه شود، می تواند راهی را برای فعالیت فعالین کارگری ایران نشان دهد.

فعالیت انترناسیونالیستی این انجمن قابل تقدیر است، آن ها در رابطه با حمایت از کارگران زندانی ایران بیش از ۶۰ هزار امضا از کارگران ترکیه در کمپین حمایتی جمع کرده اند، همچنین از کارگران ژاپن نیز اعلام حمایت کرده و عملاً نیز به آن ها کمک کرده اند. کارگرانی که با این انجمن در ارتباط هستند، بهتر و بیشتر از دیگر کارگران ترکیه با کارگران کشورهای دیگر ارتباط برقرار می کنند.

در اول ماه مه ۲۰۱۲ به جرأت می توان گفت این انجمن توانسته بود فقط در استانبول ده ها هزار نفر را زیر پرچم سرخ خود گرد آورد. ما ایرانی های مقیم ترکیه که در میدان تکسیم استانبول در مراسم روز جهانی کارگر شرکت کردیم، مانند سال قبل از جانب سندیکای دیسک (DISK) بسیار حمایت شدیم، آن ها برای ما پلاکارد تهیه کردند و ما را از شهرهای مختلف ترکیه برای شرکت در مراسم به استانبول آوردند، همچنین کیسک (KESK) دیگر سندیکا نیز به برخی از رفقای ما در انتقال و دیگر موارد کمک کردند، سندیکای معلمان ترکیه نیز در مراسم خود به ایرانی هایی که در مراسم روز جهانی کارگر شرکت کرده بودند از راه های

## معدنچیان اسپانیا برای ما مشغول اعتصاب‌اند

ترجمه: بیژن شایسته

متن پیش‌رو گزارش کوتاه‌بست از مبارزه معدنچیان اسپانیا و کمیته همبستگی معدنچیان اسپانیا. این متن به وسیله جان کانینگ‌هام، یکی از اعضای کمیته همبستگی نوشته شده و ابتدا در وب سایت "[رهایی کارگر](#)" منتشر گردیده است.

معدنچیان اسپانیا پس از یک سلسله اقدامات صنعتی در سطح محلی، روز ۲۹ ماه مه وارد اعتصاب نامحدود در مهم ترین مناطق معدن خیز کشور، یعنی "آستوریاس" و "کاستیا و لئون" شدند. این اقدام آن‌ها، در واکنش به اعلام حذف شدید سوبسیدهای پرداختی به مناطق معدن-کاری از سوی دولت دست‌راستی ماریانو راخوی-که عملاً به معنای تمایل دولت به تعطیل نمودن این صنعت بود- صورت گرفت.

این حذف سوبسیدها، به معنای پایان شغل ۸ هزار معدنچی و پیامدهای منفی مستقیم آن بر ۳ هزار شغل دیگر است. بسیاری از گروه‌های معدن‌کاری، به ویژه در منطقه مرزی کوهستانی بین "آستوریاس" و "کاستیا و لئون" که معدنچیان آن‌ها به لحاظ جغرافیایی بسیار منزوی هستند، محو خواهند شد.

اتحادیه‌های معدنچیان، کمسیون‌های کارگران (CCOO) و اتحادیه عمومی کارگران (UGT) در این واکنش متحد شده‌اند؛ اعتصاب کاملاً مستحکم و مصمم است و با انرژی بسیاری از سوی گروه‌های آن‌ها مورد حمایت قرار می‌گیرد. حتی به نظر می‌رسد که پلیس محلی هم دوستانه برخورد می‌کند.

گروه‌های معدنچیان در کاندین، سانتا کروز، و سایر نقاط هم به اعتصابات در قالب "تحصن" یا در برخی نقاط اشغال دفاتر دولت محلی دست زده‌اند. تظاهرات‌های زیادی به وسیله معدنچیان و همچنین در حمایت از آن‌ها صورت گرفته و "پیکت"‌های انجام شده به طور معمول اتوبان‌های مختلف در منطقه را مسدود کرده است. دولت اسپانیا، "گارد شبه‌نظامی" منفور خود را که

به نظر می‌رسد در مواجهه با ضربات و تاکتیک‌های چریکی معدنچیان تماماً ناکارآمد بوده است، به برخی نقاط اعزام کرده. در بعضی موارد این گارد، خشم و استیصال خود را با برخورد با روستائیان معمولی نشان داده؛ به طوری که در یک مورد، حتی اقدام به شلیک گلوله‌های پلاستیکی به سوی گروهی از مادران و فرزندان‌شان در تجمعی در رو به روی یک مدرسه روستایی کرده است.

روز ۱۸ ژوئن، اتحادیه‌های معدنچیان به برگزاری یک اعتصاب عمومی منطقه‌ای فراخوان دادند که با حمایت آستوریاس و "کاستیا و لئون" رو به رو شد. چند روز بعد، زنان مناطق معدن‌کاری به ساختمان سنا در مادرید حمله بردند و به طرز خشونت آمیزی با نیروهای پلیس و سیاستمداران رو به رو گردیدند. روز جمعه، ۲۲ ژوئن، بالغ بر صد معدنچی "راهپیمایی سیاه" به سوی مادرید را آغاز کردند و قرار است تا نهایتاً در این جا مقابل ساختمان‌های دولتی اقدام به برپایی کمپ‌هایی کنند.

این می‌تواند اعتصابی طولانی باشد، و برای پیروزی معدنچیان اسپانیا ضروریست که آن‌ها از حمایت و پشتیبانی ما برخوردار شوند. این اعتصاب، یک نزاع کوچک در سطح محلی نیست. معدنچیان اسپانیا نخستین گروه بزرگ کارگری در کل اروپا هستند که علیه برنامه‌های ریاضیتی نئولیبرالی-برنامه‌هایی که اثرات مخرب آن دامن میلیون‌ها نفر را در این قاره گرفته و خواهد گرفت- وارد اعتصاب نامحدود شده‌اند.

به علاوه نباید فراموش کرد که در اعتصاب معدنچیان بریتانیا طی سال‌های ۱۹۸۴-۸۵، معدنچیان اسپانیا در میزان حمایت و همبستگی با آنان واقعاً سخاوتمندانه برخورد کردند. اکنون زمان آنست که شانه به شانه معدنچیان اسپانیا بایستیم.

برای رسیدن به این هدف، یک کمیته همبستگی با معدنچیان اسپانیا (SMSC) به وسیله تعدادی از معدنچیان سابق و سایر فعالین و سندیکالیست‌ها در بریتانیا تشکیل شده است. سرپرست افتخاری آن "ایان لیوری"- سرپرست ملی سابق اتحادیه ملی معدن‌کاران (NUM) و نماینده کنونی حزب کارگر در پارلمان-

## درباره درخواست کمیته هماهنگی... از وزارت کار



علیرضا بیانی

به تازگی کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری نامه ای خطاب به "وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی" نوشته که طی آن خواسته است تا محلی برای برگزاری مجمع عمومی سالیانه در اختیارش قرار بگیرد، ولی این نهاد به طور شفاهی جواب منفی به این درخواست داده است. اکنون دو موضوع بسیار مهم در هم تنیده شده که از یکسو پرداختن به آن در همین مقطع را دارای اهمیت می کند و از سوی دیگر به دلیل یورش وحشیانه به نشست اعضای کمیته هماهنگی و دستگیری آن ها، پرداختن به این موضوع را تا حدودی فرعی به نظر می رساند. اما واقعیت این است که به این موضوع باید در همین مقطع پرداخته شود و بیشتر به این دلیل که موضوعی یکسره متفاوت با مسأله دستگیری ها و سرکوب های جمهوری اسلامی است. به عبارت روشن تر، نامه درخواست محل تجمع از سوی کمیته هماهنگی، موضوعی است به کلی متفاوت با مسأله دستگیری فعالین کارگری و آزار و شکنجه آن ها. نباید از هیچ یک از آن ها نسبت به اهمیت دیگری صرف نظر کرد، بلکه باید به هر کدام در جایگاه خود اهمیت اساسی داد؛ زیرا که هر دو مسأله تأثیر گذار در جنبش کارگری و موضوعات این جنبش بوده و هست.

است. به علاوه فعالیت این کمیته، مورد پشتیبانی از سوی "کمیته عدالت برای کارگران معدنچی" و کریس کیچن (دبیر ملی NUM) قرار دارد. اتحادیه حمل و نقل RTM هم همراه با کنگره اتحادیه های کارگری (TUC) اعلام حمایت کرده است و در میان پیام های مختلف همبستگی و حمایت، پیغامی نیز از سوی فیلمساز مشهور، کن لوچ، دریافت شده.

دو عضو SMSC چندی پیش به اسپانیا رفتند تا در مورد نحوه سازماندهی کمک ها به بهترین شکل ممکن و گسترش پیامی مبنی بر تنها نبودن کارگران معدنچی اسپانیا، بحث کنند. ضمناً SMSC از طرف CCOO و UGT به رسمیت شناخته شده، و قرار است که یک حساب بانکی نیز افتتاح گردد تا مبالغ و وجوه جمع آوری شده به دست معدنچیان اعتصابی و خانواده های آن ها برسد. امید آن می رود که به زودی یک هیئت نمایندگی از طرف معدنچیان اعتصابی به بریتانیا بیاید.

لطفاً با ارسال کمک های مالی خود به صندوق همبستگی، از معدنچیان اسپانیا حمایت کنید. در حال حاضر ما تنها قادر به پذیرش چک هستیم؛ لطفاً نام دریافت کننده را "کمیته همبستگی با معدنچیان اسپانیا" قید و آن را به نشانی زیر ارسال کنید:

John Cunningham (SMSC), 136 Regent Court, Bradfield Road, Sheffield S6 2BW, South Yorkshire.

به محض آن که جزئیات حساب بانکی نهایی شود، کمیته ما اقدام به انتشار عمومی آن در وسیع ترین سطح ممکن خواهد کرد و اطلاعات لازم برای ارسال کمک های مالی را- من جمله دستور پرداخت دائمی بانکی- در اختیار شما قرار خواهد داد.

این یک جدال مهم و حیاتی است. معدنچیان اسپانیا و خانواده های آن ها نباید به دلیل گرسنگی در مقابل حکومت سرخم کنند.

منبع: وب سایت "احیای مارکسیسم"

<http://marxist.cloudaccess.net/spain/307-spanish-miners.html>

شده کمیته هماهنگی از همان نهاد، درخواستی غیر علنی بوده است که اکنون بعد از چهار ماه منتشر می شود.

و اما نکته اصلی این است که معلوم نمی شود در این سال ها چه تغییر اساسی در ساختار درونی کمیته هماهنگی و یا ظرفیت نهاد جمهوری اسلامی به وجود آمده که اکنون این کمیته خود را مجاز دانسته چنین درخواستی از وزارت کار داشته باشد. در نگاه اول شاید درخواست محلی برای نشست کمیته هماهنگی با درخواست اجازه ایجاد تشکل کارگری یکسان به نظر نیاید؛ اما نیاز به تعمق چندانی نخواهد بود، چنانچه وزارت کار با این درخواست موافقت کند، در واقع به معنی پذیرفتن کمیته هماهنگی به عنوان نهادی خواهد بود که این کمیته خود را آن گونه معرفی می کند. آیا کمیته هماهنگی تغییرات اساسی در تعریف خود داده است که به انتظار چنین پاسخی بوده؛ و یا تصور می کرده که وزارت کار جمهوری اسلامی تغییرات اساسی در افزایش ظرفیت خود جهت پذیرفتن چنین درخواست هایی داده است؟! این توهم، هر چند نسبت به مابه ازای کمیته هماهنگی در جنبش کارگری، اما حتی در همین حد، آیا نمی تواند به جنبش کارگری سرایت کند؟ به جنبشی که همواره به آن توصیه اقدام بر پایه نیروی خود داده شده است.

مسأله مهم دیگر این است که این اواخر کمیته هماهنگی و برخی از فعالین آن، خود گرایی بود که در رابطه با دریافت کمک از سولیداریته سنتر اعتراضات زیادی داشت، به طوری که تا مدت قابل توجهی به موضوع مرکزی این کمیته تبدیل شده بود. حال فرض کنیم وزارت کار به درخواست کمیته هماهنگی پاسخ مثبت می داد، در این صورت چه فرق اساسی در ماهیت این واکنش وزارت کار و کمک های سولیداریته سنتر وجود می داشت و چرا باید در مقابل یکی مقاومت و برای دیگری درخواست داد!

اما اگر مسأله تنها طی کردن یک مرحله اداری برای جلوگیری از هرگونه بهانه گیری سرکوب باشد، باید دید که چنانچه با این نوع درخواست ها موافقت حاصل شود، چه فایده هایی برای خود جمهوری اسلامی در پی

کمیته هماهنگی در بهار سال ۱۳۸۴ حدود یک هفته بعد از کمیته پیگیری اعلام موجودیت کرد. در همان مقطع ما به این کمیته اعتراض کردیم که چرا در تقابل با کمیته پیگیری اعلام موجودیت کرده است؛ و چرا با فعالین کمیته پیگیری در یک کمیته فعالیت نکرده است. ما ساختن کمیته دیگری به موازات یا در تقابل با کمیته پیگیری را عملی فرقه گرایانه می شناختیم و معتقد بودیم همه فعالین در یک کمیته متمرکز، علاوه بر تمرکز نیروی خود بر اهداف مشترک، و علاوه بر غلبه بر فرقه گرایی، می توانند اختلافات خود را در درون همان کمیته به بحث بگذارند و با رعایت موازین دموکراسی کارگری، ضمن فعالیت مشترک به حل آن ها بپردازند. از آن مقطع به بعد، هم کمیته پیگیری و هم کمیته هماهنگی اختلافات مهم داخلی و بحران های درونی را پشت سر گذاشتند که این نشان داد کمیته هماهنگی با این که جدای از کمیته پیگیری فعالیت خود را آغاز کرد، اما کمتر از کمیته پیگیری دچار بحران های داخلی نشد.

پاسخ کمیته هماهنگی و در واقع دلیل آن برای ایجاد کمیته ای جدای از کمیته پیگیری در آن مقطع این بود که کمیته پیگیری ساختن تشکلات را به نیروی خود کارگران نخواست و به همین دلیل اجازه ایجاد تشکلات کارگری را از وزارت کار درخواست کرده است.

هر چند کمیته پیگیری خیلی زود در اولین نشست خود در سینما فردوسی به مناسب اول ماه مه، این درخواست را پس گرفت و اعلام کرد که تشکل کارگری تنها به نیروی خود کارگران و بدون کسب اجازه از هیچ نهادی ساخته می شود. اما حتی با رفع این مهمترین، یا در واقع تنها مورد اختلاف بین کمیته هماهنگی با پیگیری، باز کمیته هماهنگی ترجیح داد که به طور جداگانه در آن چه که اعلام موجودیت کرده به فعالیت بپردازد. در این جا دو نکته اصلی و فرعی وجود دارد.

نکته فرعی این است که کمیته پیگیری درخواست خود به وزارت کار را علنی و رو به جنبش منتشر کرد و به همین دلیل امکان نقد و انتقاد به آن را، از جمله برای کمیته هماهنگی فراهم ساخت، اما درخواست اخیراً منتشر

## دربارۀ ضرورت رعایت مسائل امنیتی و اصول مخفی‌کاری

آرام نوبخت

از آن جا که نخستین و به باور من مهم ترین درس سوسیالیسم، برنامه ریزی، دیسیپلین و فعالیت سازمان‌یافته و مستمر است، حساسیت رژیم برای سرکوب نیروهای چپ (به طور اعم) از بسیاری از نیروهای سیاسی-اجتماعی دیگر بیشتر بوده است (البته به طور کلی و بدون لحاظ کردن توازن قوای چپ در سطح جامعه طی دوره های خاص).

برای یک مارکسیست، فعالیت سیاسی (خواه تشکیل یک هسته و گروه صرفاً مطالعاتی باشد، و خواه مبارزه مسلحانه) مانند هر پدیده دیگری، از یک سری عناصر و جنبه های متضاد تشکیل شده، که بُعد علنی و بُعد مخفی تنها یکی از همین جوانب است. اما اشتباه محض این جاست که این دو بُعد را، دو مقوله متفاوت و بعضاً در تقابل با یکدیگر درک کنیم (یا این، یا آن؛ و لا غیر!).

برای یک مارکسیست، این دو جنبه یک ارتباط ارگانیک و کاملاً دیالکتیکی باهم دارند (یا باید برقرار کنند). این که وزن و اهمیت کدام یک از این دو جنبه بیشتر است، تماماً به شرایط مشخص بستگی دارد. یعنی با تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که می توان تشخیص داد باید ترکه را به سمت علنی گرای بی بیشتر خم کرد یا به سوی مخفی گرای.

در حال حاضر ما در ایران با یک رژیم به‌غایت تمامیت‌خواه رو به رو هستیم که دامنه سرکوب آن حتی چند درویش پامنقلی و غیرسیاسی گنابادی را هم شامل می شود، چه برسد به کسانی که مارکسیسم را سلاح تغییر خود قرار داده اند (دیگر بگذریم از تجربه جمهوری اسلامی در سرکوب کردستان، ترکمن صحرا، اهواز و آمل و... در فردای انقلاب ۵۷، یا کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و به خصوص سال ۶۷، قتل های زنجیره ای دوره "اصلاحات" و وقایع پس از انتخابات ۸۸ و نظایر این ها).

خواهد داشت. آیا در این صورت باز فعالین کارگری که سال ها همه جا فریاد زدند که در ایران اجازه ساختن تشکلات مستقل کارگری داده نمی شود، می توانند چنین کنند؟! وقتی فعالین کمیته هماهنگی به صورت رسمی یا غیر رسمی این کمیته را تشکل کارگری معرفی می کنند و وقتی این کمیته درخواست محل نشست از وزارت کار می کند، آیا جمهوری اسلامی نخواهد توانست اعلام کند که "ما در ایران تشکل مستقل کارگری هم داریم و تسهیلاتی هم در اختیار آن ها قرار می گیرد!" در این صورت اعتراض فعالین کارگری در مقابل آی-ال-او و سایر نهادهای بین المللی مبنی بر این که در ایران اجازه ایجاد تشکل کارگری داده نمی شود، چه حاصلی خواهد داشت.

شاید اکنون که فعالین کمیته هماهنگی در بازداشت به سر می برند شرایط خاصی ایجاد کند که نتوان به این موضوعات مهم پرداخت؛ اما اغلب موضوعات مهم هم در شرایط خاص اتفاق می افتد. در نتیجه نقد این موضوعات نه تنها نباید تحت الشعاع فضای رعب و دستگیری هایی که به وجود آمده قرار بگیرد، بلکه اتفاقاً برای نگاه داشتن سنت فعالین کارگری که حبس های سنگینی را، درست به دلیل مبارزه با توهّمات به حکومت سرمایه داری تحمل می کنند، ضروری می شود که در مقطع بروز این گونه مسائل با آن برخورد شود. دفاع با همه توان از فعالین کارگری دستگیر شده و تنها نگذاشتن آن ها بخشی از مبارزه با نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است که نمی توان آن را جدای از مبارزه با ورود انحرافات به درون جنبش کارگری پیش برد.

یکم تیرماه ۱۳۹۰



بوک، یک معنا دارد و آن هم نبود جسارت سیاسی (در یک کلام، بزدلی) است. صادقانه بگویم که من در چنین رویکردی، نه شهادت سیاسی، که بیشتر ماجراجویی (آوانتوریزم) با کمی چاشنی حماقت، ساده لوحی و توهم به ظرفیت های موجود رژیم برای فعالیت سیاسی می بینم. در پاسخ به چنین رویکردی باید گفت که لابد با این حساب تروتسکی به خاطر استفاده از بیش از ۱۲۰ نام مستعار و تخلص\* در طول حیات خود، لیاقت آن را ندارد تا به عنوان یکی از رهبران انقلاب اکتر معرفی شود! و احتمالاً حساب "لنین" (در اصل "اولیانوف") هم به همین طریق مشخص می شود!

در این جا بازمی گردم به همان مسأله علنی کاری، به مفهوم خاص و نادرست آن، به عنوان یکی از میراث دوران اصلاحات، که مختصراً در بالا مورد اشاره قرار گفت.

حقیقت اینست که تعداد زیادی از فعالین و دانشجویان چپ فعلی، در ابتدا یا از هواداران و حامیان اصلاح طلبان بوده و یا فعالیت سیاسی خود را در آن دوره آغاز کرده اند؛ اما در نهایت با سرخوردگی از کلیت جریان رفرمیستی، به سمت گرایشات اپوزیسیون چپ متمایل شدند (به علاوه، به نظر من احتمال آن زیاد است که درست همین روند برای کسانی تکرار بشود که آغاز فعالیت هایشان به دوره انتخابات ۸۸ و پس از آن بازمی گردد و با سرخوردگی از رهبری "اصلاح طلبان" به طرف آلترناتیوهای رادیکال کشیده شده اند، ولی فاقد تجربه سیاسی عملی هستند). گروه اولی که گفتم، گرچه در **سطح تئوری** از جریان اصلاحات (اعم از درون مرزی یا برون مرزی) و عقاید سوسیال دموکراتیک گسست کرده، اما هنوز در **فاز عملی**، در همان دوره سیر می کند و در نتیجه، شیوه فعالیت علنی خاص آن دوره را همچنان ادامه می دهد و ترویج می کند. به بیان بهتر، بین "نوع فعالیت" آن ها و شرایط عینی موجود به عنوان "ظرف فعالیت"، یک ناهمخوانی بزرگ به وجود آمده که با اصرار بسیار در مقام انکار یا توجیه آن برمی آید. و جالبست که این توجیها در شرایطی صورت می گیرد که بسیاری از کسانی که در همین گروه اول جای دارند، یا در حال حاضر به دلیل کنترل از سوی مقامات و

رژیم ایران از ایجاد هرگونه هسته و گروهی (همان طور که بالاتر گفتم، حتی در سطح مطالعه) به شدت وحشت دارد و بیش از هر چیز دیگری برای یافتن و انهدام آن نیرو صرف می کند. در شرایط فعلی، هرگونه ضربه به بدنه چپ (دستگیری فعالین مارکسیست و غیره)، تبعات سنگینی می تواند به دنبال داشته باشد: تجربه سال های گذشته نشان می دهد که دستگیری برخی از فعالین مستعد سیاسی- و به خصوص جوان- در نتیجه عدم رعایت ابتدایی ترین و اساسی ترین اصول فعالیت، متأسفانه به انزوا، انفعال و نهایتاً پایان حیات سیاسی آن ها منجر شده و در یک کلام نیروهای بالقوه سازنده را نابوده کرده است. ضمناً بازگشتن برخی از این نیروها به فعالیت سیاسی، به آهستگی انجام می شود و زمان زیادی می برد؛ و این به آن معناست که در طول این مدت زمان امکان تأثیرگذاری از سوی آن ها بسیار ناچیز- اگر نگوئیم صفر- است. همه این مسائل، به معنای ضربه به مبارزه جمعی است.

بنابیه یک قاعده ساده و در عین حال مهم فعالیت سیاسی، "اطلاع از هر چیز غیر ضروری، خود غیر ضروریست". تأکید بر روی رعایت مسائل امنیتی (مانند حفظ اطلاعات شخصی و پنهان نگاه داشتن هویت حقیقی)، نه فقط برای حفظ امنیت مبارزین سیاسی و ضربه پذیری آن ها، بلکه برای کاهش مسئولیت افرادی نیز هست که در تماس با آن ها قرار دارند. داشتن هرگونه اطلاعات اضافی و غیرلازم از دیگران، نه فقط مسئولیت افراد را برای حفظ این اطلاعات و جلوگیری از افشای آن افزایش می دهد، بلکه فشار وارد بر آن ها را هم در شرایط بازداشت احتمالی تشدید می کند. به همین جهت، تأکید من بر روی رعایت مسائل امنیتی، ناظر به این هر دو جنبه است.

اما با این حال در طول چند سال گذشته، خلاف رویکرد بالا از سوی جریاناتی، عامدانه یا غیرعامدانه، تبلیغ می شود؛ تبلیغاتی که بیشتر یادگار دوران اصلاحات است (در ادامه مختصراً به آن خواهم پرداخت). عجیب ترین نمونه، تلاش عجیب برای اثبات این "حقیقت" است که استفاده از "نام مستعار" و علنی نکردن تمام اطلاعات شخصی بر روی "شبکه های اجتماعی" نظیر فیس

## «کنترل کارگری» یا «کنترل بورژوازی»؟

**میلینات:** به دنبال اعتراضات کارخانه «شهاب خودرو»، مسأله اشغال کارخانه و کنترل کارگری به موضوع بحث در میان شماری از فعالین و محافل کارگری تبدیل شده است. به همین منظور مقاله زیر را که تقریباً یک دهه پیش به قلم مازیار رازی نوشته شده است، بازانتشار می دهیم.

\*\*\*

اخیراً مقاله ای تحت عنوان «شوراها و توهم کنترل کارگری» توسط سعید رهنما در «کارمزد» (جلد سوم) در ایران انتشار یافته است. مقاله که ظاهراً هشت سال پیش نگاشته شده، به منظور توضیح مفهوم کنترل کارگری در این نشریه منتشر شده است. نویسنده پس از یک برخورد تاریخی به طور شوراها در ایران به تعریف مفهوم «کنترل کارگری» پرداخته است. به اعتقاد وی «شوراهای کار با نقش کنترل کارگری به مفهوم مطلق آن، یعنی کنترل تولید، مدیریت و توزیع، به تنهایی توسط کارگران هرگز و در هیچ جا عملی نشده است. آن چه... اتفاق افتاده، اشکال و درجات مختلف دموکراسی صنعتی و مشارکت کارگری بوده است... می توان ادعا کرد که دموکراسی صنعتی تنها شیوه عملی و مقبولی است که در آن، طبقه ی کارگر حداقل در مقطع کنونی از تحول جامعه ی بشری، می تواند از حقوق خود دفاع کند...» (ص ۵۲). او ادامه می دهد که «در مرحله بالاتر یعنی مرحله ی «مشاوره»، مدیریت با کارگران در اتخاذ تصمیمات مشاوره می کند... و بالاخره در بالاترین سطح مشارکت یعنی «خودگردانی» کارگران در سطوح مختلف امور را به عهده می گیرند... این خودگردانی در واقع چیزی جز کنترل کارگری نیست.» (ص ۵۳-۵۴).

به سخن دیگر مسئله کنترل کارگری که قرار است کسب قدرت کارگری برای تشکیل حکومت کارگری زمینه ریزی کند، به زعم این به اصطلاح «مدافع طبقه کارگر» چنین خلاصه می شود که از آنجایی که هیچ کجا کنترل کارگری (البته به مفهوم مطلق آن!) اعمال نشده پس کارگران باید به خدمت بورژوازی در آمده و دست «دوستی» به سوی مدیران دراز کرده و متحداً با آنها به

صدور انواع احکام حبس های تعلیقی و تعزیری به کل منفعل شده اند، و یا دست آخر به عنوان پناهنده به یکی از کشورهای اروپایی رفته اند.

البته نگرانی من بابت این گروه نخست نیست؛ چرا که راه آن ها یک بار، با هزینه های فراوان، به بوته آزمون گذاشته شده و نتایج آن هم برای همه- البته هر کسی که مغرضانه با گذشته برخورد نکند- عریان و مشخص است. به علاوه، هرچند طی سال های گذشته شاهد عقبگردی جزئی در رویکرد گروه مذکور نسبت به جنبه علنی فعالیت بوده ایم، ولی با این وجود ماهیت آن دستخوش تغییر کیفی و عمیقی نشده است (و امیدی هم به این «تغییر» نمی رود).

نگرانی عمده من بابت نسل (های) جدیدی است که دیر یا زود در کنار ما قرار خواهند گرفت، و تجربه اشتباهات گذشته می تواند برای آن ها مرگبار باشد. به همین خاطر تأکید دارم که ما باید ضمن رعایت ابتدایی ترین اصول امنیتی و پرنسیپ های خودمان، به عنوان مارکسیست های انقلابی، همین اصول را به سایر کسانی که به ما هم خواهند پیوست، منتقل کنیم و در واقع از همان ابتدا، و همراه با آن ها، در یک بستر سالم رشد کنیم و آموزش ببینیم.

\*

[www.trotskyana.net/Leon\\_Trotsky/Pseudonyms/trotsky\\_pseudonyms.html](http://www.trotskyana.net/Leon_Trotsky/Pseudonyms/trotsky_pseudonyms.html)



جمهوری اسلامی نظر افکنده شود. پس از نزدیک به یک دهه از طرح مشارکت و مدیریت کارگری، نه تنها سهمی از تولید نصیب کارگران نشده که حتی حقوق های عقب افتاده نیز به آنها داده نمی شود. این چه مشارکت و مدیریتی است که کارگران حتی موفق به دریافت دستمزد ناچیز خود در ازای کار مشقت بار، نمی شوند؟ طبعاً چنین سیاستی در کشوری نظیر ایران آزمایش خود را پس داده است. اما در کشورهایی که در آنها دموکراسی بورژوازی حاکم است چه؟

بحث پیرامون این مبحث در میان رفرمیست های اروپایی و مارکسیست های انقلابی بیش از یک قرن است که در جریان است. برای نمونه در دهه بیست در بحبوحه اشغال کارخانه ها در ایتالیا توسط کارگران، طرح لایحه پیشنهادی "مشارکت کارگران در مدیریت" کارخانه توسط یکی از نمایندگان پارلمان (جیولیتی) ارائه داده شد. این طرح مورد استقبال بسیاری از رفرمیست های درون جنبش کارگری نیز قرار گرفت. هدف اصلی طرح لایحه مسدود کردن مبارزات کارگری برای کسب قدرت سیاسی بود. در مقابل این نظریات رفرمیستی، آنتونیو گرامشی در این مقطع در جبهه موضع مارکسیزم انقلابی قرار گرفته و نوشت:

"برای کمونیست ها برخورد به مسئله کنترل همچون برخورد به مهم ترین مسئله عصر کنونی است. یعنی برخورد به مسئله اعمال قدرت کارگری بر وسایل تولید و در نتیجه دستیابی به قدرت دولتی. از چنین دیدگاهی، طرح لایحه، تصویب آن و به اجرا در آمدنش در چارچوب دولت بورژوازی، مسائلی ثانوی هستند. تنها دلیل وجود و منشاء قدرت کارگری در درون طبقه کارگر است، در توانایی سیاسی این طبقه، در قدرت عملی که این طبقه در اختیار دارد به مثابه عامل تعیین کننده و غیرقابل تغییر در تولید و به عنوان نیروی سازمانده سیاسی و نظامی." (۳)

همچنین بحث های مشابه ای در سال ۱۹۳۹ در مورد "نظارت کارگری" بر صنایع ملی شده در مکزیک در جریان بوده که در این دوره نیز حزب استالینیستی مکزیک مواضع رفرمیستی اتخاذ کرده بود و مارکسیست های

در سطوح عالی تر به "مشارکت" و سپس "خودگردانی" که همانا "کنترل کارگری" است نایل آیند. البته چنانچه این سخنان از زبان سخنگویان دست دوم و سوم سرمایه داران و یا خادمان آنها در درون اتحادیه های کارگری زرد اروپایی، به زبان آورده می شد تعجبی نداشت، اما قرار است این سخنان "نخبگان" کارگری ایران باشد که در نشریه ای با نام "کار مزد" انتشار می یابد! بدیهی است که اینگونه عقاید در نظریات اصلاح طلبانه و مامشات جویانه با بورژوازی ریشه دارد. برای توضیح این مطالب باید به ریشه این استدلال ها و مفهوم واقعی "کنترل کارگری" و "مدیریت کارگری" نزد کارگران پیشرو، اشاره شود.

ریشه نظری "مدیرت"، یا "مشاورت" و "خودگردانی" کارگری همراه با مدیران و نظارت دولت بورژوازی، یکی از حیل های قدیمی سرمایه داران برای کنترل بر امور کارگری است. نه تنها دولت های سرمایه داری غربی و آمریکای شمالی چنین سیاست ها را سال ها است طرح و در مواردی به اجرا گذاشته اند، که حتی رژیم جمهوری اسلامی نیز بر این نظر همسویی نشان داده است. یک دهه پیش مهندس رزازی، مدیر عامل شرکت نورد و تولید فولادی قطعات فولاد در سمینار دومین سالگرد طرح بسیج صنعتی اعلام کرد: "از امسال به موازات طرح بسیج صنعتی، طرح دیگری به نام نظام کنترل کیفیت جامع به اجرا در آمده که در واقع مکمل طرح قبلی است. تکیه این طرح بر سازماندهی کارکنان در گروه های مشخص می باشد که در واقع هر یک از این گروه ها در قسمت های مختلف کارخانه نقش مدیریت را ایفا می کنند...مدیریت به اساس همفکری و مشارکت کارکنان در مسایل مربوط به تولید، پیشرفته ترین نظام مدیریتی در دنیای امروز است. ..". تشابه نظریات یکی از مدافعان نظام سرمایه داری (رزازی) و یکی به اصطلاح مدافع نظام کارگری (رهنما) قابل توجه است!

طرح مشارکت کارگری توسط نمایندگان سرمایه داری و خادمان آنها در جنبش کارگری مطلب نوینی نیست. اینگونه طرح ها در هیچ قسمت جهان به نفع کارگران نبوده و تنها زنجیر های اسارات آنها را تقویت کرده است. کافی است به عملکرد این قبیل طرح ها در نظام



بر این باورند که در دوره بلافاصله پس از براندازی نظام سرمایه داری توسط قدرت کارگری، جامعه وارد یک فاز انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم می‌گردد که به قول کارل مارکس (۵) وجه تولید غیرکاپیتالیستی در جامعه حاکم شده اما وجه توزیع کماکان بورژوازی باقی می‌ماند، زیرا انقلاب سوسیالیستی از بطن جامعه سرمایه داری متولد شده و بسیاری از ناهنجاری‌های بورژوازی، تا رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی، برای دوره ای باقی خواهد ماند. همچنین صاحبان قدرت نوین، طبقه کارگر، از آنجایی آمادگی اعمال مدیریت کارگری نداشته کماکان برخی از مناسبات جامعه بورژوازی را بلاجبار بایستی حفظ کند. نباید تصور شود که روز پس از انقلاب کارگری می‌توان با جایگزینی مدیران "بورژوا" در کارخانه‌ها با مدیران "کارگر" تمام مسائل حل می‌گردد. کارگران برای اعمال مدیریت کارگری بایستی تجربه و آمادگی قبلی داشته باشند. در جامعه بورژوازی، کارگرانی که بیش از ۱۰ ساعت در روز (به اضافه ایاب و ذهاب) کار کرده و هیچ امکان سازماندهی امور تولیدی را نداشته، نمی‌توانند به صرف سازماندهی انقلاب بلافاصله تمام امور را به صورت حرفه ای خود بدست گیرند. از اینرو نیاز به دوره ای است که کارگران به اعمال مدیریت و کردانی‌آشنایی پیدا کنند. در این مورد نیز نیاز به یک دوره انتقالی است. اما در این دوره انتقالی کنترل تولید و توزیع باید در دست خود کارگران باشد. این عمل، "کنترل کارگری" نام گرفته است. دوره است حکومت کارگری در بسیاری از ادارات و کارخانه‌ها و مؤسسات از همان مدیران و افراد با تجربه ای که پیش از انقلاب کارخانه‌ها را می‌چرخاندن، استفاده خواهد کرد، اما تحت "کنترل کارگری". کارگران در این دوره وقت تنفس یافته تا در تمام سطوح کار اداری و مدیریت آشنایی پیدا کرده و پس از آن تمام امور را بدست خود گیرند، بدون اینکه لطمات اقتصادی جبران ناپذیر، به علت عدم آمادگی اداره امور، به طبقه کارگر و جامعه نوین سوسیالیستی، تحمیل گردد. (۶)

اما در جامعه سرمایه داری چه؟ همان مفهوم از "کنترل کارگری" و همان مضمون می‌تواند در جامعه سرمایه داری نیز طرح گردد. کارگران از طریق اعمال یک

انقلابی در مقابل مواضع فرصت طلبانه و فرقه گرایانه موجود در جنبش کارگری موضع اعلام کردند. (۴) موارد بسیاری نیز در تاریخ جنبش کارگری مشاهده شده که همواره رفرمیست‌های درون جنبش کارگری، تحت لوای "مشارکت" کارگری خواهان مباحثات با بورژوازی شده‌اند. امر مسلم اینست که در هیچ موردی این قبیل "مشارکت"‌ها به نفع کارگران تمام نشده و همواره آنها را ضعیف‌تر از پیش کرده است. چرا؟

علت آن ساده است. تاریخ بارها نشان داده است که طبقه کارگر برای تحقق خواست‌های ریشه‌اش نیاز به قدرت سیاسی دارد. رشد نیروهای مولده و شکوفایی اقتصادی و حل تکالیف دمکراتیک و سوسیالیستی در جامعه تنها می‌تواند با براندازی ریشه‌ای نظام بورژوازی (که مسدود کننده رشد نیروهای مولده است) تحقق یابد. طبیعی است که طبقه کارگر نمی‌تواند همراه با طبقه ای که خواهان استثمار، سرکوب و ارباب آن باشد همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد. هرگونه همزیستی و آشتی (موقت و دائمی)، به نفع قدرت حاکم تمام می‌شود و امر به قدرت رسیدن طبقه کارگر را به تعویق می‌اندازد.

اما، تدارک برای این قدرت سیاسی یک روزه و بلافاصله پس از براندازی طبقه سرمایه دار بدست نمی‌آید. طبقه کارگر برای اعمال قدرت سیاسی، نیاز به تجربه کافی و لازم در امور مدیریت (کارگری) دارد. در نظام سرمایه داری تمام ابزار تولیدی و مراکز اداری و نظارت و کنترل از طبقه کارگر سلب شده و به دست نمایندگان سرمایه داری سپرده شده است. مسئله بر سر آنست که چگونه می‌توان، در درون نظام سرمایه داری و پس از آن، این تدارکات اولیه و ضروری را برای کسب تجربه کافی بدست آورد؟

پاسخ رفرمیست‌ها به این مسئله روشن است: "مشارکت" و "خودگردانی" یا کنترل بورژوازی! پاسخ کارگران پیشرو، اما، "کنترل کارگری" است!

اما پیش از پرداختن به توضیح مفهوم "کنترل کارگری" در دوره پیشا سرنگونی نظام سرمایه داری، می‌بایست به مفهوم کلاسیک آن پرداخت. مارکسیست‌های انقلابی

را به تعویق انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از اینروست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، گند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. تجربه اخیر اعتراض های کارگران شادان پور و جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم هایی را به نمایش می گذارد. (۷)

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع در باره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک ها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما چنین نمی کنند. از اینرو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای برآید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و بدست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

عمل مستقیم کارگری برای بدست گرفتن کنترل، زنگ خطری است برای کل نظام سرمایه داری و خادمان آن در جنبش کارگری. بیهوده نیست که امروز تمام این نهادها بر علیه ایجاد تشکل های مستقل دشمن ورزی می کنند. کینه ورزی کارگران "بازنشسته" و "نخبگان" اصلاح طلب نسبت به مبارزات مستقل کارگری و کارگران پیشرو به این علت است. آنها نیک می دانند که

سلسله مطالبات انتقالی (مطالباتی که توسط دولت سرمایه داری قابل تحقق نبوده و منجر به تشدید رودررویی کارگران و دولت سرمایه داری می گردد) در عمل تجربه کنترل کارگری کرده و خود را برای حکومت آتی خود آماده می کنند. به سخن دیگر، طبقه کارگر برای تدارک اعمال مدیریت کارگری، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری، ضروری است که سازماندهی تولید و توزیع را در درون نظام سرمایه داری نیز تجربه کند. برای این امر، آنها بایستی در وهله نخست اعتماد به نفس لازم را کسب کنند. آنها بایستی سازماندهی راه اندازی چرخ های اصلی صنایع را بدست گرفته و به خود و سایرین در عمل نشان دهند که صاحبان اصلی ابزار تولید، خود آنها هستند.

نخستین گام در این راه نیز اعمال کنترل و نظارت مستقیم (و بدون دخالت آقا بالا سر) بر تولید در سطح هر کارخانه و کارگاه هست. تجربه حاصله از یک اعتصاب و یا یک اشغال کارخانه و گرفتن امور اداری و تولید بر دست خود، زمینه اولیه کنترل کارگری را فراهم می آورد.

در جامعه سرمایه داری، از آنجایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینکه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد... همه و همه بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچگاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در "مدیریت" و طرح های "خوبگردانی" و "مشارکت" نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری

۶- رجوع شونده دوره نخستین انقلاب سوسیالیستی و تشکیل اولین حکومت شورایی در تاریخ، یعنی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، کتاب ای اچ کار.

۷- رجوع شود به مقاله "شب آستن است تا چه زاید سحر"، کارگر سوسیالیست شماره ۱۰۴

۸- یکی از این نهادهای خودساخته "بنیاد کار" است که توسط عده ای از "کارگران تبعیدی" و بخشی از مستعفیان "حزب کمونیست کارگری" تشکیل یافته است. این عده تا کنون به جز صدور اطلاعیه، اخبار دست دوم، بخشنامه و تعیین خط مشی بی ارتباط (مانند شعار: ورود قوای نظامی به محیط کار ممنوع!) و اشاعه مواضع رفرمیستی، برای کارگران، عملی انجام نداده اند، اما به محض مشاهده فعالیت های "کانون مستقل کارگری" هدف خود را تخریب و "افشاگری" آن نهاده است. اخیراً یکی از اعضای این نهاد، جلال مجیدی، رسماً علیه کانون مستقل کارگری و در حمایت از "خانه کارگر" وابسته به رژیم، اعلام موضع کرده است.

۳۰ شهریور ۱۳۸۰



با رشد و گسترش تشکل های مستقل جاه و مقام و آتیه آنها در درون نظام سرمایه داری نیز به خطر می افتد. آنها کوشش می کنند از طرق مختلف با اخذ نام "تشکل مستقل کارگری" (مقاله یداله خسرو شاهی) و "کنترل کارگری" (مقاله سعید رهنما)، این واژه ها را از محتوای اصلی خالی کرده و به لباس رفرمیسم تزئین کنند. در عین حال، برای از میدان بدر کردن کارگران پیشرو و سخنگویان واقعی آنها، نهادهای خود را بنا نهاده و از هیچ اقدامی (اهانت، توهین و تهدید) علیه شان کوتاهی نمی کنند. (۸)

در مقابل عملکرد مخرب و اشاعه نظریات کارگران بازنشسته و "نخبگان" اصلاح طلب، کارگران پیشرو برای تداوم مبارزات خود در راستای کسب اعتماد به نفس و تجربه کنترل کارگری و ایجاد تشکل مستقل کارگری، بایستی از این نمایندگان قلبی و رفرمیست و مامشات طلب کارگری فاصله گرفته و آنها را در هر جا و مکانی در انظار کارگران در سطح کارخانه ها افشا کرده و اجازه ندهند که این ویروسها به دورن پیشروی کارگری نفوذ کنند.

زیرنویس ها:

۱- مصاحبه با یدالله خسرو شاهی، کار شماره ۲۲۷، ۴ اسفند ۱۳۷۸

۲- پیمان صنعتکار، کار مزد شماره ۱. (این شخص به عنوان یک دزد ادبی توسط کارگران سابق نشریه کندوکاو معرفی شده، زیرا ترجمه مقاله آنها که سال ها پیش در کندو کاو منتشر شده بود، با نام خود در کارمزد انتشار داده است). رجوع شود به: <http://www.kargar.org/kargar.htm>

۳- نظم نوین ۱۰ فوریه ۱۹۲۱، منتخب آثار سیاسی گرامشی ۱۹۲۱-۲۶ انتشارات Lawrence & Wishart

۴- رجوع شود متن انگلیسی آثار لئون تروتسکی ۱۹۳۸-۳۹ انتشارات Pathfinder Press

۵- کارل مارکس، نقدی بر برنامه گوتا

## فرمان کنترل کارگری

متن زیر که در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ از سوی کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه (Vtsik) پذیرفته شد، یک روز بعد به تصویب شورای کمیسریای خلق (Sovnarkum) رسید و نهایتاً در روز ۱۶ نوامبر تحت عنوان "فرمان کنترل کارگری" تدوین گردید. در این فرمان، محتوا و خطوط کلی متن ۸ بندی لنین با عنوان "**پیش نویس آیین نامه کنترل کارگری**" هم چنان حفظ، ولی با جزئیات و دقت بیش تری ارائه شد.

۱- در راستای برنامه ای به منظور تنظیم اقتصاد ملی، مقرر است تا کنترل کارگری بر تولید، خرید و فروش تولیدات و مواد خام، انبارداری و منابع مالی بنگاه ها، در تمامی بخش های صنعت، بازرگانی، بانکداری، کشاورزی، حمل و نقل، تعاونی ها و هم چنین تمامی بخش هایی که در آن ها کارگران مزدبگیر یا شاغل به کارهای خانگی به استخدام درآمده اند، اجرا گردد.

۲- اعمال کنترل کارگری از سوی تمامی کارگران یک شرکت و با حمایت ارگان های منتخب آنان صورت می گیرد: کمیته های کارخانه، شورای بزرگان و غیره، که به طور برابر شامل نمایندگان متخصصین و تکنسین ها نیز می گردد.

۳- در هر یک از شهرهای مهم، در هر استان یا منطقه صنعتی، یک شورای محلی کنترل کارگری- متشکل از نمایندگان اتحادیه ها، کمیته های کارخانه و سایر کمیته های کارگری و تعاونی های کارگری- ایجاد خواهد شد که هم چون ارگان شورای کارگران، سربازان و دهقانان عمل خواهد نمود.

۴- تا زمان تشکیل کنگره شوراهای کنترل کارگری، یک شورای سراسری کنترل کارگری روسیه در پتروگراد و با مشارکت نمایندگان سازمان های ذیل ایجاد خواهد شد:

۵ نماینده برای کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه

۵ نماینده برای شورای سراسری اتحادیه های کارگری روسیه

۲ نماینده برای تعاونی های کارگری مرکزی

۵ نماینده برای شورای سراسری کمیته های کارخانه روسیه

۵ نماینده برای انجمن مهندسین و تکنسین ها

۲ نماینده برای انجمن کشاورزان

۱ نماینده از هر فدراسیون اتحادیه های روسیه به ازای هر ۱۰۰،۰۰۰ عضو

۲ نماینده از شورای اتحادیه پتروگراد

۵- در داخل ارگان های عالی تر کنترل کارگری، یک کمیسیون بازرسی متشکل از افراد متخصص (مهندسین، حسابداران و غیره) وجود خواهد داشت که به ابتکار این ارگان ها و یا بنا بر درخواست ارگان های پایین تر کنترل کارگری، به بررسی فعالیت های مالی و فنی مؤسسه خواهد پرداخت.

۶- ارگان های کنترل کارگری، حق نظارت بر تولید، تعیین حداقل تولید، و هم چنین تمامی اقدامات منطقی به منظور تعیین هزینه تولید محصولات را دارند.

۷- ارگان های کنترل کارگری حق نظارت بر تمامی ارتباطات تجاری مؤسسه را دارند. در صورت وجود ارتباطات و مراسلات پنهانی، مالکین در دادگاه حاضر خواهند شد. اسرار تجاری ملغی می گردد. مالکین موظف اند تا تمامی دفاتر و حساب های سال جاری و سال های گذشته را در اختیار ارگان های کنترل کارگری قرار دهند.

۸- تصمیمات ارگان کنترل کارگری برای مالکین الزام آور بوده و لغو آن منوط به تصمیم هیئت عالی تر کنترل [کارگری] می باشد.

۹- مالک یا مدیر شرکت حق دارد تا ظرف سه سال نسبت به ارائه شکایات خود به یک هیئت عالی، علیه هر یک از تصمیمات اتخاذ شده از سوی یک ارگان پایین تر کنترل کارگری، اقدام نماید.

۱۰- در تمامی شرکت ها، مالکین و نمایندگان کارگران و کارمندان که به منظور اعمال کنترل کارگری انتخاب گردیده اند، نسبت به رعایت اکید قوانین، دیسیپلین و حفظ

## پیش نویس آیین نامه مربوط به کنترل کارگری

و. ا. لنین

تاریخ نگارش: ۲۶ یا ۲۷ اکتبر ۱۹۱۷

نخستین انتشار: ۱۹۲۹، مندرج در ویراست دوم و سوم مجموعه آثار لنین، جلد ۲۲. انتشار، مطابق با دستنوشته صورت گرفته است.

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، مسکو، جلد ۲۶، ۱۹۷۲، صفحات ۲۶۴ تا ۲۶۵. مطابق با دستنوشته.

برگردان از متن انگلیسی به فارسی: کیوان نوفرستی

۱- کنترل کارگری بر امور تولید، انبارداری، خرید و فروش تمامی کالاها و مواد خام، می باید در تمامی بنگاه های صنعتی، تجاری، بانکی، کشاورزی و سایر، که تعداد کارگران و کارمندان دفتری آن ها (مجموعاً) کم تر از پنج نفر یا میزان عواید سالانه آن ها کم تر از ۱۰،۰۰۰ روبل نباشد، اعمال گردد.

۲- کنترل کارگری بایستی به وسیله تمامی کارگران و کارمندان دفتری یک بنگاه، یا به شکل مستقیم- چنان چه بنگاه برای این منظور به اندازه کافی کوچک باشد- و یا از طریق نمایندگان منتخب آنان، اعمال گردد؛ نمایندگان مذکور باید بلاواسطه از طریق جلسات عمومی انتخاب گردند. لازم است تا در این جلسات، صورتجلسه انتخابات تنظیم و اسامی افراد منتخب به دولت و شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان در هر منطقه ارسال گردد.

۳- بدون کسب اجازه نمایندگان منتخب کارگران و کارمندان دفتری، توقف کار یک بنگاه یا مؤسسه صنعتی حائز اهمیت برای دولت (به بند ۷ رجوع شود)، یا هرگونه تغییر در عملکرد آن، اکیداً ممنوع است.

اموال مادی در مقابل دولت مسئول هستند. پنهان نمودن ابزار آلات، تولیدات و لوازم، مخدوش و جعل نمودن حساب ها یا هرگونه تخطی از قانون، مستوجب مجازات خواهد بود.

۱۱- شوراهای محلی کنترل کارگری، به محض دریافت شکایات مالکین، به حلّ و فصل منازعات و اختلافات مابین ارگان های پایین تر کنترل [کارگری] خواهند پرداخت. به منظور خاتمه اختلافات، شوراهای مذکور می توانند تا بر پایه جزئیات مربوط به مورد مناقشه و هم چنین لحاظ نمودن تصمیمات شورای سراسری کنترل کارگری روسیه، به ارائه دستورالعمل هایی بپردازند. به علاوه، آن ها مجاز به نظارت بر فعالیت ارگان های پایینی کنترل کارگری می باشند.

۱۲- شورای سراسری کنترل کارگری روسیه، مسئول ارائه طرح های کلی کنترل کارگری، ارائه دستورالعمل ها، اتخاذ تصمیمات الزام آور، تنظیم روابط مابین شوراهای منطقه ای کنترل کارگری است و عالی ترین مرجع در زمینه کلیه موضوعات مرتبط با کنترل کارگری محسوب می شود.

۱۳- شورای سراسری کنترل کارگری روسیه، فعالیت ارگان های کنترل کارگری را با سایر نهادهای مسئول در سازماندهی اقتصاد کشور هماهنگ می کند. دستورات خاص پیرامون روابط مابین شورای سراسری کنترل کارگری روسیه و سایر ارگان های درگیر سازماندهی و تنظیم اقتصاد کشور، متعاقباً منتشر خواهد شد.

۱۴- کلیه قوانین و بخشنامه های مانع فعالیت کمیته های کارخانه و سایر کمیته های کارگران و کارمندان، لغو می گردد.

منبع:

Didier, Limon. "Lénine et le contrôle ouvrier", *Autogestion* (Paris), 1967.

مترجم: آرمان پویان



### معرفی سازمان «نگرش مارکسیستی» در ترکیه

در این قسمت به منظور معرفی سازمان «نگرش مارکسیستی» (Markсист Tutum) در ترکیه، متن پلاتفرم آن ها به طور کامل به فارسی ترجمه شده است؛ در آینده مطالب بیشتری در مورد تاریخچه مبارزاتی این سازمان در نشریه منعکس خواهد شد.

#### پلاتفرم ما

سرمایه داری، بشریت را به تحمل جهنمی که خود ساخته است وامی دارد. سلطهٔ مثنی سرمایه دار، میلیاردها نفر از مردم سراسر جهان را با گرسنگی، فقر و محرومیت، بیکاری، نابرابری ها و بی‌عدالتی های غیرقابل باور، جنگ های خونین، سرکوب، ستم و شکنجه، انحطاط بی‌پایان و بیگانگی روبه‌رو ساخته است. چنانچه این روند متوقف نشود، سرنوشتی که انتظار بشر را می کشد، بربریتی بی‌مانند خواهد بود.

این تصویر سیاه و دردناک در شرایطی وجود دارد که ابزارها و شرایط ایجاد بهشت روی زمین، کاملاً در دسترس بشریت قرار دارد. دستاوردهای تاریخ‌ساز علم و تکنولوژی، به جای رهایی بشر، بردگی را برای او به ارمغان می آورد. زنجیرهای مالکیت خصوصی و دولت-ملت بر پای توسعهٔ ابزار تولید، دیگر غیرقابل تحمل شده است. این شرایط به آن معناست که تنها یک راه پیش روی بشریت قرار دارد: سوسیالیسم یا بربریت!

تنها نیرویی که می تواند بشریت را از این باتلاق نجات دهد و به سوی سوسیالیسم رهنمون سازد، طبقهٔ کارگریست که گفته می شود "رو به نابودی و اضمحلال" است. اما حقیقت، سرسخت‌تر از این صحبت‌هاست! به جای ناپدید شدن طبقهٔ کارگر، ما شاهد رشد، توسعه و تقویت عینی این طبقه بوده ایم. امروز

۴- نمایندگان منتخب باید امکان دسترسی به تمامی کتب و اسناد، و هم چنین تمامی ابزارها و موجودی مواد، ابزار و کالاها را بلااستثنا داشته باشند.

۵- تصمیمات نمایندگان منتخب کارگران و کارمندان دفتری برای مالکین بنگاه ها الزام آور بوده و لغو آن تنها از طریق اتحادیه های کارگری و کنگره های آنان، امکان پذیر است.

۶- در همهٔ بنگاه های حائز اهمیت برای دولت، تمامی مالکین و تمامی نمایندگان کارگران و کارمندان دفتری که به منظور اعمال کنترل کارگری انتخاب گردیده اند، باید برای حفظ بیش ترین نظم و دیسیپلین و هم چنین حفظ اموال، در مقابل دولت پاسخگو باشند. در صورت قصور در انجام وظیفه، پنهان کردن موجودی، پنهان نمودن حساب ها و غیره، اشخاص خاطی از طریق مصادرهٔ کلیهٔ اموال آنان و حبس تا پنج سال مجازات خواهند شد.

۷- مقصود از بنگاه های حائز اهمیت برای دولت، تمامی بنگاه هایبست که در زمینهٔ دفاع مشغول بکار بوده یا به نحوی از انحاء با تولید اقلام ضروری برای معیشت توده های مردم، در ارتباط هستند.

۸- تنظیم قوانین مربوط به کنترل کارگری با تفصیل و جزئیات بیشتر، باید از طریق شورای نمایندگان کارگران در هر منطقه و کنفرانس های کمیته های کارخانه، و هم چنین از طریق کمیتهٔ کارمندان دفتری در طی جلسات عمومی نمایندگان آنان، صورت گیرد.

منبع:

<http://marxists.org/archive/lenin/works/1917/oct/26.htm>



\* انقلاب پرولتری، انقلابی مداوم است. برای پیشرفت انقلاب پرولتری جهانی و حفظ حیات قدرت کارگری، به پیروزی‌هایی مداوم و متوالی- اساساً در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری- نیاز است. مادام که سرمایه‌داری در مراکز اصلی حیات خود سرنگون نشود، این سیستم به طور قطعی شکست داده نخواهد شد.

\* دولت کارگری، دولتی عاری از بوروکراسی، یعنی دارای خودسازماندهی کارگران در یک دموکراسی مستقیم است. قدرت سیاسی چنانچه بر پایه دموکراسی مستقیم کارگران سازمان‌یافته در شوراها قرار نداشته باشد و حاکمیت عملی آن‌ها را منعکس نکند، هرچه هست نمی‌تواند یک دولت کارگری واقعی باشد.

\* اگر انقلاب پرولتری برای مدتی طولانی در یک کشور ایزوله شود، سرنگونی قدرت کارگری و اضمحلال دوره گذار، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

\* امپریالیسم، به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، عبارتست از سلطه سرمایه‌داری در سراسر جهان. جهانی‌سازی (گلوبالیزاسیون) که به عنوان یک مرحله جدید یا متفاوت از سرمایه‌داری تصویر می‌شود، در حقیقت هیچ چیز نیست به جز امپریالیسم، یعنی سیستم جهانی استثمار.

\* استفاده از مفاهیم مستعمره، نیمه مستعمره و یا نومستعمره برای کشورهای که درگذشته به استقلال سیاسی خود دست یافته و به عبارت دیگر دولت‌ملت‌های بورژوازی خود را بنا کرده‌اند، و در زمره کشورهای کمتر توسعه یافته سرمایه‌داری به شمار می‌روند، مطلقاً نادرست است.

\* شعار ضدیت با امپریالیسم، بدون ضدیت با سرمایه‌داری، چیزی جز یاوه‌های گرایش‌های بورژوازی و خرده بورژوازی مدافع ناسیونالیسم نیست.

\* جنگ‌های کشورهای امپریالیستی با هدف تقسیم حوزه‌های نفوذ خود، جنگ‌هایی ظالمانه و ناروا هستند. موضع صحیح در قبال چنین جنگ‌هایی، نه دفاع از جنگ بورژوازی "خودی" در مقابل بورژوازی "دیگر"

طبقه کارگر بخش اعظم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد. در واقع، تغییر در ترکیب و وسعت طبقه کارگر نه فقط امروز، بلکه حتی از بدو پیدایش این طبقه در حال رخ دادن بوده و هست. حقیقت آنست که میلیاردها نفر از مردمی که برای امرار معاش نیروی کار خود را در ازای دریافت دستمزد می‌فروشند، یعنی طبقه کارگر، همچنان چیزی به جز زنجیرهای خود برای از دست دادن ندارند؛ اما آن‌ها جهانی را فتح کردن دارند!

\* رهایی نوع بشر، در گروه سوسیالیسم است؛ شرایط عینی برای سازماندهی سوسیالیسم در مقیاس جهانی، هم‌اکنون موجود و آماده است. پرولتاریا تنها طبقه حقیقتاً انقلابی است که از توانایی و پتانسیل لازم برای پایان بخشیدن به سرمایه‌داری، سیستمی که بشریت را به ورطه نابودی می‌کشاند، برخوردار است.

\* سوسیالیسم، جامعه‌ای عاری از طبقه و دولت است که نه در مقیاس محلی یا ملی، که در مقیاس جهانی می‌تواند بنا شود. تجربه تاریخی اثبات می‌کند که تئوری به اصطلاح "سوسیالیسم در یک کشور"- ایده‌ای از که طرف استالینیسیم، تحمیل و عملاً در قالب "سوسیالیسم ملی" ظاهر شد- یک اتوپیای ارتجاعی بیش نبوده است.

\* ضد انقلابی که از بطن اقدامات بوروکراسی تحت رهبری استالین سر بیرون آورد، قدرت کارگری را که به واسطه انقلاب اکتبر ساخته شده بود، سرنگون کرد و منجر به استقرار یک رژیم بوروکراتیک مستبد گردید.

\* آن چه که در شوروی یا موارد مشابه آن دچار سقوط شد، نه سوسیالیسم یا دولت کارگری، بلکه رژیم‌های بوروکراتیک مستبد بوده است.

\* سرمایه‌داری نمی‌تواند از طریق رفرم، اصلاح شود و به جامعه سوسیالیستی تبدیل گردد. اگر از کشورهای که به طرز استثنایی عقب‌مانده هستند و در نتیجه پرولتاریای آن‌ها هنوز قادر به ایفای نقشی مستقل نیستند صرف نظر شود، هدف "قدرت کارگری" کاملاً امکان‌پذیر است و باید مورد دفاع قرار گیرد. این ایده که باید مراحل مختلفی تا پیش از دستیابی به این هدف لحاظ گردد، ایده‌ایست که باید طرد شود.

## پلاتفرم ما

هدف طبقه کارگر، دستیابی به جامعه ای بی طبقه است

۱. سوسیالیسم هدفی ملی نیست، بلکه تنها در سطحی بین المللی قابل تحقق است. به همین ترتیب، این پرسش که آیا پیش شرط های مادی برای ساختمان سوسیالیسم مهیاست یا خیر، در سطح بین المللی- و نه ملی- می تواند پاسخ داده شود. چرا که سرمایه داری برخلاف سایر شیوه های تولید پیشا سرمایه داری به سطح ملی یا محلی محدود نمی شود و برعکس، در سراسر جهان گسترش یافته و قادر به ایجاد سیستمی جهانی بوده است. در این چارچوب، آن چه تاریخ های مجزای بشری را به یک تاریخ جهانی مبدل کرده، خود سرمایه داریست. به همین جهت، سوسیالیسم تنها زمانی می تواند محتوای حقیقی اش را به دست آورد و خود را به حق سیستمی تاریخاً برتر نسبت به سرمایه داری معرفی کند که در مقیاس جهانی سازمان یافته باشد. تئوری به اصطلاح "سوسیالیسم در یک کشور" که از سوی استالینیسیم تحمیل شد و خود را عملاً در قالب "سوسیالیسم ملی" متجلی ساخت، یک انحراف آشکار و ریشه ای از مارکسیسم و یک اتوپیای ارتجاعی است که در تعارض با منافع تاریخی طبقه کارگر قرار دارد.

۲. جامعه کمونیستی، در فازهای نخستین و بالاتر، یک جامعه بی طبقه و فاقد دولت است. سوسیالیسم، به عنوان فاز نخست جامعه کمونیستی، دوره ای خواهد بود که در آن مالکیت خصوصی، طبقات، دولت و تولید کالایی وجود ندارند. همچنین در این دوره، تولیدکنندگان آزاد به طور مستقیم تصمیمگیری می کنند و این تصمیمات را در تمامی حوزه های تولید و زندگی اجتماعی اجرا و تکمیل می نمایند. فاز بالاتر جامعه کمونیستی زمانی محقق خواهد شد که بتوان میزان وفور [ثروت های اجتماعی] را در قالب عبارت "از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش" بیان کرد.

### انقلاب جهانی پرولتاریا

۳. با این حال، دستیابی به یک چنین جامعه ای هرگز از خلال تکامل جامعه سرمایه داری صورت نخواهد

کشورها و برپا کردن جنگی "ملی" در یک جبهه متحدانه با بورژوازی خودی، بلکه بسیج توده های زحمتکش در صفوف انقلاب پرولتری است.

\* جنگ های رهایی بخش ملی که برپایه مبارزه برای استقلال ملی ملل تحت ستم صورت می گیرد، جنگ هایی عادلانه هستند که تحت حمایت پرولتاریا قرار دارند. حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم، در اساس، حق برپایی یک دولت مستقل است.

\* طبقه کارگر، مخالف اشکال مختلف نابرابری و ستم اجتماعی است. برنامه انقلابی طبقه کارگر، مدافع حقوق افراد تحت ستم جنسی است و به مبارزه علیه نابودی محیط زیست به دست سرمایه داری ادامه می دهد. انقلاب پرولتری تنها وسیله حل تمامی این مشکلات است.

\* در نظام سرمایه داری، اتحادیه های کارگری مهم ترین سازمان های توده ای طبقه کارگر به شمار می آیند. بازگرداندن اتحادیه ها به سطح سازمان های توده ای مبارز، نه با ترک کردن این اتحادیه ها به بهانه مشکلات موجود، بلکه با ورود به عرصه مبارزه برای حل این مسائل و مشکلات و بدون تسلیم شدن در مقابل فشار این مشکلات، محقق می شود.

\* رهایی طبقه کارگر تنها می تواند وظیفه خود طبقه کارگر باشد. اما برای دستیابی به سازمان سیاسی انقلابی این طبقه، به یک سازمان پیشتاز مسلح به تئوری مارکسیستی، همراه با تلاش های خستگی ناپذیر برای رسیدن به این هدف در درون جنبش طبقه کارگر، نیاز است.

\* اگر محتوای انترناسیونالیستی و انقلابی مبارزه پرولتاریا برای رهایی به درستی درک نشود، و مبارزه ای به هنگام نیز در سطح جهانی صورت نگیرد، در آن صورت مبارزات انقلابی به سطح ملی، محدود و نهایتاً بی ثمر می شود. به بیان دیگر، مبارزه جهانی پرولتاریا بدون یک "بین الملل" متصور نیست.

\*\*\*



کشورهای سرمایه داری پیشرفته، نیاز است. مادام که سرمایه داری در مراکز اصلی حیات خود سرنگون نشود، این سیستم به طور قطعی شکست داده نخواهد شد. با وجود این که احتمال بروز انقلاب‌ها در کشورهای کمتر توسعه یافته به علت شدت بالای تناقضات و امکان محدود توزان [قوا بین نیروهای متخاصم جامعه] بالاتر است، ولی فاکتور تعیین کننده در این بین همچنان کسب قدرت در کشورهای توسعه یافته بوده و این موضوعیست که تجربه انقلاب اکتبر مؤید آن است. بنابراین، مبالغه نمودن در مورد اهمیت انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی در کشورهای کمتر توسعه یافته، و ایجاد جو عمومی عدم اطمینان و به نوعی تحقیر نسبت به توان انقلابی پرولتاریای کشورهای توسعه یافته، برای مبارزه بین‌المللی طبقه کارگر مضر واقع می‌شود.

#### دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم: دوره دیکتاتوری پرولتاریا

۷. برای دستیابی به هدف طبقه کارگر- یعنی جامعه ای بی‌طبقه و عاری از وجود دولت (کمونیسم) و به عبارتی، سرنگونی کامل سرمایه داری- به یک دوره گذار نیاز است. این بزرگترین دگرگونی اجتماعی که تاریخ بشر شاهد آن خواهد بود، نمی‌تواند کار یک لحظه یا یک روز باشد؛ بلکه برعکس یک دوره تاریخی کامل را می‌طلبد که در آن طبقات مالک قدیمی در هم شکسته شوند؛ تمامی چرک و کثافتاتی که جامعه طبقاتی با آن بشر را آلوده کرده است، محو شود؛ تمامی اشکال تبعیض (اعم از ملی، نژادی، مذهبی و غیره) همراه با طبقات ریشه کن گردد. یک چنین دوره گذاری از جامعه طبقاتی به جامعه بی‌طبقه، از دولت به سوی محو دولت، تنها می‌تواند تحت حاکمیت سیاسی مستقیم پرولتاریا صورت گیرد. به همین خاطر مارکسیسم، برخلاف آنارشیسم، تأکید دارد که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا برای این دوره ضروری است.

۸. دوره گذار، یک دوره دگرگونی انقلابی است که بین استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر و نخستین فاز جامعه بی‌طبقه و بدون دولت یعنی سوسیالیسم، قرار می‌گیرد.

پذیرفت. رهایی بشریت از استثمار و ستم جامعه طبقاتی؛ توانایی جامعه برای کنترل خود؛ نجات طبیعت از نابودی به دست سرمایه داری و غلبه کردن بر طبیعت به طور همگام و متناسب با منافع بلندمدت بشریت؛ همگی تنها از طریق انقلاب جهانی سوسیالیستی میسر خواهند شد. باز کردن این مسیر آزادی جهانی، وظیفه ایست تاریخی که بر دوش پرولتاریا قرار دارد. چرا که پرولتاریا تنها طبقه حقیقتاً انقلابیست که توانایی و پتانسیل پایان دادن به سیستم سرمایه داری را دارد.

۴. سرمایه داری یک نظام ارگانیک جهانی برپایه تقسیم کار بین‌المللی است. ضربه ای که سرمایه داری را به شکل قطعی و غیرقابل بازگشت سرنگون خواهد کرد، نه امری خاص یا منطقه ای، بلکه امری جهانی و عام می‌تواند باشد. انقلاب طبقه کارگر، انقلابی جهانیست. و از آن جا که حاکمیت طبقه کارگر در قالب قدرت شورایی- قدرتی که از خلال کنش تاریخی این طبقه حاصل می‌گردد- متجسم می‌شود، استقرار قدرت کارگری در مقیاس بین‌المللی تنها می‌تواند در فرماسیون "جمهوری شورایی جهانی" تجسم پیدا کند.

۵. از آن جا که نظام سرمایه داری جهانی، حاصل جمع عددی کشورهای سرمایه داری نیست، انقلاب جهانی پرولتری نیز مجموع عددی انقلابات در هریک از کشورها نیست. انقلاب جهانی، یک پروسه ارگانیک و مرکب است که از طریق انفجارهای متوالی پیشرفت می‌کند و وقوع انقلابات کشورهای مختلف در آن جرقه های انقلاب در سایر کشورها را روشن می‌سازد. وقتی میان انقلاب هایی که در کشورهای مختلف به وقوع پیوسته است یک خلأ زمانی بلندمدت ایجاد می‌شود، در آن صورت قدرت کارگری ایزوله شده نمی‌تواند سال های زیادی دوام بیاورد. بنابراین با وجود آن که طبقه کارگر قادرست تا قدرت را در یک کشور واحد کسب کند، ولی وظیفه اصلی آن باید آماده ساختن نیروهای انقلابی و انترناسیونالیست طبقه کارگر برای یک پیشرفت و جهش نوین و دیرپای باشد.

۶. برای پیشرفت انقلاب جهانی پرولتری و دوام قدرت کارگری، به پیروزی های پی‌درپی و متوالی، به ویژه در

شرایط خود-فرمانی<sup>۳</sup> طبقه کارگر، تفکیک میان تولیدکننده و حاکم<sup>۴</sup> نیز پایان می پذیرد.

۱۱. وقتی طبقه کارگر قدرت سیاسی را به چنگ می آورد، با قرارداد مالکیت ابزار تولید در دست شبه دولت خود، الغای [شیوه تولید] سرمایه داری را آغاز می کند. با این کار، او مسیر حذف تمامی ساختارهای طبقاتی، من جمله خودش، و تمامی تمایزات و تخصیصات طبقاتی را هموار کرده است. بنابراین ناقوس مرگ "دولت"، که در اصل در نتیجه تقسیم جامعه به طبقات پا به عرصه حیات نهاده بود، به صدا درمی آید.

۱۲. هنگامی که پرولتاریای یک کشور به قدرت می رسد، وظیفه دارد تا دگرگونی های اجتماعی را به سوی این اهداف آغاز کند. اما نابودی سرمایه داری نه در مقیاس ملی، بلکه در سطح بین المللی می تواند انجام پذیرد. بنابراین محدود ساختن اهداف انقلابی به سطح ملی، برای انقلاب مهلک خواهد بود. چرا که دولت کارگری قادر نیست تا در چارچوب مرزهای یک کشور واحد دوام بیاورد و ناگزیر راه اضمحلال را طی می کند، مگر آن که در سطح جهان گسترش پیدا کند. بنابراین، منافع تاریخی و تنها تضمین پیروزی قدرت پرولتری، در گروی ایجاد انقلاب جهانی است.

۱۳. در دوره دیکتاتوری پرولتاریا، پرولتاریا هنوز به یک نیروی سیاسی هدایت کننده، یعنی نیروی پیشتاز خود، به مثابه جزء ارگانیک طبقه که در قالب یک حزب سازمان یافته است، نیاز خواهد داشت. چرا که بدون رهبری حزب، نهایتاً عملکرد مخرب آن دسته از سازمان های شورایی که در دست جریانات سیاسی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار دارد، اجتناب ناپذیر خواهد شد. با این حال، حزب ابزار قدرت نیست و حاکمیت شورایی نمی تواند- و نباید- به حاکمیت حزبی تقلیل پیدا کند. تلقی کردن حاکمیت شورایی به عنوان دیکتاتوری تک حزبی، به آن معناست که هیچ چیز از عملکرد و ضرورت تاریخی شوراها فهمیده نشده است.

دیکتاتوری پرولتاریا، شرط لازم<sup>۱</sup> و ابزار بنیادی این دوره گذار است. این دوره، یک جنبش تاریخی پویا از گذشته به آینده است که در آن واحد، برخی عناصر جامعه طبقاتی گذشته و جامعه بی طبقه آینده را دربر می گیرد. بنابراین، دوره گذار را تنها می توان با رجوع به گذشته و آینده تعریف کرد. اقتصاد دوران گذار باید برپایه برنامه ریزی متمرکز باشد به گونه ای که تقاضا، طرح های پیشنهادی و مشارکت پرولتاریای سازمان یافته در شوراها را منعکس کند. تنها به این شکل است که تولید می تواند به پروسه ای مبدل شود که در آن ارزش های مصرفی برای رفع نیازها و حوایج اجتماعی ایجاد می شود.

۹. از آن چه که سرمایه داری سیستمی جهانیست، دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم و دگرگونی های اجتماعی همراه آن، تنها در مقیاس جهانی می تواند معنا و مقصود واقعی خود را پیدا کند. دوره گذار را نمی توان مستقل از مسیر انقلاب جهانی متصور شد؛ این دوره، فقط در مقیاس جهانی تکمیل خواهد شد. اگر این دوره برای مدتی طولانی به تنها یک کشور واحد محدود شود، در آن صورت انقلاب و دوره گذار متوقف خواهد شد. به بیان دیگر، تصور این که دوره گذار می تواند به وسیله قدرت کارگری ایزوله در تعدادی از کشورهای مجزا به فرجام خود برسد، مشابه اینست که بگوییم امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور وجود دارد.

۱۰. دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا، شکل سیاسی دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم بوده و به معنای پرولتاریای سازمان یافته در قالب یک طبقه حاکمه است. بنابراین، تحت دیکتاتوری اکثریت ستمدیده، که برای نخستین بار در طول تاریخ بر اقلیت استثمارگر اعمال می شود، دولت مفهوم کلاسیک خود را از دست می دهد. دولت کارگری، یک "شبه دولت"<sup>۲</sup> و در واقع بیانگر گذار از دولت به سوی محو دولت است. در

<sup>3</sup> Self-rule

<sup>4</sup> Ruler

<sup>1</sup> sine qua non

<sup>2</sup> Semi-state



مسلط و حاکم تغییر نمی دهد. اما هنگامی که ابزار تولید به دنبال انقلاب کارگری ملی می شود، وضعیت به لحاظ کیفی متفاوت است. چرا که تقوُّق و برتری اقتصادی و سیاسی پرولتاریا را نمی توان از یک دیگر جدا ساخت. اما اگر بنیان اقتصادی و سیاسی قدرت کارگران انقلابی به اندازه کافی قوی نباشد، بوروکراسی عملاً در دولت پدیدار می شود و در چنین حالتی، مالکیت به دولت و دولت به بوروکراسی تعلق خواهد گرفت. در این حالت، پرولتاریایی که به وسیله بوروکراسی از قدرت سیاسی خلع ید شده است، پس از این، حق خود را نسبت به در اختیار داشتن مالکیت دولتی نیز از دست خواهد داد (زیرا پرولتاریا، برخلاف بورژوازی، یک طبقه مبتنی بر مالکیت خصوصی نیست) و این بدان معناست که پرولتاریا تفوق اقتصادی خود را از دست می دهد. بنابراین بوروکراسی با قبضه کردن حق در اختیار داشتن مالکیت دولتی، به لحاظ اقتصادی نیز در موضع مسلط قرار خواهد گرفت و بنابراین قادر خواهد بود تا مدیریت کل تولید را نیز در دست بگیرد.

#### مالکیت دولتی و مالکیت اجتماعی دو مفهوم غیریکسان اند

۱۸. حتی اگر ملی سازی ابزار تولید، که مقدم ترین وظیفه هر انقلاب موفق پرولتاری است، در سطح ملی آغاز شود، ولی اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید تنها می تواند در سطح بین المللی محقق گردد. به بیان دیگر، مالکیت دولتی در دوره دیکتاتوری پرولتاریا هنوز، به معنای واقعی، مالکیت اجتماعی نیست. در این جا، مالکیت دولتی هنوز به معنای مالکیت جمعی مؤثر طبقه حاکمه (این بار، پرولتاریا) مانند سایر جوامع طبقاتیست. مالکیت دولتی پرولتاریا، یک گام مهم به سوی مالکیت اجتماعی است؛ اما این صرفاً یک "گام" است.

۱۹. اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید به معنای واقعی کلمه در جامعه بی طبقه محقق خواهد شد. ابزار تولید تنها با تحقق عملکرد تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در مقیاس جهانی است که می تواند خصلت اجتماعی خود را تماماً آشکار سازد. به عبارت دیگر، یک نظام اجتماعی که در آن ابزار تولید به کل جمعیت جهان

۱۴. از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی، حتی "دولت" کارگری هم فی نفسه یک هدف غایی نیست، بلکه صرفاً وسیله ایست ضروری برای دستیابی به مقاصد نهایی. بنابراین قطعاً لازم است که وسیله و هدف را به درستی بشناسیم و در مقابل رویکردهایی که مارکسیسم را با مبذل کردن به عبادتگر "دولت" یا "دیکتاتوری" به سطحی عوامانه و پست تقلیل می دهند، بایستیم. معادل دانستن سوسیالیسم با دیکتاتوری پرولتاریا و معرفی آن به عنوان جامعه ای برخوردار از دولت، تحریفی آشکار است که از سوی استالینیسم صورت گرفته.

#### دولت کارگری با بوروکراسی ناممکن است!

۱۵. در دولت کارگری، تکیه گاه اصلی بوروکراسی از میان می رود، اداره امور عمومی تسهیل و کم هزینه می شود. مقصود مارکسیسم از "براندازی بوروکراسی" و "دولت عاری از بوروکراسی"، نه محو فوری نیاز به مقامات و متخصصین، بلکه پایان بخشیدن به سازماندهی بوروکراتیک امور عمومی است.

۱۶. در حقیقت بوروکراسی از تسلط یک اقلیت بر اکثریت جامعه ای مبتنی بر استثمار طبقاتی نشأت می گیرد. دولت در جامعه سرمایه داری از ابزارهای بوروکراتیک تشکیل شده و بر بنیان یک بوروکراسی عریض، پیچیده و پرهزینه استوار است. ولی تحت قدرت کارگری که عبارتست از تشکیل یک شبه دولت از همان بدایت امر، سازماندهی و اداره امور عمومی باید از اساس و به طور رادیکال متفاوت باشد. مهم ترین مشخصه این تغییر تاریخی آنست که دولت کارگری، یک دولت عاری از بوروکراسی است: یعنی سازمان و تشکیلات خود طبقه کارگر به مثابه دموکراسی مستقیم. دولتی که بر پایه دموکراسی مستقیم کارگران سازمان یافته در قالب شوراها و سوویت ها نباشد، و نقش واقعی آنان را بیان نکند، یک دولت کارگری واقعی نمی تواند باشد، حال هرچه می خواهد خود را بنامد. دموکراسی کارگری، شرط لازم دولت کارگری است.

۱۷. این حقیقت که دولت بورژوایی بر پایه بوروکراسی متخصص در اداره امور دولتی- یعنی ابزار بوروکراتیک- قرار دارد، جایگاه او را به عنوان طبقه

۲۳. در شرایطی که قدرت سیاسی از کارگران ربوده شده، موقعیت این طبقه به عنوان اداره‌کننده تولید به اتمام رسیده، و رژیم زحمتگشان بر پایه سیستم برنامه ریزی دستوری بوروکراتیک دولت و نه اراده آزاد کارگران قرار گرفته است، صحبت کردن از تداوم دستاوردهای تاریخی پرولتاریای شوروی ناممکن است.

۲۴. این حقیقت که ایده "سوسیالیسم ملی" در مهد انقلاب اکتبر به قدرت رسید، هم سرنوشت دولت‌هایی را تعیین کرد که در حوزه نفوذ شوروی و به دنبال جنگ جهانی دوم شکل گرفتند و هم انقلاب‌هایی را که بر پایه مبارزات رهایی بخش ملی توسعه یافتند. تمامی این‌ها، فارغ از آن که با مداخله ارتش سرخ شکل گرفته باشند یا با انقلاب‌های رهایی بخش ملی، دولت‌های بوروکراتیک استبدادی هستند که مانند هم‌تایان دولت بوروکراتیک استالینیستی چشم به جهان گشودند، و بنابراین محصول انقلاب پرولتری نیستند.

#### استالینیسم

۲۵. استالینیسم، نام خط مشی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است که منافع طبقاتی بوروکراسی حاکم را بازتاب می‌دهد. هرچند استالینیسم سرشار از ناسازگاری‌ها و تناقضات ناپخته و زیگراگ‌های قابل توجه است، ولی ایده "سوسیالیسم ملی" بر پایه این خط مشی قرار دارد. خطی که تمامی استالینیست‌ها بی‌هیچ‌گونه تردید و تأملی مورد دفاع قرار می‌دهند. بنابراین استالینیسم یک ایدئولوژیست که مبارزه بین‌المللی طبقه کارگر جهانی را از درون تخریب می‌کند و تماماً در تعارض با ماهیت مارکسیسم قرار می‌گیرد. درست همان‌طور که دیکتاتوری بوروکراتیک، نفی ضد انقلابی دولت کارگری به شمار می‌شود، استالینیسم نیز نفی لنینیسم است. بین قدرت کارگری که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چشم به جهان گشود، و رژیم استالینیستی که پس از تسلط خود، به این قدرت پایان داد، یک پروسه ضدانقلابی و آغشته به خون بسیاری از رهبران و مبارزین بولشویک قرار می‌گیرد.

۲۶. هرچند وجه مشخصه یک رژیم توتالیتر، حاکمیتی است که برای دیکتاتور "جنبه شخصی" پیدا کرده است،

خدمت‌کند، تنها در دنیایی عاری از سیستم سرمایه‌داری و مرزهای ملی، امکان پذیر خواهد بود.

۲۰. ما "مالکیت دولتی" را از آن‌جا که قادرست تا تحت قدرت کارگری یک پل انتقالی به سوی جامعه بی‌طبقه بسازد، به عنوان یک دستاورد می‌پذیریم؛ اما مالکیت دولتی هرگز فی‌نفسه یک هدف غایی محسوب نمی‌شود. در نظام سرمایه‌داری، شکل مالکیت ابزار تولید - اعم از دولتی یا خصوصی - در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری که بر پایه استثمار قرار دارد تفاوتی نمی‌کند، و مزیت و نقطه اتکالی برای طبقه کارگر محسوب نمی‌شود. خطاهای سوسیالیسم خرده بورژوازی بر سر مسائلی همچون "دولت گرایی" و "مالکیت دولتی" محل انتقادات صحیح بسیاری بوده است. انتقادات تئوریک مارکسیسم به سوسیالیسم خرده بورژوازی بر سر این مسأله، باید همواره زنده نگاه داشته شود.

#### اتحاد جماهیر شوروی و رژیم‌های بوروکراتیک

۲۱. پس از انزوای دولت کارگری در روسیه، به عنوان یک کشور دهقانی عقب‌مانده به لحاظ اقتصادی و فرهنگی، این دولت در نتیجه ضدانقلابی که از مراحل مختلفی عبور کرده و به دست بوروکراسی تحت رهبری استالین پرورش یافته بود، سرنگون گشت. مراحل مهم این پروسه به شرح زیر است:

پروسه انحطاط بوروکراتیک (۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴)؛ پروسه ضد انقلاب بوروکراتیک (۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸)؛ و پروسه تثبیت دیکتاتوری بوروکراتیک و استبدادی (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۶).

۲۲. بوروکراسی شوروی، پس از تسلط یافتن بر صفوف حزب و دولت، به طبقه‌ای رو به گسترش بدل شد و از یک کاست<sup>۶</sup> بوروکراتیک فراتر رفت. بوروکراسی شوروی، با داشتن حق مالکیت جمعی ابزارهای ملی شده تولید، با اتکای بر این پایه مادی، تا سطح تبدیل به یک طبقه حاکمه پیش رفت.

<sup>5</sup> Statism

<sup>6</sup> Caste



۳۵ → [اجتماعی] در قالب "مالکیت دولت" متجسم می شود. در آن فرماسیون اجتماعی که مهم ترین ابزارهای تولید اساساً تحت مالکیت دولت قرار دارد، کسانی که دولت، یعنی قدرت سیاسی، را در دست دارند، قدرت اقتصادی را هم در دست خواهند گرفت.

۲۹. در آن دسته از جوامع طبقاتی که با طی نمودن مسیر توسعه غرب (یعنی برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری) پایه منصفه ظهور نهاده اند، بوروکراسی همچنان به عنوان یک لایه اجتماعی وابسته به طبقه حاکمه باقی می ماند؛ اما مثال های تاریخی آن نوع بوروکراسی را که خود یک طبقه حاکمه مستقل را می سازد، تنها می توان در جوامع شرقی آسیایی کهن یافت. البته در مورد رژیم های بوروکراتیک-استبدادی قرن بیستم باید گفت که آن ها از کمون های کشاورزی آسیایی برخاسته اند، بلکه بر مبنای پیشرفت روند صنعتی شدن ملی که تلاش دارد تا به سطحی مدرن از ابزار تولید دست پیدا کند، شکل گرفته اند.

۳۰. در رژیم های بوروکراتیک-استبدادی، بوروکراسی، دولت را به عنوان مایملک خود در دست دارد. به همین خاطر، این بوروکراسی خود یک طبقه حاکمه است که هم قدرت سیاسی را در اختیار دارد و هم قدرت اقتصادی را. بوروکراسی در این جا به صورت یک قدرت جمعی سازمان یافته<sup>۸</sup> ظاهر می شود که خود را از جامعه ای که در رأس آن جای گرفته بود، رها می سازد. در یک رژیم بوروکراتیک، بوروکراسی، ضمن در دست گرفتن حاکمیت جمعی بر مالکیت دولتی، یک طبقه حاکمه است که اضافه کار اجتماعی<sup>۹</sup> پرولتاریا را به خود اختصاص می دهد و آن را استثمار می کند. یعنی اگرچه اثری از استثمار اضافه ارزش<sup>۱۰</sup>، به عنوان خصلت سرمایه داری، در آن نیست، ولی استثمار اضافه کار در رژیم بوروکراتیک وجود دارد و این رژیم ها وارد مقوله جوامع طبقاتی می شوند.

ولی وجود یک چنین فرماسیون سیاسی ای هرگز عدم توجه به ماهیت رژیم و طبیعت دیکتاتوری طبقاتی را توجیه نمی کند. مشکل، پدیدار شدن ناگهانی شخصی به نام استالین و تبدیل او به یک فرد مستبد در نتیجه وقوع چند رخداد نیست. آن پدیده تاریخی که باید مورد بررسی قرار گیرد، نه استالین به عنوان یک فرد، بلکه استالینیزم است. از آن جا که استالین در مقام رهبر ضدانقلاب بوروکراتیک و پروسه تشکیل رژیم بوروکراتیک استبدادی ایفای نقش کرد، ناگزیر نام خود را به این رژیم بخشیده است.

۲۷. طبق ایدئولوژی استالینستی که سوسیالیسم را معادل با اتاتیسم<sup>۷</sup> (دولت گرایی) معرفی می کند، کفایت یک دولت بورژوازی یا خرده بورژوازی را "سوسیالیست" خطاب کرد تا پا به پای دولت شوروی در کشورهای عقب مانده به لحاظ اقتصادی پیش برود و مسیر "دولت گرایی" را طی کند. این موضوع که رژیم های کشورهای نظیر الجزایر، یمن، سومالی، آنگولا، موزامبیک، افغانستان، اتیوپی و نیکاراگوئه، همگی سوسیالیست نامیده می شدند، به خوبی نشان می دهد که مفهوم سوسیالیسم تا چه حد از محتوا خالی شده بود.

#### خصوصیات رژیم های بوروکراتیک-استبدادی

۲۸. به لحاظ تاریخی، در کانون تمایز میان جوامع طبقاتی غربی که بر مبنای مالکیت خصوصی ابزار تولید قرار دارند، و جوامع طبقاتی آسیایی کهن که در آن ها مالکیت دولتی بر ابزار تولید برقرار بوده است (یعنی شیوه تولید آسیایی به مثابه یک مقوله تاریخی)، مسأله دولت قرار دارد. در تمامی فرماسیون های اجتماعی که در دسته نخست جای می گیرند، دولت- در تحلیل نهایی- به طبقه ای تعلق دارد که به لحاظ اقتصادی مسلط است. یعنی طبقه ای که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را در دست دارد، هر چند که در پیش روی جامعه، ظاهری "مستقل" به خود بگیرد. در آن فرماسیون اجتماعی که در دسته دوم جای می گیرد، فضای اقتصادی با فضای سیاسی اختلاط دارد و موضوع تفوق و برتری

<sup>8</sup> organized collective power

<sup>9</sup> social surplus-labor

<sup>10</sup> Surplus-value

<sup>7</sup> Étatisme



جهانی سرمایه داری- که به شکل ناموزون، ولی مرکب بر مبنای تقسیم کار بین المللی توسعه می یابد، و استقلال خود را چارچوب این توسعه ناموزون بازتولید می کند- شبیه به یک هرم سلسله مراتبی است که در آن همه کشورهای سرمایه داری شرکت دارند. در رأس این هرم، کشورهای سرمایه داری پیشرفته متروپل قرار دارند و در پایین آن، کشورهای سرمایه داری کمتر توسعه یافته. در این بین، آن دسته از کشورهای سرمایه داری جای دارند که به طور متوسط توسعه یافته محسوب می شوند.

۳۵. امپریالیسم، از رقابت انحصاری برمی خیزد. در چارچوب دیالکتیک توسعه سرمایه داری، انحصار و رقابت ضمن آن که یک کل واحد را تشکیل می دهند، در آن واحد با یک دیگر نیز ارتباط دیالکتیکی متقابل و دوسویه ای برقرار می سازند. رقابت، انحصار را می زاید؛ اما این که انحصار از آن پیشی می گیرد، به معنای محو شدن و نابودی رقابت نیست. برعکس، تشکیل انحصار، رقابت را در سطحی بالاتر ایجاد می کند: یعنی رقابت میان انحصارها.

۳۶. باید بین گرایش به گسترش یافتن، که خصیصه دوره استعمار سرمایه داریست، و گرایش عمومی عصر امپریالیسم که بر پایه سلطه سرمایه مالی قرار دارد، تمایز قائل شد. استعمار، به معنای برقراری یک امپراتوری استعماری است، متشکل از مستعمراتی که از استقلال سیاسی خود خلع ید شده اند. عصر امپریالیستی سرمایه داری، بر مبنای حوزه های نفوذ قدرتمندترین گروه های سرمایه مالی قرار دارد.

۳۷. در عصر امپریالیسم، هیچ گونه توجیه مارکسیستی برای استفاده از مفاهیم مستعمره یا شبه مستعمره در اشاره به آن دسته از کشورهای سرمایه داری که از توسعه کم تر یا متوسط برخوردارند و به لحاظ سیاسی استقلال دارند، یعنی دولت-ملت های خود را مستقر کرده اند، وجود ندارد. مفهوم مستعمره به کشورهایی اشاره دارد که فاقد استقلال سیاسی خود هستند و از نقطه نظر سیاسی-قانونی به یک کشور متروپل اتکا دارند. مفهوم شبه مستعمره نیز تنها می تواند در قیاس با کشورهایی که

۳۱. در یک اقتصاد دستوری بوروکراتیک مانند روسیه، که در آن سرمایه داری از میان رفته است، توزیع منابع تولیدی نه بر مبنای قوانین اقتصاد بازار (قوانینی که خود را در دنباله روی سرمایه از سود بالاتر آشکار می سازد)، بلکه طبق برنامه مرکزی صورت می گیرد؛ برنامه ای که انعکاس اولویت های بوروکراسی حاکمه است.

۳۲. در یک دیکتاتوری بوروکراتیک، "کارگر" نه مانند یک کارگر مزدبگیر "آزاد" در نظام سرمایه داری است و نه مانند "برده" که تماماً به ارباب خود تعلق دارد. حق داشتن مالکیت نسبت به نیروی کار او، به دولت تعلق دارد و در عوض این، کارگر سهمی را که در قالب "دستمزد" از سوی دولت تعیین می شود، دریافت می دارد.

۳۳. رژیم بوروکراتیک استبدادی، یک فرماسیون اقتصادی تاریخاً باثبات و دیرپای نیست که توان بالقوه توسعه بنیان های خود را در مقابل سلطه شیوه تولیدی سرمایه داری در جهان داشته باشد. از آن جا که در پروسه تکامل تاریخی جوامع بشری، چنین رژیم هایی یک شیوه تولید جدید و برتر از سرمایه داری نیستند، آن ها را از این منظر نمی توان به عنوان "جوامع پسا-سرمایه داری" توصیف کرد. رژیم بوروکراتیک-استبدادی، از نقطه نظر برهه تاریخی و شرایطی که در آن قرار دارد، یک هیولای حقیقی است. یک رژیم بوروکراتیک-استبدادی که در عصر صنعت مدرن از سوی سرمایه داری جهانی احاطه شده، پدیده ایست اقتصادی-اجتماعی که به دلیل خصلت عجیب (منحصر به فرد<sup>۱۱</sup>) خود، آینده ای ندارد.

#### امپریالیسم و مبارزه علیه امپریالیسم

۳۴. امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری، بر پایه سلطه جهانی سرمایه مالی استوار است. جهانی سازی (گلوبالیزاسیون)، که به عنوان یک فاز جدید یا متفاوت از سرمایه داری معرفی می شود، هیچ چیز نیست به جز امپریالیسم به عنوان یک نظام بین المللی استثمار. نظام

<sup>11</sup> Sui Generis



۳۷

"جهان سوم گرایی" طیف گسترده ای را دربر می گیرد که در جناح "چپ" آن جنبش های انقلابی در کشورهای توسعه نیافته، در مرکز آن انقلاب جهانی و در جناح راست آن ناسیونالیسم نژادپرستانه و تماماً بیگانه هراس<sup>۱۵</sup> قرار دارد. بورژوازی در این قبیل کشورها با پنهان ساختن چهره خود در پشت نقاب یک "ملت تحت ستم"، آن هم با وجودی که استقلال سیاسی پیش از این به دست آمده است، به ایجاد سردرگمی کمک می کند. مدارا با این گونه جریان های سیاسی یا حمایت از آن ها به نام "حق استقلال ملی" در کشورهای "جهان سوم"، مبارزه کارگران این کشورها را در موقعیت دنباله روی از بورژوازی ملی قرار می دهد.

۴۱. تمایز میان "ملت تحت ستم" و "ملت ستمگر"، به مسأله ملی ارتباط دارد. این که هم چنان ملتی را که به استقلال سیاسی دست یافته، یعنی دولت-ملت خود را برقرار ساخته است، به عنوان "ملت تحت ستم" معرفی کنیم، نادرست است. چرا که وقتی مسأله ملی حل شود، اصطلاح "ستم" به طور واضح تر خود را در تخصصات بنیادین میان بورژوازی و پرولتاریا متجلی خواهد ساخت. برجسته کردن تضادهای بورژوایی میان کشورهای بالا و پایین هرم امپریالیسم از طریق معرفی کردن آن ها برپایه تمایز میان "ملت تحت ستم- ملت ستمگر"، به طور جدی به مبارزه طبقه کارگر آسیب وارد خواهد کرد. چرا که این گونه تمایلات سیاسی، توجه طبقه کارگر را از مبارزه طبقاتی به سمت "منافع ملی" می کشاند و عملاً به تقویت و تغذیه رویکردهای ناسیونالیستی منجر می گردد.

۴۲. در عصر سرمایه داری، هیچ دولت-ملتی را نمی توان یافت که به لحاظ اقتصادی ایزوله، و از سایر دولت-ملت ها مستقل باشد. یک کشور سرمایه داری قادر نیست تا بدون الحاق در نظام سرمایه داری جهان، به حیات خود ادامه دهد. بنابراین، این ایده که یک کشور سرمایه داری می تواند به لحاظ اقتصادی مستقل از کشورهای امپریالیستی متروپل باشد، اتوپیایی ارتجاعیست.

به صورت مطلق و به معنی دقیق کلمه مستعمره هستند، به کار رود. آن دسته از کشورهای سرمایه داری کم تر توسعه یافته، که به استقلال سیاسی دست یافته اند، امروزه به لحاظ اقتصادی به کشورهای متروپل امپریالیستی وابسته هستند و کوچک ترین ارتباطی به مستعمرات یا شبه مستعمرات دوره گذشته سرمایه داری ندارند.

۳۸. امروزه کشورهای امپریالیستی که گروه های بزرگ سرمایه مالی را نمایندگی می کنند، حتی کشورهای مستقل به لحاظ سیاسی را هم تحت فرمان خود دارند، در امور داخلی آنان مداخله می کنند، و تلاش می کنند تا با اعمال فشارهای دیپلماتیک، مالی و نظامی از منافع اولیگارشویی خود دفاع نمایند. امپریالیسم نه سیستم استعمار یا استعمار نو<sup>۱۲</sup>، بلکه سیستم سلطه مالی و استثمار جهانی به وسیله سرمایه مالی است.

۳۹. تلاش برای توضیح استقلال اقتصادی در عصر امپریالیسم برپایه استعمار و با اصطلاحاتی مانند "استعمار نو" یا "نو مستعمره" رویکردیست که از نقطه نظر مبارزه سیاسی پرولتاریا به سردرگمی محض می انجامد. چرا که با این رویکرد، مسأله استقلال از سیستم سرمایه داری، نهایتاً به نوعی مطالبه استقلال ملی به جای در هم شکستن واقعی سیستم منجر می شود. هم چنین یک چنین رویکردی، به نیروهای بورژوازی ناسیونالیست و ارتجاعی در دولت-ملت، فرصت می دهد تا مبارزه طبقه کارگر را با پنهان شدن در پشت عبارت دروغین "ضدیت با امپریالیسم" فلج سازند.

۴۰. "جهان سوم گرایی"<sup>۱۳</sup>، که ماهیت آن را ناسیونالیسم خرده بورژوایی و منبع تغذیه آن را توسعه گرایی ملی<sup>۱۴</sup> تشکیل می دهد، در حقیقت به معنای قربانی کردن منافع طبقه کارگر در منبج منافع بورژوازی ملی کشورهای عقب مانده است.

<sup>12</sup> Neo-colonialism

<sup>13</sup> Third Worldism

<sup>14</sup> National Developmentalism

<sup>15</sup> Xenophobia



مبارزه خود برای کسب قدرت، و با توجه به شرایط ویژه هر کشوری، مطرح خواهد ساخت. اما در هر حال، چنین مطالباتی باید دارای خصلت انتقالی باشد، یعنی بتواند پلی به سوی کسب قدرت سیاسی به وسیله طبقه کارگر ایجاد کند.

۴۵. دولت های خرده بورژوازی چپ و ائتلاف های به اصطلاح انقلابی که تحت هژمونی پرولتاریا شکل نمی گیرند، در تحلیل نهایی به همکاری با بورژوازی منجر می شوند. همان طور که تجارب تاریخی اثبات کرده است، آن نوع انقلابی که قرارست تا هم تحولات دموکراتیک را در عصر امپریالیسم پیش ببرد و هم تغییرات سوسیالیستی را در جهت نابودی سرمایه داری اعمال کند، انقلاب پرولتری است.

۴۶. گرایش به سوی محدود کردن انقلاب اجتماعی، توقف آن، محصور ساختن آن با قید و بندهای داخلی، از خصایص انقلابی گری خرده بورژوازی به شمار می رود. به همین دلیل، انقلاب تنها می تواند از طریق قدرت کارگری به صورت مداوم پیش برود. در حکومت هایی که برپایه یک چنین جنبش های سیاسی انقلابی خرده بورژوازی- مانند چریکیسم و غیره، فارغ از آن که چه قدر رادیکال به نظر می رسند- شکل گرفته اند، انقلاب نمی تواند از محدوده "توسعه گرایی ملی" فراتر رود.

### جنگ های امپریالیستی و رویکرد مارکسیستی

۴۷. رقابت و مبارزه انحصارات امپریالیستی برای تقسیم [جهان در بین خود]، همیشه از طریق ابزارهای "صلح آمیز" صورت نمی گیرد. تنش های روزافزون در سطح روابط اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک مابین قدرت های امپریالیستی، که تلاش دارند تا بر مبنای مبارزه برای کسب هژمونی با یک دیگر تسویه حساب کنند، به راحتی خود را در برنامه های نظامی منعکس می کند. جنگ های امپریالیستی برای بازتقسیم جهان، افزایش نظامی گری و سیاست های خشونت که با این بازتقسیم همراه است، همگی خصوصیات عصر امپریالیسم هستند. امپریالیسم، برخلاف آن چه کائوتسکی "مرتد" ادعا کرد، نه سیاست خارجی ناخواسته و تصادفاً تهاجمی سرمایه، بلکه ماهیت سرمایه داری مدرن است.

۴۳. شعار ضدیت با امپریالیسم بدون مبارزه ضد سرمایه داری، تنها یابو گویی های گرایشات خرده بورژوازی مدافع ناسیونالیسم است. آن سیاستی که مبارزه علیه امپریالیسم را با مبارزه علیه سرمایه داری داخلی ترکیب نمی کند و این گونه در مقابل سیستم امپریالیستی-سرمایه داری می ایستد، از نقطه نظر استراتژی انقلابی طبقه کارگر به معنای واقعی کلمه ضدامپریالیستی نیست. آن جریانات سیاسی که طبقه کارگر را وادار می کنند تا خشم خود را تنها علیه نهادهای سرمایه داری خارجی نشانه روند و در عوض آن ها را به داشتن احساسات دوستانه نسبت به بورژوازی ملی خود- یعنی همان کسانی که آنان را استثمار می کنند- ترغیب می نمایند، یکی از مهم ترین فاکتورهای تضعیف مبارزه کارگران هستند. به همین ترتیب، یک به اصطلاح "ضدیت با امپریالیسم"ی که طبقه کارگر را از روح مبارزه علیه سیستم سرمایه داری، در کلیت آن، آکنده نمی کند و تنها آن را به سوی انتخاب یکی از گزینه های سرمایه داری- به عنوان مثال، سرمایه داری ترکیه در اتحادیه اروپا یا خارج از آن؟- هدایت می کند، کوچک ترین ارتباطی با رویکرد مارکسیستی ندارد. حتی آن دسته از گرایشاتی که به بهانه ضدیت با جهانی سازی از دولت-ملت خود دفاع می کنند نیز ارتباطی با مارکسیسم ندارد.

### انقلاب مداوم

۴۴. در عصر امپریالیسم، منوط کردن هدف طبقه کارگر، یعنی کسب قدرت سیاسی، به آماده و مهیا شدن شرایط عینی برای انقلاب پرولتری در یک کشور، نامعتبر و غیرقابل پذیرش است. اگر از برخی کشورهایی که به طور استثنایی عقب مانده هستند و طبقات پرولتاریا در آن ها هنوز برای ایفای نقشی مستقل بیش از حد ضعیف هستند صرف نظر شود، در آن صورت هدف "قدرت کارگری" در حقیقت یک هدف ممکن و ضروری محسوب می شود که باید برای تمامی کشورها مورد دفاع قرار گیرد. این ایده که باید مراحل متنوعی را تا پیش از رسیدن به این هدف لحاظ کرد، باید قویاً طرد شود؛ چرا که چنین ایده ای تنها در حکم دستورالعمل نهایی برای شکست انقلاب است. اگرچه قطعاً طبقه کارگر شماری از مطالبات خاص را در





۵۰. از سوی دیگر، باید آن دسته از قدرت های بزرگ امپریالیستی را که در پشت این جنگ های ناعادلانه میان کشورهای مختلف سرمایه داری قرار دارند، مشاهده کرد. کسانی که این را نمی بینند و درک نمی کنند که کشورهای "رده پایین" در هرم سلسه مراتبی [کشورهای سرمایه داری]، در حقیقت به عنوان نمایندگان و کارگزاران کشورهای امپریالیستی وارد جنگ می شوند، حکم مانعی در برابر مبارزه طبقه کارگر را دارند و تلاش می کنند تا این یا آن دولت سرمایه داری را در موضع "ملت تحت ستم" جای دهند.

۵۱. وظیفه تاریخی پیش روی پرولتاریا در یک کشور سرمایه داری، انقلاب پرولتری است. اما در شرایط اشغال یک کشور سرمایه داری که پیشتر مرحله استقرار دولت-ملت خود را سپری کرده است، از سوی یک دولت خارجی؛ و یا در شرایط الحاق اراضی یک سرزمین<sup>۱۸</sup>، یک نوع "مسأله ملی" دیگر می تواند برای پرولتاریا مطرح شود. در چنین مواردی، وظیفه پرولتاریای انقلابی، به دست گرفتن رهبری توده های وارد شده به عرصه مبارزه، استفاده نمودن از فضایی که توده های زحمتکش را به سوی شورش ملی می کشاند، و جلوگیری از انتقال هژمونی این مبارزه به دستان نیروهای بورژوازی با توهم "وحدت ملی"، است. تنها از خلال این مسیر است که پیشبرد توده های وسیع کارگر به سوی انقلاب اجتماعی امکان پذیر می نماید.

<sup>۱۸</sup> "الحاق" یا "پیوست" (Annexation) عبارت است از پیوستن سرزمینی بی صاحب یا متعلق به دولت دیگر به خاک خود. این کار یک طرف است و یا دست کم، دولتی که بخشی از خاک خود را از دست می دهد، از آن خشنود نیست. با پیوستن برخلاف اشغال نظامی، سرپرستی یا تحت الحمایگی- حقوق کامل حاکمیت به دست می آید و مردم سرزمین پیوسته شهروند دولت پیونداننده به شمار می آیند. خرید یا اجاره سرزمین، به عنوان عمل دوجانبه، پیوستن شمرده نمی شود. پیوستن اتریش و سرزمین سودت به آلمان پیش از جنگ جهانی دوم از موارد مهم پیوستن است. دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، نشر مروارید، چاپ شانزدهم ۱۳۸۷، ص ۹۳

۴۸. گرایش کائوتسکیستی که این روزها از سوی چپ لیبرال مورد دفاع قرار می گیرد، به این جمع بندی می رسد که اکنون از درون گرایش روبه رشد گروه های سرمایه مالی به سوی درهم آمیختگی و ادغام، دوره ای از صلح سرمایه داری درحال بیرون آمدن است. این رویکرد، از همان تحلیل "ابرامپریالیسم"<sup>۱۶</sup> ناشی می شود که می گوید اتحادیه های انحصاری نهایتاً به یک تراست واحد جهانی مبدل خواهند شد، و بنابراین رقابت و بحران ها محو خواهند گردید. امروز، این گرایش در قالب رویکردهای "حامی جهانی سازی" چپ لیبرال که تحت تأثیر تبلیغات بورژوازی جهانی قرار دارد، متجلی شده است. با این حال، علی رغم این واقعیت که گروه های سرمایه بزرگ با خاستگاه های متفاوت ملی در روابط پیچیده ای با یکدیگر وارد شده اند، رقابت و مسابقه میان چنین انحصاراتی همچنان باقیست. در نتیجه، وخامت بیشتر رقابت، منجر به تشدید تضاد میان منافع کشورهای امپریالیستی می شود، گرایش به "حمایت گرایی"<sup>۱۷</sup> را بر مبنای دفاع از منافع "خود" تغذیه می کند، سدهای مختلفی را پیش روی یک دیگر ایجاد می نمایند و به جنگ های امپریالیستی می انجامد.

۴۹. مداخلات نظامی که امروزه به وسیله کشورهای امپریالیستی در مناطق مختلف و با هدف بازتقسیم حوزه نفوذ صورت می گیرد، متداول ترین نشانه این جنگ های ناعادلانه است. اما این فقط کشورهای امپریالیستی نیستند که به ماجراجویی های توسعه طلبانه دست می زنند. امروز برخی از کشورهایی که تلاش دارند تا با هدف ایجاد حوزه های نفوذ خود به قدرت "امپریالیستی" تبدیل شوند (مانند ترکیه، یونان، ایران یا عراق)، به جنگ هایی دامن می زنند که همگی جنگ هایی ناعادلانه هستند. رویکرد درست نسبت به چنین جنگ هایی، نباید دفاع از بورژوازی "خود" در مقابل بورژوازی کشورهای "دیگر"، و دمیدن در آتش یک جنگ "ملی" به همراه ایستادن درکنار بورژوازی "خودی" در یک جبهه باشد.

<sup>۱۶</sup> Ultra-Imperialism

<sup>۱۷</sup> Protectionism



۴۰

پرولتاریا هستند. اولاً، آن‌ها بیانگر نتیجه و فرجام "مبارزه ملی" هستند؛ مبارزه ملی بر این حقیقت سایه می‌افکند که نکته مهم در این میان، مبارزه متحدانه پرولتاریا با هدف سرنگونی نظام سرمایه‌داریست. ثانیاً، این قبیل مبارزات فرصتی را برای هدایت و رهبری توده‌هایی که برای به‌دست آوردن استقلال ملی خود شورش کرده‌اند، به سوی مبارزه حقیقتاً رهایی بخش، یعنی به سوی انقلاب اجتماعی تحت هژمونی پرولتاریا، ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، نتیجه مبارزه ملی به وضوح آشکار می‌کند که مشکل اصلی برای طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش، نظام سرمایه‌داریست و تا زمانی که نظام جهانی سرمایه‌داری-امپریالیستی سرنگون نگردد، تمامی اشکال نابرابری‌های اقتصادی (و در نتیجه ستم سیاسی و مسأله الحاق) مجدداً بازتولید خواهد شد.

۵۶. حق تعیین سرنوشت، ماهیتاً حق استقرار یک دولت مجزا است. اما برنامه انقلابی پرولتاریا، به پذیرش حق تعیین سرنوشت ملی بسنده نمی‌کند. چرا که حتی بورژوازی نیز می‌تواند از به رسمیت شناختن و پذیرش این حق صحبت کند، هرچند محتوای سیاسی آن را از اساس خالی می‌کند. بنابراین پرولتاریای انقلابی باید بسته به پذیرش این حق، بر مبنای جوانب زیر به مبارزه دامن بزند:

تهدید و اجبار یک ملت ستمگر علیه ملتی تحت ستم که برای حق تجزیه طلبی مبارزه می‌کند، موضوعیست که باید قطعاً مورد اعتراض قرار گیرد.

تصمیم به استفاده یا عدم استفاده از این حق برای تجزیه عملی یک ملت تحت ستم، انتخاب خود اوست و این انتخاب باید مورد دفاع قرار گیرد.

باید علیه تمامی اشکال آن دسته از دیدگاه‌های سیاسی که حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم را طرد و به اعمال زور بر ملل تحت ستم یا دفاع از آن می‌پردازند، یک جنگ ایدئولوژیک به راه بیفتد.

امتیازات ملی و تحمیل یک زبان رسمی باید مطلقاً مورد اعتراض واقع شود.

۵۲. جنگ‌های امپریالیستی برای تجزیه و تقسیم [جهان] تنها به شکل جنگ‌های جهانی کلاسیک رخ نمی‌دهد. در قرن بیستم، دو جنگ جهانی امپریالیستی بزرگ وجود داشت؛ یعنی جنگ‌های اول و دوم جهانی که خاص زمان‌های خود بودند، ولی آخرین موارد نیز نخواهند بود. از سوی دیگر، این تصور که جنگ‌های جهانی امپریالیستی صرفاً مربوط به گذشته بوده‌اند، یک رویکرد اشتباه و ناکافی خواهد بود. شکل و قلمروی جنگ امپریالیستی، یک مشکل ثانویه است. موضوع مهم، ماهیت جنگ و سیاست‌هایی است که ادامه می‌دهد. قدرت‌های امپریالیستی مختلف حتی امروز هم می‌توانند با به کار بستن مدرن‌ترین و وحشتناک‌ترین سلاح‌هایی که برای تسویه حساب با یکدیگر توسعه داده‌اند، جهان را دوزخ جنگ مبدل سازند.

۵۳. پرولتاریا در این تسویه حساب میان کشورهای سرمایه‌داری نباید جانب یکی از گروه‌های جنگ طلب را بگیرد. زیرا برای پرولتاریای کشورهایهایی که به جنگ دامن می‌زنند، مسأله، پیشروی به سوی شکست بورژوازی "خود" و موفقیت در تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگی طبقاتی برای پایان دادن به سیستم استثمار سرمایه‌داری است. بنابراین مطالبه پرولتاریا نمی‌تواند مطالبه پاسیفیستی "صلح" در مقابل دیوانگی جنگ امپریالیستی باشد. صلح تنها از طریق جنگی که قرار است پرولتاریا علیه سیستم سرمایه‌داری به‌راه بیاندازد، برای جهان به ارمغان آورده خواهد شد.

#### مسأله ملی و مبارزات رهایی بخش ملی

۵۴. وظیفه "رهایی ملی" از نقطه نظر مستعمرات و ملل تحت ستمی که برای استقرار دولت-ملت خود تلاش می‌کنند، هرچند موارد آن امروزه نادر هستند، دربرگیرنده راه حلی است که برای یک مسأله ملی تاریخی به تعویق افتاده ارائه می‌شود. جنگ‌های رهایی بخش ملی که بر این اساس توسعه می‌یابند، همچنان جنگ‌هایی به‌حق و عادلانه هستند که مورد حمایت پرولتاریای انقلابی قرار می‌گیرند.

۵۵. با وجود طبیعت محدود مبارزات رهایی بخش ملی، این قبیل مبارزات در هر حال بنا به دو دلیل به نفع



های ملی که پیش از این از یک نقطه تاریخی مشخص برخاسته، توسعه و تکامل یافته اند، هیچ منفعتی برای پرولتاریا ندارد.

۶۲. هر چند سیاست کارگران انقلابی در ملل ستمگر و تحت ستم ممکن است به لحاظ تاکتیک ها متفاوت باشد، اما باید از یک ماهیت مشابه جریان بگیرد. از سوی دیگر، بسط و تعمیم دادن پذیرش حق تجزیه طلبی به سطح سازمان پرولتاریا بر پایه تقسیمات ملی، هیچ چیز به جز ناسیونالیسم کوتاهبین نیست. آن چه از نقطه نظر منافع تاریخی پرولتاریا حائز اهمیت است، استقرار قدرت انقلابی مشترک پرولترهای ملل تحت ستم و ملل ستمگر، و بنابراین ایجاد اختیار ایجاد یکپارچگی توده های زحمتکش بر مبنای پذیرش حق تجزیه طلبی است. اما اگرچه سیاست بین المللی طبقه کارگر برای رسیدن به هدف یکسان باید اساساً یکسان هم باشد، اما ممکن است از نظر تاکتیک ها و تبلیغات- بسته به تفاوت در شرایط مشخص- متفاوت باشد. تنها از طریق پذیرش حق تجزیه طلبی از سوی کمونیست های ملل ستمگر از یک سو، و تأکید بر یکپارچگی و وحدت از سوی کمونیست های ملل تحت ستم در تبلیغات آن ها از سوی دیگر، می توان به این هدف مشترک نائل شد.

۶۳. از نقطه نظر پرولتاریا که منافع طبقاتی اش وحدت کارگران تمامی کشورها را ضروری می سازد، و از نقطه نظر رسالت تاریخی آن که محور تقسیمات ملی و به ارمان آوردن اتحاد اختیاری ملت ها را در دستور کار دارد، حمایت از "مسأله ملی" به معنای تکمیل وظیفه ای "منفی" است. وظیفه "مثبت" برای پرولتاریا، نه تعمیق و گسترش تقسیمات ملی، بلکه سرنگونی دولت-ملت ها و هموار کردن مسیر اتحاد و یکپارچگی اختیاری ملل از طریق انقلاب جهانی است که با به آغوش گرفتن بخش های هر چه بزرگ تری از ملل جهان، پیشرفت می کند.

#### مسأله زنان و محیط زیست در جامعه سرمایه داری

۶۴. این که طرفداران محیط زیست، جریان های فمینیستی و غیره تا چه حد خود را رادیکال عنوان می کنند، اهمیتی ندارد؛ آن ها به عنوان کسانی که ایمان خود را به طبقه کارگر از دست داده اند و در جستجوی

۵۷. مادام که به ملتی تحت ستم، حق تجزیه طلبی در پروسه مبارزه رهایی بخشی ملی اعطا نشود، "مسأله ملی" به طور کلی همچنان وجود خواهد داشت، به عنوان مانعی در برابر اتحاد پرولتاریای ملل تحت ستم و ملل ستمگر ایفای نقش خواهد کرد و نیاز به چنین اتحادی را از نظر دور خواهد داشت. به همین خاطرست که برنامه پرولتاریای انقلابی با ارائه یک راه حل سیاسی واقعی از خلال شعارهایی لیبرالی نظیر "استقلال و خودمختاری ملی و فرهنگی" مخالف است.

۵۸. دفاع از جبهه متحد پرولتاریا و بورژوازی بر پایه مبارزه رهایی بخشی ملی و با این استدلال که چنین مبارزه ای به تولد یک فضای بورژوا-دموکراتیک و نظایر آن منجر می شود، و همچنین توسعه یک استراتژی بر پایه چنین همکاری ای، به معنای صرف نظر کردن از هژمونی انقلابی پرولتاریاست. فارغ از آن که چه مسأله ای در حال مطرح شدن باشد، پیشناز انقلابی پرولتاریا باید با شعارها، مطالبات، و پرچم خود به مبارزه بپیوندد و هرگز به سوی معامله بر سر استقلال سازمانی و ایدئولوژیک خود نرود.

۵۹. پرولتاریای انقلابی متعهد نیست تا از هر ظاهراً جنبش رهایی بخشی ملی دفاع کند. حمایت از جنبش های ملی ارتجاعی، که یک مطالبه تاریخی مترقی را نقطه عزیمت فعالیت خود قرار نداده و حتی به ابزاری در دست یکی از قدرت های امپریالیستی تبدیل شده اند (و در نتیجه نمی توانند در مقوله جنبش رهایی بخشی ملی قرار گیرند)، مغایر با منافع پرولتاریاست.

۶۰. حمایت از مبارزه به حق یک ملت تحت ستم، به معنای سازش با شوونیسم بخش بورژوازی در آن ملت تحت ستم نیست. این ایده که بورژوازی کشورهای مستعمره یا ملل تحت ستم بنا به طبیعت خود انقلابی هستند، محصول ذهنیتی است که انقلاب را به وظایف و تکالیف ملی محدود می سازد.

۶۱. پرولتاریای انقلابی از ترکیب و به هم پیوستگی اختیاری ملل مختلف، که نه به اجبار بلکه در نتیجه شرایط عینی مناسب در دوره ای مشخص از تاریخ رخ داده است، استقبال می کند. جداسازی مجدد این اتحادیه

است که به طور خستگی ناپذیری برای نائل شدن به این هدف در درون جنبش طبقه کارگر تلاش کند.

۶۸. اگر محتوای بین المللی و انقلابی مبارزه پرولتاریا برای رهایی، به درستی درک نگردد و یک مبارزه بهجا نتواند در سطح بین المللی سازمان یابد، در آن صورت تلاش های انقلابی محدود به سطح ملی بی ثمر خواهد بود. به بیان دیگر، انقلاب جهانی پرولتاریا نمی تواند بدون برخورداری از یک بین الملل متصور باشد. کسی که خواهان انقلاب جهانی است، باید خواهان ابزار آن نیز باشد. تحت شرایط کنونی، سازمان طبقه کارگر در سطح بین المللی ضرورتی است نه فقط برای انقلاب جهانی، بلکه حتی برای پیروزی مبارزات اقتصادی جزئی در سطح محلی.

۶۹. رهبری طبقه کارگر، جایگاهی است که تنها می تواند از خلال شرکت جستن در مبارزه واقعی این طبقه، موفقیت در تبدیل شدن به جریان هدایت کننده و سازمانده در هر موقعیتی - از ساده ترین مبارزه اقتصادی این طبقه گرفته تا دشوارترین و صعب الوصول ترین مبارزه سیاسی آن. با ادعا کردن، رقابت های خرده بورژوازی و بزرگنمایی و اغراق هیچ کس نمی تواند تبدیل به رهبر شود.

۷۰. مبارزه روزمره اقتصادی اساساً در چارچوب محدودیت های نظم موجود قرار می گیرد، اما برای بسیج کردن توده رو به رشد کارگران در مبارزه، حیاتی و حائز اهمیت است. اتحادیه های کارگری، مهم ترین سازمان های توده ای طبقه کارگر در نظام سرمایه داری هستند و همچنان تا به امروز نیز این جایگاه تاریخی خود را حفظ کرده اند. چرا که هیچ شکل دیگری از سازمان توده ای کارگران ایجاد نشده است تا به جای آن ها قرار بگیرد.

۷۱. تحت شرایط خاصی که در آن طبقه کارگر در حالت عقب نشینی قرار دارد، گرایش اتحادیه ها به الحاق شدن در نظام سرمایه داری، یک حقیقت تاریخی به اثبات رسیده است. اما این بوروکراسی کارگری است که پس از قرار دادن خود در رأس اتحادیه ها، در دستگاه دولت بورژوازی ادغام می شود و نه اتحادیه ها به طور کلی.

"دینامیسم های جدید اجتماعی" هستند، اساساً در مقابل نظام سرمایه داری نمی ایستند.

۶۵. ستم بر زن قدمتی به اندازه تاریخ تقسیم جامعه به طبقات دارد، و محو آن تنها از طریق دست یافتن به جامعه ای بی طبقه ممکن است. به همین دلیل است که حل مسأله زنان تنها می تواند به واسطه انقلاب پرولتری صورت پذیرد. پرولتاریای انقلابی ضمن مبارزه علیه تمامی اشکال تبعیض اجتماعی و ستم، مشکلات جنسیت تحت ستم را بر مبنای تقسیمات طبقاتی درک می کند. و بنابراین فمینیسم بورژوازی و خرده بورژوازی را که تلاش دارد تا مسأله زن را به مبارزه میان دو جنس مخالف و مسأله ای فراطبقاتی تقلیل دهد، طرد می کند.

۶۶. سرمایه داری ضمن آن که حد و مرزی برای استثمار انسان قائل نیست، در بهره برداری از طبیعت نیز مرزی نمی شناسد. حفرة لایه اوزون، گرمایش زمین، آلودگی محیط زیست، تخریب بی رحمانه گونه های بیولوژیک، تخریب سریع جنگل ها، بیابانزایی و غیره، در حال ایجاد مشکلاتی هستند که کل سیاره ما را تهدید می کند و تأثیرات آن طی سال های اخیر بیشتر و بیشتر شده است. نظام تولید سرمایه داری که ماهیتاً دچار هرج و مرج است، تنها مسئول و مسبب تمامی این مشکلات عظیم است. تنها تولید برنامه ریزی شده و همگام با طبیعت است که می تواند چنین مشکلاتی را حل کند. طرفداران محیط زیست، سبزا و غیره، با موعظه های خود تلاش می کنند تا این حقیقت را که مشکلات مزبور بدون محو سرمایه داری غیرقابل حل شدن هستند، تیره و تار سازند. تنهای نیروی قادر به حل این قبیل مشکلات، باری دیگر طبقه کارگر است.

### روش ها و ابزارهای مبارزاتی طبقه کارگر

۶۷. رهایی طبقه کارگر تنها می تواند وظیفه خود طبقه کارگر باشد. ولی آن آگاهی سیاسی که فرارست این طبقه را به سوی رهایی اش ببرد، خودبه خود از دل مبارزات روزمره طبقاتی ظاهر نمی گردد. به منظور ارتقای آگاهی کارگران به سطح آگاهی مبارزه سیاسی انقلابی و دست یافتن به سازمان سیاسی انقلابی این طبقه، یک سازمان پیشناز و مجهز به تئوری مارکسیستی مورد نیاز

### علل شکست انقلاب اکتبر

**میلیتانت:** متن پیش رو قسمت دوم سخنرانی رفیق مازیار رازی در اتاق پالتاک «احیای مارکسیسم» است؛ جهت مطالعه بخش اول، به نشریه میلیتانت شماره ۵۰، رجوع کنید.

\*\*\*

این ۴ بخش را من به ترتیب زیر در نظر گرفته ام، البته کسان دیگری هستند که ممکن است به گونه ای دیگر به این مسأله برخورد بکنند، به همین دلیل من فکر کردم که این تقسیم بندی مسأله را به لحاظ جنبه هایی از انقلاب که می تواند مورد حمایت، نقد یا حتی مخالفت قرار گیرد، ساده و روشن تر خواهد کرد.

**بخش اول، سالهای انقلاب و جنگ داخلی، ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹**

**بخش دوم، سالهای تاریک حزب بلشویک، ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱**

**بخش سوم، سالهای تلاش برای احیای دموکراسی در روسیه، ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸**

**بخش چهارم، سالهای سیاه انقلاب یا سالهای ارتجاع بوروکراسی، ۱۹۲۸ تا ۱۹۹۱**

در مورد بخش اول یعنی سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ باید به طور روشن و واضح مشخص کرد که انقلاب اکتبر یکی از دموکراتیک ترین انقلاب هایی بود که رخ داد و حزب بلشویک یکی از دموکراتیک ترین احزابی بود که در آن مقطع دخالتش را در درون جنبش کارگری صورت داد و خط دخالتگریش کاملاً منطبق با منافع توده های کارگر بود.

در سال ۱۹۱۲ وقتی که از لنین سوال می کنند که تعداد بلشویک ها در روسیه چقدر است و چند نفر در حزب هستند، لنین پاسخ می دهد که من اطلاع دقیقی در دست ندارم، چون از سال ۱۹۰۶ به بعد اختناق حاکم بوده، ولی تعداد آن ها شاید از انگشتان دست هم تجاوز نمی کرده

راه مبارزه علیه این قبیل گرایشات و پیکار با بوروکراسی اتحادیه ها، ترک کردن اتحادیه ها و تشکیل "سازمان های جدید و عقیم کارگری" نیست. بالا بردن مجدد اتحادیه ها به سطح سازمان های توده ای مبارزه، نه با فرار کردن از اتحادیه ها و بهانه کردن مشکلات جاری، بلکه با وارد شدن به مبارزه برای حل این مشکلات بدون تسلیم شدن در مقابل سنگینی این مشکلات، امکان پذیر است.

۷۲. طبقه کارگر مبارزه خود را از طریق روش هایی سازگار با طبیعت این مبارزه پیش می برد و هدایت می کند. جریان های خرده بورژوازی با جایگزین کردن سازمان ها و روش های ماجراجویانه خود به جای مبارزه توده ای این طبقه، در تحلیل نهایی به مبارزه طبقاتی ضربه می زنند.

سنت ما

۷۳. آن خط اصلی که مبارزه بین المللی طبقه کارگر جهانی را هدایت می کند، از خلال مبارزات بی شمار طی ۱۵۰ سال و فدا شدن جان هزاران کمونیست در راه این آرمان، شکل گرفته است. کسانی که هنوز از خط انقلابی بین المللی پیروی می کنند، با مارکس، انگلس، لنین، رزا لوکزامبورگ و تروتسکی به ثمیه رهبران مهم بنیان گذار سنت مارکسیستی توافق دارند.

۷۴. تلاش های مارکس و انگلس برای سازمان دادن اتحادیه کمونیست، و حلقه های واسطه ای که زنجیر انقلابی را از زمان بین الملل اول تشکیل می دهند؛ حزب بلشویک در زمان لنین، بین الملل سوم در دوره چهار کنگره اول، اپوزیسیون چپ (بلشویک-لنینیست ها) به رهبری تروتسکی که به مبارزه علیه استالینیزم پس از مرگ لنین دامن زدند، و متعاقباً اپوزیسیون چپ بین المللی (اتحادیه کمونیست بین المللی) و میراث عمومی سیاسی-ایدئولوژیک بین الملل چهارم (که تلاش شده بود تا در دوره تروتسکی ایجاد شود)؛ همه این ها سنی هستند که ما خود را بر پایه آن استوار می کنیم.

[http://en.marksist.net/marksist\\_tutum/our\\_basics\\_positions.htm](http://en.marksist.net/marksist_tutum/our_basics_positions.htm)



چرخ کارها می گذاشتند و اجازه نمی دادند که این بحث ها جلو برود، منتها اکثریت آراء یعنی چندین میلیون نفر، نمایندگان طبقه کارگر و شوراهای کارگری مستقر در روسیه به حزب بلشویک رأی دادند؛ بنابراین این گونه نبود که حزب بلشویک، به عنوان یک "اقلیت" ناگهان از آسمان فرود بیاید و طبقه کارگر را فریب بدهد؛ درست برعکس طبقه کارگر به این حزب اعتماد پیدا کرد و حزب بلشویک را حزب خودش دانست.

بنابراین این انقلاب، انقلابی بود که تحت رهبری شوراهای و حزب بلشویک صورت گرفت؛ ولی حزب بلشویک، یعنی در واقع کارگران حزب بلشویک، نمایندگان شوراهای کارگری بودند. این حزب در واقع حزب تصمیم گیرنده برای شوراهای نبود، بلکه برعکس در بسیاری از موارد بین ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بسیاری از تصمیمات را خود شوراهای کارگری گرفتند (حتی بر خلاف نظرات حزب بلشویک و لنین). از جمله مسأله جنگ با آلمان و شعار "نه صلح، نه جنگ" که در واقع با توافق شوراهای اتخاذ شده بود؛ خود نظر لنین و اکثریت حزب بلشویک این بود که شعار صلح باید داده شود و در معاهده برست-لیتوفسک در واقع نظر شوراهای اعمال می شد. چندین ماه این بحث به درازا کشید و نظر حزب بلشویک رد شد و نظر شوراهای بنا بر نظریه تروتسکی مورد تأیید قرار گرفت (چرا که تروتسکی صرفاً یک روشنفکر نبود که تازه پا به میدان مبارزه گذاشته باشد. از شوراهای کارگری ۱۹۰۵ او را می شناختند. در ۱۹۰۵ یکی از رهبران شورای کارگری پترزبورگ بود که شناخت قبلی از او داشتند و به این علت به عنوان نماینده شوراهای کارگری برای معاهده صلح بریست-لیتوفسک به آلمان رفت). مثال های دیگری هم در این مورد وجود دارد که شاید بهترین آن ها، موضوع مجلس مؤسسان باشد. من در این جا اشاره کوتاهی به مجلس مؤسسان می کنم که به دوره نخست تقسیم بندی فوق، یعنی ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹، مربوط می شود. مجلس مؤسسان در واقع در فوریه ۱۹۱۷، یعنی زمانی که کرنسکی به قدرت رسید، از طرف بلشویک ها و سایر گرایشهای منشویک و غیره مطرح شد و یک رأی گیری هم در مورد مجلس مؤسسان آن دوره صورت گرفت. در این مجلس، اکثریت آراء با "اس.ار" ها، به عنوان نمایندگان

است! یعنی تعداد بلشویک ها انگشت شمار بود و خود رهبران حزب بلشویک هم به این مسأله اذعان داشتند. اما در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ این حزب به یکی از بزرگترین احزاب آن زمان مبدل شد و بر اساس آماری که تاریخ نویسان مستقل- نه تاریخ نویسان بلشویک، تروتسکیست و آنارشویست و یا کسان دیگر- ارائه داده اند، در انقلاب فوریه ۱۹۱۷، حزب بلشویک چیزی در حدود ۲۵ یا ۲۶ هزار نفر عضو داشته، متشکل از پیشروان کارگری. بین فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ دو ماه قبل از انقلاب اکتبر حزب بلشویک چیزی در حدود ۲۴۰ هزار نفر عضو داشت که از آن حمایت می کردند.

در آستانه انقلاب اکتبر حزب بلشویک چیزی نزدیک به ۴۰۰ هزار عضو کارگری داشته است. این در واقع از زبان یکی از دشمنان حزب بلشویک بیان می شود. بنابراین بحثی که رفقای آنارشویست هم در آن دوران و هم در دوران بعد عنوان می کردند- مبنی بر این که این حزب یک حزب کوچکی بوده است و یک عده قلیلی آمدند و کودتایی صورت گرفت و بلشویک ها ربطی به حزب طبقه کارگر نداشتند و غیره- کاملاً از لحاظ تاریخی بی اساس است. این حزب با وجود تعداد اعضایی که داشت، یکی از دموکراتیک ترین تشکیلاتی بود که ما تاکنون در درون جنبش کارگری دیده ایم. جناح های مختلفی در درون این حزب بودند- جناح راست، جناح میانه، جناح چپ- و حتی در بسیاری از موارد بحث های درون حزب بلشویک علنی می شد. این حزب براساس ۲۵ سال مبارزه در درون جنبش کارگری قدرت و اعتبار پیدا کرد. زمانی که طبقه کارگر تصمیم به تسخیر قدرت گرفت، در درون طبقه کارگر احزاب مختلفی وجود داشتند: بلشویک ها، منشویک ها و اس آر ها و بخش چپ اس آر ها و آنارشویست ها و انواع و اقسام گرایش های مختلف کوچک تر. زمانی که در شوراهای کارگری (با نزدیک به ۱۰ میلیون عضو کارگری)، مسئله تسخیر قدرت مطرح شد، اکثریت کارگرانی که در شوراهای کارگری بودند رأی دادند که نظر حزب بلشویک یعنی شعار "قدرت به شوراهای" درست بوده سازمان دهی تسخیر قدرت را انجام دادند. بسیاری از گرایشهای درون شوراهای کارگری مخالف تسخیر قدرت بودند، بسیاری متزلزل و مردد بودند. بسیاری حتی در واقع چوب لای

در سراسر جهان بخصوص رزا لوکزامبورگ به این واقعه شد. بنابراین به نظر من این مسأله ای که پیش آمد یک مسأله اساسی انقلاب نمی توانست باشد و از این نقطه نظر مورد تأیید بسیاری از جریانات چپ گرای آن دوران قرار گرفت. مثلاً از جمله آنارشیست ها در واقع در این بسته شدن مجلس سهیم بودند و این را عملاً تأیید کردند. به نظر من بسته شدن مجلس مؤسسان در آن دوران موجه بود و از این نقطه نظر ایراد اساسی نمی شود به آن گرفت. ولی از آن جایی که ما می خواهیم درس هایی در ارتباط با ایران کسب کنیم، از این اتفاق چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که به غیر از طبقه کارگر در جامعه، اقشار مختلفی نیز در جامعه خواهند بود. در انقلاب روسیه کارگرهایی که در کارهای صنعتی و غیره شاغل بودند چیزی در حدود ۱۰ میلیون نفر بودند. اما در حدود ۱۲۰ میلیون دهقان و خورده بورژوازی در جامعه بودند و این ها هم نماینده خودشان را داشتند (درواقع منشویک ها نماینده این اقشار بودند). در جامعه ای نظیر کشور ما، ایران، که کشوری است عقب افتاده، انقلاب باید این توده های عظیم غیر پرولتری را نیز سازمان دهد. بنابراین یکی از موضوعاتی که باید در نظر داشت این است که باید نهادهایی برای این تجمعات مختلف غیر پرولتاری در جامعه به وجود آید؛ یکی از نهادهای مؤثری که می تواند این اقشار را به انقلاب و پرچم انقلاب و پرولتاریا جلب بکند، دقیقاً مجلس مؤسسان است. از این نقطه نظر، باید همیشه توجه خاصی به این مقوله شود. البته برخورد بلشویک ها در انقلاب اکتر بطور منطقی و اصولی و حقوقی درست بود. البته ما الآن در موقعیتی نیستیم که بگوییم اگر آن جا بودیم چه می کردیم. منتهی به نظر من مثلاً گذاشتن یک رفراندوم برای این که دهقان ها انتخابات جدید برگزار کنند و مجلس مؤسسانی تشکیل دهند که خواهان تدوین اساسنامه و قانون اساسی باشد، می توانست مثمر ثمر باشد. تا به غیر از پرولتاریا، توده های وسیعی هم که در جامعه هستند درگیر بشوند. بنابراین یکی از درس هایی که می شود از این دوران گرفت توجه به این موضوع است که برای دوران انقلابی آتی، در گیر کردن اکثریت جامعه در تعیین سرنوشتشان، موضوع مهمی است.

دهقانان عموماً مرفه در جامعه روسیه، بود؛ ضمناً یکی از رهبران اس آر ها، وزیر دولت کرنسکی بود. اس آر ها چیزی در حدود ۳۰۰ رأی داشتند و جریانات چپ "اس.ار" ها تنها از ۳۹ رأی برخوردار بودند. تعداد آرای بلشویک ها، ۱۶۸ و تعداد آرای منشویک ها حدود ۱۸ تا ۲۰ رأی بود. بنا بر این تعداد و رأی گیری که شد بر اساس نیروهایی که اینها داشتند و این نیروها در ماقبل از انقلاب اکتر تعیین شده بود. پس از انقلاب اکتر لنین بر این اعتقاد بود که این مجلس دیگر لزومی ندارد، چون شوراهای کارگری نقداً در قدرت قرار گرفته اند. اما جناح راست بلشویک ها به رهبری کامنوف موافق بودند که مجلس مؤسسان شکل بگیرد. آنان ارتباطاتی هم با اس.ار ها گرفته بودند. ولی عملاً تصمیم این که این مجلس فراخوانده شود یا خیر، به عهده شوراهای کارگری گذاشته شد. نهایتاً شوراهای کارگری رأی دادند که این مجلس ۵ ژانویه ۱۹۱۸ فراخوانده شود. این مجلسی بود که شامل تمام گرایش ها می شد: هیئت نمایندگی اس.ار ها که ۲۹۹ نفر، جناح چپ اس.ار ها ۳۹ نفر، بلشویک ها ۱۶۸ نفر و منشویک ها هم ۱۸ نفر که در این جلسه شرکت کردند. اما مسأله مهمی که پیش آمد این بود که از طرف شوراهای کارگری یک قطعنامه پیشنهادی اونجا مطرح شد که این قطع نامه پیشنهادی در واقع مردود اعلام شد و موضوع اصلی که جریانات راست گرا در مجلس مؤسسان خواهان آن بودند این بود که شعار قدرت به شوراهای کارگری باید ملغی اعلام بشه و شعار قدرت بر مجلس مؤسسان باید عمده و اصلی شود. از این نقطه نظر واضح بود که این مورد پذیرش شوراهای کارگری که قدرت را در دست گرفته بودند، نمی توانست قرار بگیرد. هیئت نمایندگی اس.ار های چپ و غیره سالن را ترک کردند و بعدش هم یک روز و نیم در غیاب آن ها بحث صورت گرفت و بعد هم درش بسته شد و آن جا در واقع انحلال مجلس مؤسسان اعلام گردید و هیچ قیام توده ای و اعتراضات توده ای هم در حمایت از آن به وقوع نپیوست. یعنی طبقه کارگر هیچ اعتراضی به این موضوع نکرد. بنابراین از لحاظ حقوقی و از لحاظ منطقی در واقع تأسیس این مجلس مؤسسان یک مسأله ثانوی بود و مسأله مهم و عمده ای نبود. اما در عین حال اعتراضاتی از طرف سایر جریانات انقلابی که

## استالینیسیم: تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" و "انقلاب دو مرحله ای"

با وجود بی اعتباری تاریخی استالینیسیم- مائوئیسم، و ضربات مهلک و غیرقابل چشم پوشی آن به بدنه جنبش کارگری و کمونیستی در جهان، هنوز هستند بسیاری که سعی می کنند تا با چنگ زدن به نقل قول هایی از آثار مارکس، انگلس و لنین، به شیوه ای "ملاکتی"، تئوری های پوسیده خود را زیر عنوان مارکسیسم توجیه و مجدداً احیا کنند. با این وجود، ورشکستگی این دیدگاه از یک سو و نقدها و مبارزات نظری و عملی مارکسیست های انقلابی علیه استالینیسیم از سوی دیگر، به اندازه کافی صورت گرفته است و البته باید بگیرد. ولی در شرایط فعلی، چه در داخل ایران و چه در سطح جهانی، شاهد گرایش نسل جوان به سوی مارکسیسم و جناح های چپ آنارشیسم هستیم. بنابراین به جای ائتلاف وقت برای "بحث" با دوستان استالینیسیم و مائوئیست، باید به وجوه مشترک و غیرمشترک میان مارکسیسم و چپ آنارشیست (به عنوان دو جریان رو به رشد) بپردازیم، و سپس ناکارایی ها و اشتباهات جریان دوم را نقد کنیم. به هر حال آن چه در ادامه می خوانید، مجموع بحث هایی است که با شماری از مائوئیست های ایران صورت گرفته و در قالب یک مقاله ارائه شده است. در آینده، در مورد مسأله آنارشیسم و جناح های مختلف آن بحث خواهد شد.

آرام نوبخت

### استالین و تئوریزه کردن "سوسیالیسم در یک کشور"

استالین نخست در جزوه "اصول لنینیسم" (مه ۱۹۲۴، چاپ اول) به روشنی این ایده را که می توان سوسیالیسم را در یک کشور بنا کرد، رد کرده بود:

"اما سرنگونی قدرت بورژوازی و استقرار قدرت پرولتاریا در یک کشور به آن معنا نیست که پیروزی کامل سوسیالیسم تضمین شده است. وظیفه اساسی سوسیالیسم- سازماندهی تولید سوسیالیستی- هم چنان وظیفه ایست که باید محقق گردد. آیا بدون تلاش های مشترک پرولترهای چند کشور پیشرفته، این وظیفه می تواند محقق شود و آیا می توان به پیروزی نهایی

سوسیالیسم دست یافت؟ خیر، نمی توان. برای سرنگونی بورژوازی، تلاش های یک کشور کفایت و این چیز نیست که تاریخ انقلاب ما اثبات می کند. برای پیروزی نهایی سوسیالیسم، برای سازماندهی تولید سوسیالیستی، تلاش های یک کشور، به ویژه یک کشور دهقانی مانند روسیه، ناکافی است؛ به همین خاطر، تلاش های پرولترهای چند کشور پیشرفته لازم و ضروری است" (۱)

اما سپس او در کتاب "درباره مسائل لنینیسم"، بخش ششم (زیر عنوان "مسأله پیروزی سوسیالیسم در یک کشور") همان تزه های پیشین خود را زیرکانه، و البته فرصت طلبانه، به اصطلاح "تعدیل" می کند. او در شروع فصل مذکور می نویسد: "جزوه اصول لنینیسم (مه ۱۹۲۴، چاپ نخست) شامل دو فرمول بندی در مورد مسأله پیروزی سوسیالیسم در یک کشور می شود"، و تز نخست "کاملاً صحیح است و نیاز به شرح ندارد" (۲).

او سپس در اشاره به فرمول بندی دوم، یعنی همان پاراگرافی که ابتدا از جزوه اصول لنینیسم نقل شد، می گوید: "این فرمول بندی دوم علیه اظهارات منتقدین لنینیسم، علیه تروتسکیست ها [...] ایراد شد" و "تا این حد- اما فقط تا این حد- فرمول بندی مزبور در آن مقطع (مه ۱۹۲۴) کفایت می نمود، و بی تردید خدمت معینی انجام می داد" (۳).

او در همین جا می پرسد "ضعف این فرمول بندی چیست؟" و سپس به شکل تحریف آمیزی چنین پاسخ می دهد:

"ضعف این فرمول بندی در آنست که دو مسأله متفاوت را به یک مسأله واحد تبدیل می کند: یعنی مسأله امکان ساختن سوسیالیسم به وسیله تلاش های یک کشور را- که باید به آن پاسخ مثبت داد- با این مسأله در هم می آمیزد که آیا کشوری که در آن دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد می تواند خود را بدون یک انقلاب پیروزمند در شماری از کشورها، تماماً در مقابل مداخله و متعاقباً بازگشت به نظم قدیم تضمین کند یا خیر- که به این پرسش باید پاسخ منفی داد" (۴).





ولی نهایتاً استالین در نوامبر ۱۹۲۶ قاطعانه اعلام کرد: "حزب همواره این ایده را که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، به معنای امکان بنا نمودن سوسیالیسم در آن کشور است، و این که آن وظیفه می تواند به وسیله نیروهای یک کشور واحد تکمیل شود، نقطه عزیمت خود قرار می داد" (مندرج در پروادا، ۱۶ نوامبر ۱۹۲۶)<sup>(۷)</sup>

به قول میشل لووی، به راستی که این نمونه بارزی است از خصوصیت بسیار فرصت طلبانه نظریه پردازانهای موجود در آثار استالین: حقیقت یا خطا بر اساس واقعیات تعیین نمی شوند، بلکه همچون وسیله ای در خدمت این امر قرار دارند که تا چه اندازه در مجادلات "کافی" یا "قابل استفاده" هستند. به این ترتیب یک تئوری به این جهت "نادرست" تلقی نمی شود که وضعیت عینی تغییر کرده یا بهتر درک می شود، بلکه به این جهت که نیازهای مبارزه ایدئولوژیک تغییر نموده اند.<sup>(۸)</sup>

تروتسکی بی جهت نمی گوید که "مبنای تئوری سوسیالیسم در یک کشور، از یک سو به تفسیرهای سفسطه آمیز چند خط جمله از نوشته های لنین، و از سوی دیگر به تفسیر اسکولاستیک از 'قانون توسعه ناموزون'، خلاصه می شود. با تفسیر صحیح از این قانون و نقل قول های مرتبط با آن، ما به نتیجه کاملاً مخالفی رسیدیم، یعنی به همان نتیجه ای که برداشت مارکس، انگلس، لنین و همه ما، من جمله استالین و بوخارین تا سال ۱۹۲۵، بود. توسعه ناموزون و پراکنده سرمایه داری، خصلت ناهمزمان، ناموزون و پراکنده انقلاب سوسیالیستی را موجب می شود، اما وابستگی بسیار شدید کشورهای گوناگون به یک دیگر، نه تنها امکان سیاسی ساختن سوسیالیسم در یک کشور، بلکه حتی امکان اقتصادی آن را نیز از میان می برد"<sup>(۹)</sup>.

#### پیشینه تاریخی بحث و جعلیات استالین

یکی از انتقادات درست تروتسکی به تئوری "سوسیالیسم در یک کشور"، به پیشینه تاریخی این بحث بازمی گشت. او نشان داد که این به اصطلاح تئوری، از ابداعات شخص استالین (در سال ۱۹۲۴) بوده و ضمناً در تقابل مستقیم با مفهوم انقلاب نزد لنین و بلشویک ها قرار داشته است.

و ادامه می دهد که "من بر این اساس به تعدیل و اصلاح این فرمول بندی، در جزوه خود با نام **انقلاب اکتبر و تاکتیک های کمونیست های روسیه** (دسامبر ۱۹۲۴) پرداختم". نتیجه این اصلاح و تعدیل (بخوانید تحریف) این بود که پاراگراف اول در "**اصول لنینیسم**" این بار این گونه عنوان شد:

"اما سرنگونی قدرت بورژوازی و استقرار قدرت پرولتاریا در یک کشور، به آن معنا نیست که پیروزی کامل سوسیالیسم تضمین شده. پرولتاریای کشور پیروز، پس از تثبیت قدرت خود و در نتیجه رهبری کردن دهقانان، می تواند و باید جامعه سوسیالیستی را بنا کند. اما آیا این بدان معناست که می توان از این طریق به پیروزی کامل و نهایی سوسیالیسم دست یافت؟ یعنی آیا این بدان معناست که با [اتکا به] نیروهای تنها یک کشور واحد می توان نهایتاً سوسیالیسم را تثبیت و آن کشور را به طور کامل در مقابل مداخله و متعاقباً بازگشت [به نظم قدیم] تضمین کرد؟ خیر، این بدان معنا نیست. برای این امر، به پیروزی انقلاب در دست کم چند کشور نیاز است. به همین دلیل، توسعه و حمایت انقلاب در سایر کشورها، یک وظیفه حیاتی پیش روی انقلاب پیروزمند است."<sup>(۵)</sup>

استالین به شیوه تحریف آمیزی مساله را به دو بخش، یعنی "امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور" و "پیروزی نهایی سوسیالیسم به وسیله تلاش های مشترک پرولتاریا در چند کشور اروپایی" تفکیک کرد و آن را به لنین ارتباط داد. تروتسکی به درستی جعلی و دروغین بودن اساس چنین بحثی را به لحاظ تاریخی نشان داد (به این مورد بازخواهم گشت). با این حال، استالین هنوز در این مقطع هم مجبور بود تا اعلام کند:

"نیاز به گفتن ندارد که برای پیروزی کامل سوسیالیسم، برای تضمین کامل عدم بازگشت به نظم قدیم، تلاش های متحدانه پرولترهای چند کشور ضروری است. نیاز به گفتن ندارد که بدون حمایت پرولتاریای اروپا از انقلاب ما، پرولتاریای روسیه قادر نمی بود تا در مقابل یورش و حملات عمومی تاب بیاورد..."<sup>(۶)</sup>



سایر کشورها را به آرمان خود جلب خواهد کرد، به خیزش‌هایی ضدسرمایه‌داری در آن کشورها دامن خواهد زد، و حتی در صورت لزوم با نیروی نظامی علیه طبقات استثمارکننده و دولت‌های آن‌ها وارد عمل خواهد شد.<sup>(۱۱)</sup>

سپس استالین به جوابیه تروتسکی در همان سال، یعنی ۱۹۱۵، مندرج در روزنامه "سخن‌ما" (Nashe Solvo) اشاره می‌کند و با ژستی پیروزمندانه، و البته "ملامکتی"، می‌گوید: "می‌بینید که در آن زمان رفیق لنین از سوی هیچ‌کسی به جز تروتسکی مورد مخالفت قرار نگرفت"، چرا که تروتسکی "به وضوح می‌دانست که لنین در مقاله خود از پیروزی سوسیالیسم و امکان سازماندهی تولید سوسیالیستی در یک کشور صحبت می‌کند"<sup>(۱۲)</sup>

تروتسکی در کتاب "بین الملل سوم پس از لنین" به تفصیل این "اسناد" و "نقل قول"‌های ارائه شده از سوی استالین را مورد بحث قرار می‌دهد. در ارتباط با نقل قول فوق، او می‌نویسد:

"از میان تمام ادبیات پرربار مارکسیستی و گنجینه نوشته‌های لنین، با یک سره نادیده گرفتن همه سخنان، نوشته‌ها و کارکردهای لنین، با نادیده گرفتن برنامه حزب و برنامه سازمان جوانان، و با نادیده گرفتن اعتقاداتی که تمام رهبران حزب بدون استثنا در دوران انقلاب اکتبر [...] اظهار داشتند، با نادیده گرفتن آن چه خود نویسندگان برنامه یعنی استالین و بوخارین تا سال ۱۹۲۴ - و نیز در همین سال - می‌گفتند، دو نقل قول از لنین یکی از مقاله او راجع به ایالات متحده اروپا - نوشته شده در سال ۱۹۱۵ - و دیگری مقاله ناتمامش در مورد تعاون - نوشته شده در سال ۱۹۲۳ که پس از مرگش به چاپ رسید - در دفاع از نگره سوسیالیسم ملی مورد استفاده قرار گرفته است. نگره‌هایی که در اواخر سال ۱۹۲۴ و اوایل سال ۱۹۲۵ به دلیل نیازمندی‌های مبارزه با به اصطلاح "تروتسکیسم" به وجود آمد. هر چیزی که با این دو نقل قول چند خطی در تضاد باشد - یعنی کل مارکسیسم و لنینیسم - یک سره به کنار گذاشته شده است. این دو نقل قول که به گونه‌ای مصنوعی استخراج شده و به شکلی

استالین، به روال همیشه در مقام "توجیه‌گیری"، چنین ادعا کرد:

"من تصریح می‌کنم که مساله بناکردن ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور، نخست از سوی لنین در اوایل سال ۱۹۱۵ مطرح شد. من تصریح می‌کنم که در آن زمان، هیچ‌کسی به جز تروتسکی به مخالفت با لنین برخاست. من تصریح می‌کنم که از آن زمان، یعنی ۱۹۱۵، مساله بناکردن ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور به کرات در مطبوعات ما و حزب ما مورد بحث قرار گرفت" (هفتمین پلنوم سراسری کمیته اجرایی بین الملل کمونیست، ۱۹۲۶)<sup>(۱۰)</sup>

در همین نوشته استالین برای حمایت از موضع خود، تعدادی نقل قول را از لنین به ترتیب تاریخ مطرح کرده است که در آن‌ها لنین از "امکان" ساخت سوسیالیسم در یک کشور صحبت به میان آورده و به علاوه توضیح داده که چگونه در برخی مواقع، تروتسکی به مخالفت با او پرداخته است (تو گویی مخالفت و نقد، در اندیشه استالین "جرم" و "معصیت" محسوب می‌شده است).

در این جا استالین به حدودا پنج "نقل قول" چنگ می‌زند تا موضع خود را اثبات کند. نخستین مورد آن - که در این جا به ذکر همین یک مورد اکتفا خواهیم کرد - مقاله‌ای است از لنین در سال ۱۹۱۵ پیرامون "شعار ایالات متحده اروپا" در ارگان مرکزی بلشویک‌ها (سوسیال دموکرات). لنین می‌نویسد:

"شعار ایالات متحده جهان، به مثابه یک شعار مجزا، به زحمت می‌تواند شعار درستی باشد؛ نخست به این دلیل که با سوسیالیسم ادغام می‌شود، و دوم آن که ممکن است به برداشتی نادرست مبنی بر عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد [...] منجر شود. توسعه ناموزون اقتصادی و سیاسی، قانون مطلق سرمایه‌داریست. از این همه نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در چند یا حتی یک کشور سرمایه‌داری مجزا ممکن است. پرولتاریای پیروزمند آن کشور، پس از خلع ید از سرمایه‌داران و سازماندهی تولید سوسیالیستی خود [در وطن]، بر ضد باقی جهان، جهان سرمایه‌داری، بپاخواهد خاست، طبقات تحت ستم در

مداخله جهانی ابتدا ناچار شد "تولید سوسیالیستی را در وطن سازمان دهد" یا به سخن دیگر شرکت هایی از نوع "تماما سوسیالیستی" به وجود آورد. بر این پایه مقصود لنین از پیروزی سوسیالیسم در یک کشور خیال پردازی جامعه سوسیالیستی خودبسنده در یک کشور - آن هم یک کشور واپس مانده - نبود" (۱۵)

تروتسکی در همین کتاب خود به استدلالات و نقل قول های دیگری که از سوی استالین ارائه شده بود، به تفصیل پاسخ می دهد که در این جا از ذکر آن ها خودداری می کنم.

#### نتایج و پیامدهای مخرب تئوری "سوسیالیسم در یک کشور"

از این به اصطلاح تئوری "سوسیالیسم در یک کشور"، بلافاصله دو آموزه سیاسی مهم استالینیستی منتج شد: نخست، جنبش کارگری - که تمرکز خود را به بناکردن ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، مثلا اتحاد شوروی، معطوف کرده است - می بایستی در هر زمان، خود را با هر آن چه که به نفع این "تمرکز" است، انطباق و وفق دهد. به همین خاطرست که ما می بینیم استالینیست ها همیشه به قول تروتسکی، "دچار یک رشته چپ و راست رفتن های متناقض بوده اند" (۱۶): از تقابل با امپریالیسم تا سازش و مامشات با آن، از حمایت ظاهری از مبارزه طبقه کارگر تا خیانت کاملا آشکار به آن ها (به موارد آن اشاره خواهیم کرد). به طور خلاصه، نتیجه بلاواسطه این آموزه آنست که توسعه اقتصادی یک کشور، پیش از هر چیز و مقدم بر سیاست بین المللی انقلاب (یعنی همان چشم انداز بلشویک ها) قرار می گیرد. دومین آموزه، "مرحله بندی" انقلاب است. یعنی این که "انقلاب ملی - دموکراتیک" الزاماً می باید پیش از وقوع انقلاب سوسیالیستی تکمیل شود. دقیقاً به خاطر همین تئوری می بینیم که چگونه استالینیست ها به "بورژوازی ملی"، خصلت و نقش انقلابی تقدیم کرده اند (به علاوه شما این پرسش بسیار بجا را مطرح کرده اید که چگونه برخی گروه های "تروتسکیست" به دام دفاع از کسانی مانند نصرالله و غیره افتاده اند که سعی خواهیم در بحث های

افراطی و دغل کارانه مورد سوء تفسیر قرار گرفته است، به مثابه پایه های یک نظریه تجدیدنظر طلبی ناب که برآیندهای سیاسی آن حد و مرزی نمی شناسد، مورد استفاده قرار گرفته اند. ما در این جا شاهد تلاشی هستیم - با شیوه های مکتب گرایانه و سفسطه جویانه - برای پیوند دادن درخت مارکسیسم با شاخه ای که یک سره با مارکسیسم بیگانه است، شاخه ای که اگر پیوند بگیرد به ناچار تمام درخت را مسموم می سارد و از میان خواهد برد." (۱۳)

تروتسکی در مورد ادعای مشخص استالین مبنی بر این که "مساله بناکردن ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور، نخست از سوی لنین در اوایل سال ۱۹۱۵ مطرح شده است"، می نویسد:

"پس در این جا پذیرفته شده است که تا پیش از سال ۱۹۱۵، هرگز از مساله سوسیالیسم در یک کشور یادی نشده بود. بنابراین استالین و بوخارین جرات نمی کنند همه سنت های مارکسیسم و حزب در مورد خصلت جهانی انقلاب پرولتاریایی را به زیر پا بگذارند. این نکته را به خاطر داشته باشیم. بگذارید اما ببینیم لنین "برای اولین بار" در سال ۱۹۱۵ چه چیزی را در تضاد با آن چه که مارکس، انگلس و خود او پیش از این گفته بودند، مطرح ساخت." (۱۴)

تروتسکی در این جا با اشاره به نقل قولی که استالین از مقاله لنین با عنوان "شعار ایالات متحده اروپا" می آورد، می نویسد:

"مقصود لنین از این همه چه بود؟ تنها این که پیروزی سوسیالیسم، به معنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، ابتدا در یک کشور امکان دارد و این کشور به همین دلیل در برابر جهان سرمایه داری قرار خواهد گرفت. دولت کارگری سوای آن که بتواند در برابر حملات پایداری کند و به تهاجم انقلابی دست بزند، ابتدا ناچار است "تولید سوسیالیستی را در وطن سازمان دهد"، یعنی باید اداره کارخانه هایی را که از سرمایه داران گرفته شده اند، سازمان دهد؛ همین و بس. این "پیروزی سوسیالیسم" به همان گونه ای که دیدیم ابتدا در روسیه به دست آمد و نخستین دولت کارگری برای دفاع از خود در برابر



بعدی در پیوند با همین موضوع علت آن را توضیح دهد). (دهم).

پیامد این "تئوری های" ناب، چیزی جز شکست جنبش چپ در جهان و خیانت آشکار به طبقه کارگر جهانی نبوده است. به عنوان نمونه، مورد اندونزی در سال ۱۹۶۵ یکی از واضح ترین و درعین حال دردآوردن ترین نمونه هایست که ورشکستگی و خیانت های تز "انقلاب دو مرحله ای" را نشان می دهد. با افزایش تنش ها میان کارگران و دهقانان، و آغاز خیزش هایی توده ای علیه رژیم ضعیف سوکارنو، خط مشی رهبری استالینیست در پکن، در بین توده های مردم و سازمان توده ای آن ها- یعنی حزب کمونیست اندونزی (PKI)- این بود که آن ها باید با "بورژوازی ملی" و مترقی خود وارد یک جبهه شوند. نتیجه این بود که در ماه اکتبر، قریب به یک میلیون نفر از کارگران و دهقانان، طی کودتایی که به وسیله ژنرال سوهارتو و با برنامه ریزی سازمان سی. آی. ای انجام شد، قتل عام شدند. کودتایی که هرچند سوکارنو را کنار زد، اما جنبش کارگری را در هم شکست و به روی کار آمدن دیکتاتوری نظامی وحشی سوهارتو منجر شد.

همین تئوری "انقلاب دو مرحله ای"، استالینیست ها را به شرکت در "جبهه خلقی"، همراه با عناصر به اصطلاح "مترقی" بورژوازی، برای "پیشبرد" مرحله و فاز اول انقلاب تشویق کرده و به از میان رفتن بسیاری از نیروهای صادق و مبارز منجر شده است. به عنوان مثال، همین تئوری بود که منجر شد "حزب کمونیست امریکا"، به عنوان یک حزب استالینیست، طی دهه ۱۹۳۰ به دفاع از پرزیدنت روزولت پردازد و منطقاً امروز هم از کاندیداهای "مترقی" حزب دموکرات حمایت کند. همچنین در ایران سیاست های حزب توده نسبت به قوام السلطنه، سپس نسبت به دکتر مصدق و در نهایت همکاری حزب توده و جناح "اکثریت" فدائیان با رژیم خمینی و غیره، همه ریشه در این نظریات انحرافی داشته و از علل اصلی شکست انقلاب ایران، بوده اند.

با این حال تروتسکی در مقاله "استالینیسم و بلشویسم" (۱۹۳۷) به درستی می نویسد که:

"تجربه استالینیسم، نه تنها اصول مارکسیسم را تکذیب نمی کند، بلکه آن را به طریقی معکوس تایید می نماید. مکتب انقلابی که اتخاذ مواضع صحیح، در تمام موقعیت ها و استفاده فعال از آن را به پرولتاریا می آموزد، واضح است که حامل ضمانت پیروزی نیست. لیکن پیروزی را نبایستی به عنوان یک رویداد منفرد در نظر گرفت. باید آن را محتوای دورنمای یک عصر تاریخی دید. نخستین دولت کارگری- برپایه یک اقتصاد متزلزل و در محاصره امپریالیسم- به ژاندارمری استالینیسم بدل گشت. ولی بلشویسم راستین، مبارزه مرگ و زندگی را علیه این ژاندارمری بسیج کرد" (۱۷)

### تروتسکی و انقلاب مداوم

طی چند سال منتهی به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، هنوز بحث های سرزنده و پویایی میان گرایشات مختلف جنبش کارگری روسیه بر سر "خصلت" انقلاب و رابطه بین طبقات در این انقلاب، جریان داشت.

تئوری "انقلاب مداوم" تروتسکی نیز نخست در سال ۱۹۰۴ توسعه پیدا کرد. انقلاب مداوم، ضمن آن که می پذیرفت وظایف عینی پیش روی کارگران روسیه، وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک است، اما با این حال توضیح می داد که چگونه در یک کشور عقب مانده در عصر امپریالیسم، "بورژوازی ملی" به طور لاینفکی به بقایای فنودالیسم از یک سو و به سرمایه امپریالیستی از سوی دیگر گرده خورده است و در نتیجه اکیدا قادر نیست که وظایف تاریخی خود را به انجام برساند.

گنبدگی لیبرال های بورژوا و نقش ضد انقلابی آن ها در انقلاب بورژوا-دموکراتیک، چیزی بود که پیش از این هم مورد توجه مارکس و انگلس قرار داشت. مارکس در مقاله خود زیر عنوان "بورژوازی و ضد انقلاب" (دسامبر ۱۸۴۸) می نویسد:

"بورژوازی آلمان، آن چنان بی رمق، بزدلانه و آهسته توسعه یافته است که در لحظه هراسناک رویارویی با فنودالیسم و استبداد مطلقه، خود را به طرز مهیبی با پرولتاریا و تمامی بخش های اجتماع شهری وابسته به عقاید و منافع پرولتاریا، رو به رو می دید. بورژوازی با

"این حزب به اتفاق آن‌ها علیه جناحی که سرنگونی‌اش را خواستارند، مبارزه می‌کند. ولی، هر زمان که دموکرات‌های خرده بورژوا به سمت تثبیت وضع خود روند، حزب کارگران علیه آنان بر خواهد خاست." (۲۰)

اما همین موضع در طول تقریباً دو سال بعد دستخوش تغییر می‌شود و جای خود را به استقلال طبقاتی می‌دهد. به همین جهت انگلس در بخشی از اثر خود با نام "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان" (۱۸۵۱-۱۸۵۲) می‌نویسد:

"موفقیت حزب پرولتری یا واقعا انقلابی در بیرون کشاندن توده کارگران از زیر نفوذ دموکرات‌ها [...] تنها به صورت بسیار تدریجی صورت پذیرفت. اما در زمان مناسب، تردید و ضعف و بزدلی رهبران دموکرات کار را یکسره کرد، و شاید اکنون بتوان گفت که یکی از نتایج عمده تشنج‌های سال گذشته، اینست که طبقه کارگر هر جا به صورت چیزی شبیه به توده‌های عظیم متمرکز باشد، کاملاً از بند نفوذ دموکرات‌هایی که آنان را در طول سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ به سمت اشتباهات و مصایبی بی‌پایان کشاندند، رهاست." (۲۱)

این همان درسی است که لنین در جزوه "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" (۱۹۰۵) به این شکل بازگو می‌کند:

"یک سوسیال دموکرات هرگز برای لحظه‌ای هم نباید فراموش کند که پرولتاریا برای دستیابی به سوسیالیسم، ناگزیر علیه حتی دموکرات‌ترین و جمهوری خواه‌ترین بورژوازی و خرده بورژوازی هم به مبارزه طبقاتی دست خواهد زد. از این‌جا نتیجه می‌شود که سوسیال دموکراسی باید حتماً و بی‌چون و چرا، حزبی جداگانه، مستقل و صریحاً طبقاتی باشد." (۲۲)

همان موقعیتی که مارکس و انگلس از آن صحبت می‌کردند، در دوره کنونی نیز به وضوح قابل مشاهده است. "بورژوازی ملی" در کشورهای مستعمره بسیار دیر پا به عرصه تاریخ گذاشت؛ یعنی زمانی که جهان پیش از این به وسیله شمار معدودی از قدرت‌های امپریالیستی تقسیم شده بود. به همین دلیل، بورژوازی ملی قادر نبود تا نقشی مترقی ایفا کند و در حقیقت تماماً به عنوان زانده

داشتن این طبقه در پشت سر خود، در مقابل خویش دشمنی تمام اروپا را می‌دید. بورژوازی پروس، برخلاف بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹، طبقه‌ای نبود که نماینده کل اجتماع جدید در برابر سلطنت و اشرافیت- یعنی این نمایندگان اجتماع قدیم- باشد. بورژوازی به سطح نوعی طبقه حقوقی تنزل کرده و به همان وضوح از مردم متمایز گردیده بود که از سلطنت، مشتاق به تقابل با هر دو دشمن، نامصمم علیه هر یک از آن‌ها، زیرا که همیشه این دو را یا در پیش و یا در پشت خود می‌دید؛ متمایل به خیانت به مردم و سازش با نماینده تاجدار اجتماع قدیم از آغاز، زیرا که خود را متعلق به اجتماع قدیم می‌دید؛ یک اجتماع جدید را علیه اجتماعی قدیمی نمایندگی نمی‌کرد، بلکه تجدید منافع خودش بود در داخل اجتماعی کهنه؛ پشت فرمان یک انقلاب نشسته بود، نه به خاطر آن که مردم در پشت سر آن قرار داشتند، بلکه بدان جهت که مردم آن را به جلو می‌رانند. در رأس یک جنبش بود، نه بدان سبب که پیشگام عصر اجتماعی جدید بود، بلکه فقط بدان جهت که بدبختی قدیمی را نمایند" (۱۸)

مارکس توضیح می‌دهد که بورژوازی نه در نتیجه تلاش‌های انقلابی خود، بلکه به دنبال جنبشی توده‌ای که در آن هیچ‌گونه نقشی ایفا نمی‌کرد، به قدرت رسید:

"بورژوازی پروس به رأس قدرت دولتی پرتاب شد، اما نه آن‌طور که می‌خواست از طریق معامله صلح آمیز با سلطنت، بلکه از طریق یک انقلاب" (۱۹)

مارکس و انگلس در دوره انقلاب بورژوا-دموکراتیک در اروپا، بی‌رحمانه به افشای نقش بزدلانه و ضد انقلابی بورژوازی پرداختند. اما در همین دوره، آن‌ها بیش از پیش نیز به نیاز طبقه کارگر برای اتخاذ و حفظ یک سیاست استقلال کامل طبقاتی- نه فقط از لیبرال‌های بورژوا، بلکه هم چنین از دموکرات‌های همیشه مردد خرده بورژوا- پی بردند.

مارکس و انگلس ابتدا موضع خود را نسبت به رابطه میان حزب انقلابی کارگران و دموکرات‌های خرده بورژوا در "خطابیه به اتحادیه‌های کمونیست‌ها" (لندن، ۱۸۵۰) چنین اعلام کرده بودند:

در نیامده است، تا زمانی که همکاری میان پرولتاریا- نه در یک کشور، بلکه در تمامی کشورهای اصلی جهان- چنان رشد یافته باشد که رقابت میان آن ها پایان پذیرد؛ تا زمانی که دست‌کم کلیه نیروهای مولده اصلی در دست کارگران متمرکز نگردیده است، بی وقفه و پیگیرانه ادامه دهیم. مساله برای ما، صرفاً تغییر شکل مالکیت خصوصی، تخفیف تضادهای طبقاتی و التیام جامعه کنونی نیست، بلکه از بین بردن مالکیت خصوصی، محور طبقات و بنیان گذاری یک جامعه نوین است" (تاکید از من است) (۲۳)

تئوری انقلاب مداوم، کامل ترین پاسخ به مواضع رفرمیستی و مماشات جوشایانه جناح راست جنبش کارگری روسیه- یعنی منشویک ها- بود. تئوری انقلاب دومرحله ای از سوی منشویک ها و به عنوان چشم انداز آن ها نسبت به انقلاب آتی روسیه توسعه پیدا کرد. این تئوری اساساً می گوید: از آن جایی که وظایف انقلاب، همان وظایف و تکالیف انقلاب بورژوا-دموکراتیک است، رهبری انقلاب نیز الزاماً باید به دست بورژوازی ملی و دموکراتیک باشد. در مورد این بخش، لنین با تروتسکی توافق داشت که لیبرال های روسیه قادر به انجام انقلاب بورژوا-دموکراتیک نیستند و این وظیفه تنها می تواند به وسیله پرولتاریا در اتحاد با دهقانان فقیر انجام گردد. لنین با دنباله روی از مارکس- که "حزب دموکرات" بورژوایی را "به مراتب خطرناک تر از لیبرال های سابق برای کارگران" توصیف کرده بود- توضیح داد که بورژوازی روسیه فرسنگ ها از متحد بودن با کارگران فاصله دارد و ناگزیر در جبهه ضد انقلاب قرار خواهد گرفت. به همین جهت لنین در سال ۱۹۰۵، نوشت:

بورژوازی، به طور کلی، به محض آن که منافع خودخواهانه و محدودش برآورده گردد، و به محض آن که از دموکراسی همیشگی اش "رم کند" (و هم اکنون هم در حال "رمیدن" است!)، ناگزیر به سوی ضدانقلاب، به سوی حکومت مطلقه روی خواهد آورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد. (۲۴)

قدرت های استعماری سابق به دنیا آمد. بورژوازی ضعیف، ارتجاعی و منحط در کشورهای افریقا، آسیا و امریکای لاتین، برای پیش راندن جامعه، شدیداً به سرمایه خارجی و امپریالیسم وابستگی دارد. بورژوازی ملی از طریق هزاران رشته، نه فقط با سرمایه خارجی، بلکه همچنین با طبقات ملاک و زمینداران بزرگ ارتباط دارد و با همین طبقه است که یک بلوک ارتجاعی و سنگری علیه هرگونه ترقی و پیشرفت را تشکیل می دهد. تنها پرولتاریا، در اتحاد با فقرای شهری و دهقانان فقیر، است که می تواند مشکلات جامعه را از طریق به دست گرفتن قدرت، خلع ید از امپریالیست ها و بورژوازی، و آغاز کردن گذار جامعه بر مبنای خطوط سوسیالیستی، حل کند.

پرولتاریا، با قرار گرفتن در رأس جامعه و هدایت کردن اقشار تحت ستم آن (از جمله خرده بورژوازی شهری) می تواند قدرت را به دست بیاورد و وظایف به تعویق افتاده انقلاب بورژوا-دموکراتیک را (به ویژه اصلاحات ارضی، ایجاد اتحاد و رهایی از سلطه خارجی) به انجام برساند. با این حال، پرولتاریا پس از کسب قدرت نباید در این جا متوقف شود، بلکه در عوض باید آغاز به اجرا و تکمیل اقدامات سوسیالیستی، مانند سلب مالکیت از سرمایه داران، ملی سازی تحت نظارت دموکراتیک کارگران، کنترل کارخانجات و غیره، نماید. از آن جا که این وظایف نمی تواند تنها در یک کشور واحد- به خصوص در یک کشور عقب مانده- حل گردد، حرکت به سوی انجام وظایف سوسیالیستی خود آغاز انقلاب جهانی خواهد بود. بنابراین، انقلاب به دو معنا "مداوم" و "پیگیر" است: نخست آن که از وظایف بورژوا-دموکراتیک آغاز و همراه با وظایف سوسیالیستی تداوم پیدا می کند؛ و دوم این که از یک کشور آغاز می شود و در سطح بین المللی ادامه می یابد. این درس بزرگ است که مارکس و انگلس نیز بیش از نیم قرن قبل از آغاز تدوین "تئوری انقلاب مداوم" از سوی تروتسکی، کسب و اعلام کردند:

"منافع و وظیفه ما ایجاب می کند که انقلاب را تا زمانی که تمامی طبقات کموبیش ممتلک از دایره قدرت خارج نگردیده و قدرت دولتی هنوز به تسخیر پرولتاریا



بخش این وظیفه فوق‌العاده عالی را اجرا خواهیم کرد و کدام بخش از پیروزی‌هایمان را برای خود تحکیم خواهیم نمود." (۲۱)

و ادامه می‌دهد:

"ولی برای آن که فتوحات انقلاب بورژوا-دموکراتیک را برای خلق‌های روسیه تحکیم کنیم، می‌بایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسائل مربوط به انقلاب بورژوا-دموکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و بمثابة "محصول فرعی" کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی-پرولتاری خودمان حل می‌کردیم. [...] ما می‌گفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا-دموکراتیک، محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است."

صحت تئوری انقلاب مداوم را خود انقلاب پیروزمند اکتبر ۱۹۱۷ تأیید کرد. در واقع همان‌طور که تروتسکی در سال ۱۹۰۴ پیش‌بینی کرده بود، طبقه کارگر روسیه پیش از کارگران غرب قدرت را به دست گرفت. آن‌ها تمامی وظایف و تکالیف انقلاب بورژوا-دموکراتیک را به انجام رساندند و بلافاصله ملی‌سازی صنایع و انجام وظایف انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار دادند. در این فاصله، بورژوازی نقشی آشکارا ضد انقلابی ایفا کرد و این پرولتاریا، در اتحاد با دهقانان، بود که آنان را شکست داد. سپس بلشویک‌ها طی فراخوانی انقلابی خطاب به کارگران جهان، آنان را به درس‌گیری و پیگیری راه این انقلاب تشویق نمودند. لنین به خوبی می‌دانست که بدون پیروزی انقلاب در کشورهای پشرفته سرمایه‌داری، به خصوص آلمان، انقلاب در کشوری عقب‌مانده همچون روسیه قادر نخواهد بود تا به صورت منزوی، به بقای خود ادامه دهد. متعاقباً رویدادهای بعدی نشان داد که این تحلیل مطلقاً صحیح بوده است. تأسیس **بین‌الملل سوم** (کمینترن)، به مثابه حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی، نمود بارز عینی یک چنین چشم‌اندازی بود.

چنان‌چه بین‌الملل سوم قویاً بر سر مواضع لنین و تروتسکی باقی می‌ماند، در آن صورت پیروزی انقلاب جهانی تاکنون تضمین شده بود. اما متأسفانه سال‌های

اما کدام طبقه، از نظر لنین، قرار بود که این انقلاب بورژوا-دموکراتیک را رهبری کند؟ او پاسخ می‌دهد:

می‌ماند "مردم"، یعنی پرولتاریا و دهقانان. پرولتاریا تنها طبقه ایست که قادرست با اطمینان تا هدف نهایی پیش‌رود، زیرا راهی را که در پیش دارد، به مراتب از انقلاب دموکراتیک فراتر می‌رود. از این‌روست که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری، در صفوف مقدم بیکار می‌کند و آن نصایح ابلهانه و بی‌ارزشی را که می‌گوید باید مراقب بود تا بورژوازی را رَم نداد، با تحقیر تمام رد می‌کند. (۲۵)

در تمامی سخنرانی‌ها و نوشته‌های لنین، نقش ضدانقلابی لیبرال‌های بورژوا-دموکرات، بارها و بارها مورد تأکید قرار می‌گیرد. با این حال تا سال ۱۹۱۷ او اعتقاد نداشت که کارگران روسیه تا قبل از انقلاب سوسیالیستی در غرب، قدرت را خواهند گرفت (یعنی همان چشم‌اندازی که فقط تروتسکی تا پیش از سال ۱۹۱۷ مورد دفاع قرار داده بود و نهایتاً به طور کل در همان سال کلاً در تزه‌های آوریل لنین لحاظ شد).

به همین خاطرست که لنین در مقاله بسیار قابل‌تأملی به مناسبت "چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر" (مندرج در روزنامه "پراودا"، شماره ۲۳۴، مورخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۲۱) چنین می‌نویسد:

"هم‌آنازیست‌ها و هم‌دمکرات‌های خرده‌بورژوا (یعنی منشویک‌ها و اس‌آرها، که نمایندگان روسی این تیپ اجتماعی بین‌المللی هستند) به میزان فوق‌العاده زیادی مطالب در هم‌برهم درباره رابطه بین انقلاب بورژوا-دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی (یعنی پرولتری) می‌گفتند و می‌گویند. طی این چهار سال صحت استنباط ما از مارکسیسم در این باره و صحت حساب ما در مورد تجربه انقلاب‌های گذشته کاملاً تأیید گردید. ما انقلاب بورژوا-دموکراتیک را بهتر از هر کس دیگر به فرجام خود رساندیم. ما با آگاهی کامل، استوار و بلاانحراف بسوی انقلاب سوسیالیستی پیش می‌رویم و می‌دانیم که این انقلاب را دیوار چین از انقلاب بورژوا-دموکراتیک جدا نمی‌کند، می‌دانیم فقط مبارزه معین خواهد کرد که تا چه حد موفق خواهیم شد (آخر الامر) به پیش‌برویم و کدام



54 → (9) L. Trotsky, "The Third International After Lenin", Section 1, Part 3:

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1928/3rd/ti03.htm>

(10) J. V. Stalin, "The Seventh Enlarged Plenum of the E.C.C.I.", in Stalin Works, Vol. 9, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p.31

<http://www.marx2mao.com/PDFs/StWorks9.pdf>

(11) Ibid, p.31

(12) Ibid, p.33

(۱۳) ل. تروتسکی، "بین الملل سوم پس از لنین"، نشر کارگری سوسیالیستی، صص. ۶۸ و ۶۹

<http://nashr.de/1/trot/Bey3/0.pdf>

(۱۴) همان، ص. ۶۹

(۱۵) همان، ص. ۷۰

(16) L. Trotsky, "The Revolution Betrayed", Chap.5, "Why Stalin Triumphed":

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1936/revbet/ch05.htm>

(۱۷) ل. تروتسکی، "استالینسم و بلشویسم"، نشر کارگری سوسیالیستی، ص. ۲۰

<http://nashr.de/1/trot/stlin/0.pdf>

(18) K. Marx, "The Bourgeoisie and the Counter-Revolution" (Dec. 1848), Neue Rheinische Zeitung:

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1848/12/15.htm>

سازندگی کمینترن، با ضد انقلاب استالینیستی در روسیه همراه بود. ضدانقلابی که پس از به دست گرفتن کنترل در اتحاد شوروی، از طریق تئوری های محافظه کارانه و ارتجاعی مانند "سوسیالیسم در یک کشور" و "اتحاد احزاب کمونیست با بورژوازی ملی و مترقی کشور خود"، تأثیرات مخربی را بر احزاب کمونیستی سراسر جهان برجای گذاشت.

منابع:

(1) J. V. Stalin, "Concerning Questions of Leninism", Part VI, in Stalin Works, Vol. 8, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 65

<http://www.marx2mao.com/PDFs/StWorks8.pdf>

(2) Ibid, pp. 64-65

(3) Ibid, p. 66

(4) Ibid, p. 66

(5) J. V. Stalin, "Foundations of Leninism", Part III, in Stalin Works, Vol. 6, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 111

<http://www.marx2mao.com/PDFs/StWorks6.pdf>

(6) J. V. Stalin, "October Revolution and the Tactics of Russian Communists", in Stalin Works, Vol. 6, Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1954, p. 391

(7) L. Trotsky, "The Third International After Lenin", Section 1, Part 2:

[www.marxists.org/archive/trotsky/1928/3rd/ti02.htm](http://www.marxists.org/archive/trotsky/1928/3rd/ti02.htm)

(8)

<http://www.nashrebidar.com/sysialism/ketabha/osy..14enteqha%20be/pedayesch.htm>







## بحران مائونیسم در چین

**میلیتانت:** مقاله زیر نخست در نشریه «کندوکاو» منتشر شد (آغاز کار این نشریه به آذرماه ۱۳۵۳ باز می‌گردد) و اکنون، به دنبال بحث‌هایی که پیرامون مائونیسم در گرفته است، برای اولین بار در نشریه میلیتانت مورد بازانتشار قرار می‌گیرد.

در چند ماه گذشته، چین شاهد مهم‌ترین رویدادهای سیاسی خود پس از انقلاب فرهنگی ۶۶-۶۸ بوده است. مرگ مائو تسه دون، رهبر انقلاب چین که در طی سال‌های پیش و پس از انقلاب نقشی کلیدی در صحنه سیاسی این کشور ایفا کرده است، بی‌گمان واقعه بزرگی در تاریخ انقلاب چین به شمار می‌آید. هنوز چند هفته‌ای پیش از مراسم سوگواری او نگذشته بود که خبر دستگیری "باند چهار نفره شانگهای" - چیانگ چینگ، همسر مائو، و سه تن دیگر از رهبران جناح به اصطلاح "رادیکال"<sup>۱۹</sup> - به جرم‌های گوناگونی نظیر خیانت به کشور، پیروی از راه کاپیتالیستی و تمایل به سازش با "سوسیال امپریالیسم" شوروی، محافل سیاسی بورژوازی غربی و نیروهای مترقی سیاسی را به حیرت واداشت. از این‌ها گذشته، قراردادهای بزرگ اقتصادی متعددی بین چین و کشورهای سرمایه‌داری در همین هنگام به امضا رسیده است. سخنگویان و نشریات گرایش‌های رنگارنگ سیاسی، هرکدام بنا به فهم خود از جریان‌های حاضر در چین این اتفاقات را تحلیل کرده‌اند. به طور کلی تصفیه رهبران جناح "رادیکال" و از این رو تحکیم موقعیت جناح دیگر، به اصطلاح "میانه رو‌ها"، با استقبال عمومی بورژوازی بین‌المللی رو به رو شد؛ زیرا که از نقطه نظر آنان این تغییر توازن قوا در رهبری دولت چین، به اغتشاشات مزمین سال‌های پس از انقلاب پایان خواهد داد، از تکرار کشمکش‌های انقلاب

<sup>۱۹</sup> در این مقاله استعمال القاب "رادیکال" و "میانه رو" تنها برای مشخص کردن دو جناح موجود در رهبری دولت چین صورت گرفته است و نه برای توصیف سیاسی خط مشی آنان. در مقاله سعی خواهد شد ماهیت سیاسی این دو جناح روشن گردد.

برای ترجمه فارسی این اثر می‌توانید به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.k-en.com/bz/bz.html>

(19) Ibid

(20) K. Marx, F. Engels, "Address to the Central Committee of the Communist League" (1850):

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1847/communist-league/1850-ad1.htm>

(21) F. Engels, "Revolution and Counter-Revolution in Germany" (1851-52), Chap. VI, p. 24:

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/download/pdf/revolution-counterrevolution-germany.pdf>

(22) V.I. Lenin, "Two Tactics of Social Democracy in the Democratic Revolution" (1905), chap. 10:

<http://marxists.catbull.com/archive/lenin/works/1905/tactics/ch10.htm>

(23) <http://militaant.cloudaccess.net/2011-06-13-14-54-34/246-2011-11-01-12-02-56.html>

(24) V.I. Lenin, "Two Tactics of Social Democracy in the Democratic Revolution" (1905), chap. 12:

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1905/tactics/ch12.htm>

(25) Ibid

(26)

<http://lenin.public-archive.net/fa/L3104fa.html>



56

(Revolution) و سازمان سوندی گروه کمونیستی (FK)، گرایش به سمت احیای کاپیتالیزم، که ناشی از روی کار آمدن رویزیونیست هاست با خلع ید سیاسی رادیکال ها تسریع شده است. سازمان آلمانی "گروه کمونیستی" حتی قاطعانه تر موضع گرفته است: "جزئیات وقایع هر چه باشد، کودتای راسترو ها حول هوا کو-فنگ (Hua Kuo-Feng) عقبگرد شدیدی است برای انقلاب چین و در نتیجه برای انقلاب جهانی. اهمیت تاریخی این عقبگرد دست کم برابر است با سرنوشت شوم بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی" (نقل از "مبارزات کارگران"، ۱۸ اکتبر ۷۶).

ولیکن آن چه این قبیل گروه های پیرو اندیشه مائو مصرانه تاکید می کنند اینست که مائو تسه دون خود هیچ گونه مسئولیتی در روی کار آمدن رویزیونیست ها و "احیای کاپیتالیزم" در چین بر دوش ندارد. گروه های دیگر مائونیستی که تا به حال سعی در پیروی یا توجیه سیاست های داخلی و خارجی حزب کمونیست چین داشته اند، فعلاً در مخصمه دشواری قرار گرفته اند. از طرفی نمی توانند به قدرت رسیدن ناگهانی رویزیونیسم و "احیای سرمایه داری" را در چین اعلام کنند، چرا که تغییر موضع ۱۸۰ درجه یکباره اینان حتی برای صفوف خودشان نیز به این سادگی ها قابل هضم نیست (تا چه برسد برای "خلق ها") و از طرف دیگر تثبیت قدرت میانرو ها در رهبری حزب کمونیست، که تا دیروز به عنوان رویزیونیست ها و سردمداران بورژوازی محسوب می شدند، این سؤال را برای گروه های مذکور مطرح می کنند: شاید به راستی چین هم بمانند شوروی دچار سرنوشت شوم احیای سرمایه داری گردیده است؟ هم از اینروست که این دسته از گروه های مائونیست ترجیح می دهند اجالتاً از اتخاذ موضع در این باره سرباز زنند.

بد نیست این جا نگاهی به نظریات یکی از نشریات مائونیستی وطنی بکنیم. روزنامه آدرخش (شماره سوم- سال اول- مهرماه ۱۳۵۵)، ویژه نامه ای به نقش مائو در طی انقلاب چین اختصاص داده است. در این شماره پس از آن که از نظریات نویسنده درباره نقش خلاق و سازنده مائو در مراحل مختلف انقلاب چین باخبر شدیم، در مورد

فرهنگی جلوگیری خواهد کرد، دوران آرامش و پرنثباتی برای چین به بار آورده و راه را برای تجارت چین با غرب هموار خواهد ساخت.

Gang of Four at trial, 1981.



Yao Wenyuan



Jiang Qing



Zhang Chunqiao



Wang Hongwen

محاکمه باند چهار نفره، ۱۹۸۱

رهبران دولت شوروی پس از ارسال پیام تسلیت به مناسبت مرگ مائو به حزب کمونیست چین همچنان در مورد وقایع اخیر در این کشور سکوت اختیار کرده اند. رهبران شوروی که هم اکنون برای بهبود مناسبات سیاسی خود با دولت یوگسلاوی در تلاش دیپلماتیک به سر می برند، به دقت تحرکات دولت چین را در صحنه سیاست بین المللی زیر نظر دارند تا شاید متعاقب سقوط رادیکال ها، دولت چین در لحظه ای مناسب از "خر شیطان" پایین بیاید و روابط تیره سیاسی دو کشور به تدریج سامان یابد. ولی از همه جالب تر، واکنش متضاد گروه های طرفدار اندیشه مائو تسه دون به وقایع اخیر است. چندی از آن ها که قبلاً هم نظر خوشی نسبت به سیاست خارجی چین و تحولات داخل حزب کمونیست پس از انقلاب فرهنگی نشان نمی دادند، تصفیه رهبران رادیکال ها را نقطه عطفی در تاریخ انقلاب چین ارزیابی کردند. مثلاً به زعم دو سازمان فرانسوی (سازمان کمونیستی کارگران و دهقانان چپ) و رولوسیون



سیاسی، سازمانی ضد انقلاب را در حزب و دولت، در فرهنگ و تولید در هم کوفت. آیا بورژوازی برای همیشه سرکوب گردید؟" جواب آذرخش منفی است، زیرا که "سوسیالیسم یک دوران تاریخی طولانی مملو از مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی است". یعنی اگرچه کاربرد اندیشه مائو تسه دون، بورژوازی را در هم کوفته، ولی هنوز ممکن است بورژوازی پیروز از آب درآید. برای خواننده واضح می شود که هدف نویسنده از این پاره سرایی ها تنها تیره کردن مائو و اندیشه مائو تسه دون در شرایط احتمالی "احیای کاپیتالیسم" است. ما فرض می کنیم که هم اکنون پس از تصفیه رادیکال ها برای نویسنده، این احتمال به واقعیت تبدیل شده است و او من بعد شعار "زنده باد حزب کبیر کمونیست چین" را علم نخواهد کرد، چه در غیر این صورت در واقع شعارش "زنده باد رویزیونزم چین" خواهد گشت. حال آذرخش باید این مطلب را توضیح دهد: چه طور است که اندیشه مائو تسه دون، این "تکامل مارکسیسم-لنینیسم در زمینه انقلابات آزادی بخش"، این "تکامل ایده های مارکسیسم-لنینیسم در زمینه انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا، فرهنگ و ایدئولوژی، اقتصاد و فلسفه"، این "حلال همه مشکلات" و بالأخره این "تنها وسیله مبارزه علیه رویزیونیزم و بورژوازی"، نتوانست طی سال های متمادی مبارزه با روند "رویزیونیستی"، سایه "بورژوازی" را برای مدتی هم که شده از میدان دور بدارد؟ اگر نتیجه سال های سال پراپتیگ اندیشه مائو تسه دون به رهبری خود وی اینست که چند هفته پس از مرگ مائو، ناگاه "رویزیونیست ها" قدرت را غصب کرده، "دیکتاتوری بورژوازی" خود را آغاز نمایند، پس اصلاً چه طور می تواند این اندیشه رهنمون انقلابی خلق ها باشد؟ البته آذرخش در جواب خواهد گفت که "در جامعه سوسیالیستی مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا کما فی السابق ادامه دارد. بورژوازی همواره در کمین نشسته است تا در فرصتی مناسب توطئه گرایانه به درون حزب رخنه کند و شیادانه قدرت را در رهبری غصب کند. بدین خاطر رهنمون انقلابی اندیشه مائو تسه دون در اینست که باید همیشه گوش به زنگ بود، باید دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم کرد و هر چند وقت یک بار آن را بر فرق بورژوازی دسیسه گر کوفت". لکن آذرخش که

توطئه رویزیونیست های شوروی و رشد بورژوازی در داخل حزب می خوانیم: "اوایل سال های ۶۰، رویزیونیسم در اتحاد شوروی چهره واقعی خود را آشکار می ساخت. تأثیر فعالیت مخرب امپریالیست ها و رویزیونیست های کرملین در رهبری حزب کمونیست چین آشکار می گردید. آن ها پایگاه خود را در حزب، در پایگاه و خفاگاه بورژوازی میان حزب جستجو نموده و یافته بودند". از این پس نمایندگان بورژوازی با دسیسه های گوناگون و ترویج عقاید ضد انقلابی خود به تقویت موقعیت خویش پرداختند. ولی "رفیق مائو تسه دون که پرچم دفاع از مارکسیسم-لنینیسم را در جهان برافراشته بود، به جمع بندی شکست تجربه تاریخی پرولتاریای روس پرداخت و اندیشه تابناک او سلاح برنده تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه و طرد بورژوازی در درون حزب گردید". با وجود این، رویزیونیست ها کماکان به تبلیغ مواضع ارتجاعی خود ادامه دادند تا این که "نمایندگان حزبی بورژوازی (چنان که رسم اپورتونیست ها و رویزیونیست هاست) زیر پرچم اندیشه مائو تسه دون غصب رهبری حزب را تدارک می دیدند." و سرانجام "در برابر این همه تدارک تئوریک-سیاسی و ایدئولوژیک وسیع برای ضد انقلاب بود که اندیشه مائو تسه دون، این رودخانه سیال خلاقیت و رهبری پرولتری، در قاموس قیام بی نظیر و تاریخی توده ها، در انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی برخاست و مشت آهنین دیکتاتوری پرولتاریا را بر فرق بورژوازی و نمایندگان حزبی وی کوبید ... شکست تاریخی عظیمی را پس از یورش به دژ دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی وارد ساخت و پیروزی دوران سازی را برای پرولتاریا به ارمغان آورد." البته این پیروزی از نقطه نظر نویسنده تعجبی هم ندارد، چرا که اصولاً اندیشه مائو تسه دون کلید مشکل گشاست و هر دردی را علاج می کند: در سرتاسر تاریخ انقلاب، دنباله روان انواع انحرافات راست و چپ، اپورتونیسم، دگماتیسم، فرمالیسم، ایده آلیسم، اسکولاستیسم، رویزیونیسم و غیره به وسیله اندیشه مائو تسه دون از پای درآمده اند. تا این جا به نظر می رسد اندیشه مائو تسه دون شکست ناپذیر است؛ ولی این تصویر، ناگهان تغییر می کند: "انقلاب فرهنگی اساس ایدئولوژیک،

شده می خواهد رنگ مارکسیستی هم به اثبات خود بدهد تا اگر کسی پرسید این مزخرفات را چه جور سرهم کرده ای، فوراً بگوید با متد مارکسیسم، و به قیمت ابتذال مارکسیسم، مواضع خود را توجیه کند. برای مارکسیست ها تحلیل از روابط زیربنایی جامعه تنها با بررسی علمی روابط زیربنایی آن میسر است. قشربندی های سیاسی موجود در یک جامعه الزاماً انعکاسی است از نیروهای اجتماعی درون همان جامعه. بدین دلیل جناح های حزب کمونیست چین می باید نمایندگان نیروهای اجتماعی معینی محسوب شوند که خود زائیده روابط اجتماعی موجود در چین می باشند: یعنی زائیده روابط اجتماعی ای که در طی دوران انقلاب و پس از سقوط حکومت بورژوازی کومینتانگ (در ۱۹۴۹) به خود شکل گرفت. به همین خاطر بررسی ماتریالیستی بحران کنونی چیزی نمی تواند باشد مگر بررسی ریشه های اجتماعی-تاریخی این نیروها و تکاملشان در فراشد انقلاب چین.

\*\*\*\*\*

#### ۱- حزب کمونیست چین و دهفانان

خصوصیات عمده بوروکراسی مانوئیستی و هم چنین اندیشه مانو تسه دون در خود فراشد انقلاب چین، از شکست دوم (۱۹۲۵-۲۷) به بعد، شکل گرفت. ما این جا وارد جزئیات این دوره از انقلاب چین نمی شویم و فقط به بیان نقش ویژه ای که حزب کمونیست ابتدا در روستاها و سپس در شهرها ایفا نمود، بسنده می کنیم. سیاست های مهلک حزب کمونیست چین در سال های ۱۹۲۵-۲۷ که مستقیماً از طرف بین الملل سوم به رهبری استالین بر حزب کمونیست تحمیل می شد (ائتلاف طبقاتی با بورژوازی از طریق انحلال حزب کمونیست در حزب بورژوازی کومینتانگ) شکست فاحشی برای پرولتاریا در شهرهای بزرگ صنعتی چین به بار آورد. قتل عام بی رحمانه ده ها هزار کمونیست در شانگهای توسط چیان کای چک، ضربه های سختی که سیاست های کودتاگرانه حزب کمونیست (باز بنا به دستورات استالین) در سال های ۱۹۲۷-۳۳ بر پیشگامان پرولتاریا در مراکز شهری وارد آورد، و سردرگمی و رختی که خط مشی جنایت کارانه حزب کمونیست در

اندیشه مانو تسه دون را تنها تئوری انقلابی عصر حاضر ارزیابی کرده و آن را تکامل مارکسیسم- لنینیسم و انطباق آن با دنیای امروز می داند، دائماً از جواب به یک سؤال ظفره می رود: "اگر دستاوردهای ناشی از اعمال درازمدت دستورالعمل های تنها تئوری انقلابی موجود، همه یک باره با اندکی غفلت و در نتیجه توطئه (یا کودتای؟) «بورژوازی» بریاد روند، پس اصولاً کاربرد تئوری انقلابی چه ثمری دارد؟"

منطق مواضع گروه هایی که اندیشه مانو را تنها تئوری انقلابی می شمارند و معتقدند که علی رغم پراتیک این اندیشه ظرف ده ها سال مبارزه علیه "بورژوازی"، "بورژوازی" می تواند به چنین سهولت بر سر کار آید (و آمده است؟)، به آن جا می رسد که اصولاً تئوری انقلابی بی فایده است و نمی توان از احیای "بورژوازی" جلوگیری کرد. و پس چرا اصولاً برای پیروزی انقلابی که محکوم به شکست است، مبارزه می کنیم؟ روشن است که اشکال این گونه بررسی های اوضاع چین، که در تحلیل نهایی امکان حفظ پیروزی های انقلاب را نفی می کند، در حقیقت نقطه شروع حرکت آن هاست که اصولاً قبل از هر چیز اندیشه مانو را انقلابی می نامند، بعد می خواهند با ذهنیات مانو دسیسه های بورژوازی را افشا کنند و دست آخر هم می گویند اندیشه مانو انقلابی است به رغم آن چه پیش آید. و هدفشان هم چیزی نیست به جز توجیه کیش شخصیت مانو و توجیه مواضع قبلی و فعلی خودشان. ایدئولوگ های بورژوازی برای آن که نقش استثمار کننده بورژوازی را مخفی نگاه دارند، همواره تضادهای جامعه سرمایه داری را به سطح روبنایی و به عوامل ذهنی تقلیل می دهند، این یا آن فرقه را مسئول مشکلات جامعه تشخیص می دهند، این یا آن شخص را گناهکار اعلام می دارند و مداوماً از تحلیل روابط زیربنایی شانه خالی می کنند. تحلیل آذرخش هم مبنی بر تبرئه و مخفی کردن نقش بوروکراسی مانوئیستی از این گونه است با این تفاوت که اولاً متد ایدئولوگ های بورژوازی را به فرط ابتذال می کشاند و مدعی است که با نیرنگ های بورژوازی شیوه تولیدی به ناگهان از سوسیالیستی به سرمایه داری باز می گردد، و ثانیاً برای اثبات این ادعا ناچار به تحریف اصول ابتدایی مارکسیسم می شود و با استفاده از این اصول تحریف



گرفته می‌شوند؛ کمیته‌هایی که پس از انتخابات قدرت را متمرکز می‌کنند و دیگر صحبتی از کنگره‌ها نمی‌کنند. تشکیلات واقعی شورا وجود دارد، ولی به ندرت. دلیلش اینست که آموزش و تبلیغات ما در مورد شورا به عنوان یک سیستم جدید سیاسی ناکافی است. عادات بد دیکتاتورمآبانه و آمرانه، که از دوران فئودالیستی به جامانده، هنوز در آگاهی توده‌ها و حتی در آگاهی اعضای معمولی حزب ریشه دارد و نمی‌توان آن را به یک باره از ریشه‌ها کنند... آن چه توده‌های مردم به طور کلی از «دولت کارگران، دهقانان و سربازان» می‌فهمند، همین کمیته‌های اجرایی است، زیرا آن‌ها هنوز به قدرت شوراهای پی‌نبرده‌اند و تصور می‌کنند که فقط کمیته‌های اجرایی است که دارای قدرت واقعی است... از این پس حزب باید وظیفه خود را در رهبری ارگان‌های دولتی انجام دهد، سیاست‌ها و اقدامات متخذه را از طرف حزب به استثنای کار تبلیغاتی باید به وسیله ارگان‌های دولتی به موقع اجرا گذاشته شوند. (منتخب آثار جلد اول، تأکید از ماست).

مانو از تجربه شخصی خویش مشکلاتی را مشاهده می‌کرد که در راه ساختن شوراهای در میان دهقانان، در محیط عقب افتادگی روستایی و با سطح آگاهی ناچیز دهقانی وجود داشت. خصلت غیراشتراکی شیوه تولید در روستاها و گرایش‌های خرده‌بورژوازی و فردگرایانه‌ای که از آن منتج می‌شد، موجب آن بود که دهقانان فقط در سطح محلی قادر به سازماندهی خود باشند. وظیفه تمرکز مبارزه در سطح منطقه یعنی تشکیل شوراهای می‌باید به دست حزب کمونیست و ارتش سرخ اجرا می‌گشت. ولی دو نکته بسیار مهم دیگر از نقل قول بالا هویدا است. اول آن که هنوز تجربه انقلاب اکتبر در افکار مانو زنده بود و لذا به خوبی می‌دانست که شوراهای عالی‌ترین مرجع قدرت توده‌ها می‌باشند و متعلق به خود آن‌ها. اما در عین حال مانو نقش سازماندهی شوراهای چه کارگری و چه دهقانی، را به عنوان وظیفه حزب می‌دید. این فهمی کاملاً نادرست بود. در روسیه چه در ۱۹۰۵ و چه در ۱۹۱۷ شوراهای به وسیله خود توده‌های کارگران به وجود آمدند، ارگان‌های تشکیلاتی شوراهای کاملاً مستقل از احزاب بلشویک، منشویک، سوسیال رولوسیونر و غیره بودند. شوراهای که در واقع هم نقش تصمیم‌گیری و

صفوف پرولتاریا ایجاد کرد، باعث شد که مبارزات سیاسی کارگران در شهرها موقتاً خاموش گردد. مرکز ثقل مبارزات طبقاتی برای مدتی نسبتاً طولانی در روستاهای پهناور چین دور از مراکز ارتجاع کومینتانگ که در شهرها بود، قرار گرفت. در سرتاسر دوره انقلاب دوم چین حزب کمونیست کوچک‌ترین تلاشی برای بسیج و متشکل کردن دهقانان فقیر، بسط مبارزات طبقاتی در روستاها علیه ملاکان و بورژوازی ده و بالأخره انجام اصلاحات ارضی به عمل نیآورده بود، و از طرفی جنبش خود به خودی دهقانی از ضربات کومینتانگ نیز مصون مانده بود. مانو تسه‌دون به همراه یارانش با مشاهده جنبش خودبه‌خودی دهقانی و نیروی عظیمی که این جنبش می‌توانست برای انقلاب فراهم آورد، برخلاف رهبری رسمی حزب کمونیست چین و نیز برخلاف کمینترن استالینیستی اصلاحات ارضی را از طریق تقسیم اراضی ملاکان میان دهقانان را یکی از تکالیف عمده ارزیابی کرد. در سال ۱۹۲۸ پس از شرکت در مبارزات دهقانی در هونان، مانو تجربه خود را در مورد اوضاع روستاها، آگاهی دهقانان و تشکیلات آن‌ها چنین توصیف می‌کند: "شوراهای در کلیه سطوح ساخته شدند، ولی اغلب فقط اسماً. اغلب توده‌های کارگری و دهقانی، و حتی اعضای حزب معنی شوراهای را درک نمی‌کنند. در بسیاری جاها، کنگره‌های نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان وجود ندارند. در سطح روستا و ناحیه، و حتی در سطح منطقه، کمیته‌های اجرایی شوراهای به نحوی توسط توده‌ها انتخاب می‌شوند. ولی مینینگ‌های توده‌ای به صورت بدی تشکیل می‌گردند، یعنی، هیچ بحث واقعی و هیچ تربیت سیاسی در آن‌ها صورت نمی‌گیرد، روشنفکران و فرصت‌طلبان به آسانی در آن‌ها غالب می‌شوند. آن‌ها [توده‌ها] نمی‌توانند بفهمند یک شورا چیست، [نمی‌توانند بفهمند] که کنگره نمایندگان کارگران، دهقانان، و سربازان عالی‌ترین مرجع است و این که کمیته‌های اجرایی تنها یک ارگان تشکیلاتی برای آن هنگامی است که کنگره نمایندگان در مجلس نیست. در نواحی مرزی این بزرگ‌ترین اشتباه بر سر تشکیلات سیاسی است. در جاهای دیگر کنگره‌های نمایندگان وجود دارد، ولی آن‌ها فقط به مثابه ارگان‌های موقتی برای انتخاب کمیته‌های اجرایی در نظر



دهقانی و تشدید گرایشات بوروکراتیک در حوزه عمل حزب کمونیست را از زبان خود مائو پس از ۶ سال فعالیت در روستاها بشنویم:

"دموکراسی شوراهای تکامل یافته است، لکن باید متذکر شد [دموکراسی] در خیلی جاها هنوز بسیار ناکافی است. مبارزه علیه بوروکراتیزم قاطعانه صورت پذیرد و زباله میان شوراهای و توده ها باید دور ریخته شود. این زباله، بوروکراتیزم و فرمانروایی است. آن هایی که برای شوراهای کار می کنند، می باید وظایف شوراهای را بر پایه بسیج و قانع کردن مردم انجام دهند. آن ها نمی باید از متدهای زور و فرمانروایی استفاده کنند. آن ها باید به تقاضاها و پیشنهادهای مردم توجه کرده و نباید این تقاضاها و پیشنهادها را از نظر دور بدارند."

برخلاف نقل قول قبلی، این جا دیگر مائو تأکید نمی کند که شوراهای بالاترین مرجع بیان کننده خواسته های توده ها هستند، بلکه این بار شوراهای را به مثابه پیشقراول توده ها می شمرد. در واقع شوراهای به وسیله خود حزب اداره می شدند و از این رو سازمان های پیشگام توده ها بودند و نه سازمان های خود توده ها. از طرف دیگر همان طور که انتظار داشتیم، گرایش های بوروکراتیک هم رشد فراوان کرده اند و مائو هشدار می دهد که نقش پیشگام متشکل در شوراهای باید به نحو غیر بوروکراتیک انجام پذیرد. البته همچنان که گفته شد به خاطر شرایط روستایی و فقدان موقتی جنبش کارگری، مائو می باید از تشکیلات حزبی برای متمرکز کردن تشکیلات محلی دهقانان استفاده می کرد. به عبارت دیگر مائو مجبور بود موقتاً حزب کمونیست را "جانشین" طبقه کارگر برای رهبری کردن جنبش دهقانی کند. لکن مسأله به این جا ختم نمی شود. این ضرورت موقتی موجب دو انحراف اساسی در خط مشی مائو شد: اولاً فهم مائو از نقش شوراهای تغییر کرد. دیگر از نظر مائو شوراهای به عنوان سازمان خود توده ها به شمار نمی رفتند و در واقع به حکم سازمان پیشگام توده ها بوده و تفاوت چندانی با

هم نقش اجرای مهم ترین برنامه های سیاسی و اقتصادی را به عهده دارند در مراحل پیش از پیروزی انقلاب نطفه های دولت کارگری آینده را تشکیل داده، وسیله مبارزات طبقاتی کارگران، سربازان و دهقانان فقیر علیه بورژوازی و سایر نیروهای ارتجاعی می باشند. پس از پیروزی انقلاب شوراهای ماشین قهر طبقه کارگر و سایر زحمتکشان علیه بورژوازی را تشکیل می دهند. به عبارتی دیگر دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی از طریق قدرت شوراهای به عنوان ارگان های نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان فقیر صورت می یابد. این نقش حیاتی شوراهای به وسیله لنین در "دولت و انقلاب" به تفصیل تشریح شد و در زمان حیات لنین شوراهای در شوروی، در حالی که تشکیلاتشان از حزب بلشویک مستقل بود، عامل دیکتاتوری طبقه کارگر و توده های زحمتکش بر بورژوازی بودند. وظیفه حزب طبقه کارگر، تبلیغ و آژیوتاسیون حول برنامه حزب در شوراهای کارگری (و غیره) است. در کنگره های سراسری شوراهای، نمایندگان انتخابی صفوف مختلف کارگران، سربازان و دهقانان فقیر، که به وسیله این توده ها قابل عزل و تعویض اند، بر اساس رأی گیری به روی برنامه های مختلف، برنامه واحدی را برای اجرا اتخاذ می کنند. ولی از آن جا که حزب سازمان انقلابیون حرفه ای است، و نه سازمان تمام توده ها، استقلال کامل تشکیلاتی شوراهای توده ای از ارگان های حزب بسیار حیاتی است. زیرا هرگاه ارگان های حزب در تشکیلات شوراهای جذب گردند، خطر آن می رود که قدرت تصمیم گیری و اجرایی در دست حزب، یعنی در دست بخش کوچکی از طبقه کارگر تمرکز یابد و در شرایط ویژه فروکش مبارزات کارگری، عقب افتادگی اوضاع اجتماعی و کمبود مایحتاج زندگی، گرایشات بوروکراتیک شدت گیرند. در اوضاع مشخص چین باید از بین رفتن پیشگامان پرولتاریایی، محیط عقب افتاده روستایی و آگاهی نازل دهقانان را نیز بر این شرایط ویژه اضافه کنیم.<sup>۲۰</sup> جذب ارگان های حزبی در شوراهای

مجارستان)، اثرات مهلک سه سال جنگ داخلی و منع تشکیل جناح در حزب بلشویک.

<sup>۲۰</sup> در روسیه عوامل متعددی دیگری نیز کمک به تشدید رشد بوروکراسی کردند. از آن جمله اند شکست انقلاب در مراکز صنعتی اروپا (به ویژه در آلمان و



کارگران روگردان باشد. فروکش موج مبارزات کارگری در شهرها از شکست انقلاب دوم به بعد خود عامل دیگری برای آن بود که حزب، پتانسیل انقلابی طبقه کارگر و اهمیت شرکت آن در فرآیند انقلاب به کلی صرف نظر کند.

تجربه مائو در روستاها نتایج متضادی در برداشت از یک طرف مائو به اهمیت ویژه تکلیف اصلاحات ارضی در انقلاب چین پی برد و با متشکل کردن مبارزات دهقانی توانست تداوم مبارزات طبقاتی را که در شهرها موقتاً پاره گشته بود در روستاها ملحوظ دارد و مبارزه را همچنان ادامه دهد. لکن از طرف دیگر مائو برنامه و کارکرد حزب کمونیست را تسلیم عقب ماندگی شرایط روستایی چین کرد، به طوری که سال ها فعالیت در میان دهقانان تأثیراتی منفی بر اندیشه مائو و برنامه حزب کمونیست گذاشت که با احساس رضایت، مورد قبول بوروکراسی حزبی قرار گرفت.

مائو، صرف نظر از تجارب شخصی و نتایجی که این تجارب حاصل می کرد، اساساً تحت تأثیر عامل دیگری نیز قرار داشت. اگرچه مائو به برخی از انحرافات کمینترن که سبب شکست انقلاب دوم چین شد واقف بود، ولی هرگز نتوانست قاطعانه از کل انحرافات استالینیستی کمینترن ببرد. یکی از این انحرافات که در مائو باقی ماند و در عملکرد حزب نقش مهمی داشت، همانا درک مائو از یک حزب انقلابی بود. از نظر مائو اگرچه می توان از داخل و یا خارج حزب حتی به رهبری حزب هم انتقاد کرد، ولی هرگز نباید این رهبری مورد سؤال واقع شود. مثلاً یکی از معیارهایی که انتقادات درست را از غلط و انتقادات خوب را از بد تمیز می دهد، اینست که این انتقادات "باید رهبری حزب کمونیست را تقویت کند و نه این که آن را نفی یا تضعیف گرداند" (ص. ۱۱۹، چهار رساله فلسفی: در مورد راه حل صحیح تضادها)

مقصود مائو اینست که هر انتقادی رواست مگر آن که بخواهد موقعیت رهبری حزب کمونیست را به مخاطره اندازد. این دقیقاً فهم استالینیستی از یک حزب کمونیست است. برای بلشویک ها، لنین و یارانش، جناح رهبری حزب کمونیست می باید پس از یک بحث دموکراتیک که

ارگان های حزبی نداشتند. همان طور که خواهیم دید این فهم جدید مائو از سیستم شوراها در مورد شوراها کارگری به طرز بارزتری خود را نشان می دهد. ثانیاً، این پروسه جانشین کردن حزب کمونیست<sup>۲۱</sup> برای طبقه کارگر تحت اوضاع عقب افتاده روستاها، بدون آگاهی از خطرات آن و بدون سعی برای برطرف کردن آن صورت یافت. اگرچه جنبش کارگری پس از شکست فجیع خود برای مدت ها در رخوت بود، ولی در سال ۱۹۳۳ (مدتی قبل از تهاجم کومینتانگ به روستاها و راهپیمایی طولانی به شمال)، مبارزات کارگری دوباره در شهرها آغاز گشت. لکن مائو هیچ گونه تلاشی برای متشکل کردن این مبارزات و هماهنگ کردن آن ها با جنبش دهقانی نکرد. پس از راهپیمایی طولانی به شمال نیز بارها حزب کمونیست فرصت داشت تا در مبارزات کارگران در شهرها شرکت کرده، آن ها را رهبری داده و با مبارزات دهقانان متحد کند (به ویژه در سال های ۱۹۴۶-۴۷ که شکست ژاپن و برخاستن جنبش کارگری فرصتی مناسب برای بسط مبارزات دهقانی از طریق گسترش اصلاحات ارضی بود و هماهنگی ایده آلی بین مبارزات کارگران و دهقانان برای سرنگونی دولت کومینتانگ به وجود می آورد). بی میلی حزب کمونیست برای شرکت در مبارزات کارگری البته بی دلیل نیست. از آن جا که حزب کمونیست شوراها را تحت کنترل خودشان، به صورت تنها قدرت موجود در روستاها مربوطه عمل می کرد، تنها نیرویی بود که می توانست از طریق سازماندهی مبارزات دهقانان، تقسیم اراضی ملاکان بین دهقانان فقیر و تعیین نرخ مالیات و اجاره، قدرت خود را در بین کلیه اقشار روستایی اعمال کند. ارگان های مختلف حزبی در واقع نقش یک دولت بوروکراتیک را در روستاها بازی می کردند که تصمیمات مختلف را اتخاذ و اجرا می کرد. خودکفایتی این دولت بوروکراتیک و امتیازات اجتماعی و سیاسی ای که بوروکراسی حزبی در ارگان های دولتی دارا بود سبب می شود که اصولاً رهبری حزب از ضرورت عینی مداخله در مبارزات و سازماندهی

<sup>۲۱</sup> مقصود ما آن جناح از حزب است که با رهبری مائو در روستاها فعالیت داشت.



۶۲

برای رضایت چیانکایچک و حفظ جبههٔ ائتلافی، از اصلاحات ارضی در "مناطق آزاد شده" که تحت ادارهٔ جنوب قرار داشت، صرف نظر کند تا حتی پشتیبانی بورژوازی ده و "فئودال های مترقی" نیز جلب گردد.



چیانکایچک

به دنبال این فشارها، سیاست اصلاحات ارضی حزب کمونیست تعدیل یافت: از تقسیم اراضی بورژوازی و "فئودال های مترقی" جلوگیری شد و در مواردی نیز زمین هایی که قبلاً تقسیم گشته بود، دوباره به مالکان قبلی باز داده شد. بگذریم از این که این گونه سیاست ها تا چه اندازه باعث ناامیدی و سرشکستگی دهقانان فقیر گشت و یا تا چه اندازه مانع بالا رفتن آگاهی سیاسی آن ها در مبارزه علیه بورژوازی و افسار دیگر ارتجاعی، و در نتیجه تجکیم بوروکراسی حزبی شد. وخیم ترین برآیند مانورهای مذکور اثراتش در صفوف خود حزب بود. ملاکان و عناصر بورژوازی که به وسیلهٔ خط مشی جدید حزب نیرویی می افتند، به سهولت به داخل حزب رخنه می کردند و صاحب مقام های مهم اداری و نفوذ فراوان در امور حکومتی می شدند. این اوضاع و احوال قریب به ده سال از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۷ ادامه داشت. هینتن (Hinton) می نویسد که در سال ۱۹۴۷ در ناحیهٔ لوچنگ (Lucheng) و شانسی (Shansi) چهل درصد اعضای حزب از خاندان های ملاک یا دهقانان مرفه

با شرکت کلیهٔ اعضای حزب و بر مبنای برنامه های جناح های مختلف حزب در کنگره های حزبی صورت می گرفت با رأی اعضای حزب برای دوره ای که تا کنگرهٔ بعدی ادامه داشت، انتخاب می شد. در فاصلهٔ بین دو کنگره اگر چه اقلیت می بایست خط مشی حزب (یعنی برنامهٔ اکثریت) را به مرحلهٔ اجرا درآورد، ولی در داخل حزب دارای حق هرگونه انتقاد از اکثریت، از جمله حق تشکیل جناح، می بود. معنی تشکیل جناح از طرف اقلیت اینست که جناح اقلیت خواستار تغییر مشی حزب یعنی بر کنار رفتن جناح اکثریت، و در دست گرفتن رهبری به وسیلهٔ جناح اقلیت است. در حزب بلشویک، حق برکنار کردن رهبری حزب (جناح اکثریت) از جانب جناح اقلیت موجود بود و به این دلیل جناح های مختلف حزبی از حقوق مساوی برخوردار بودند. ولی پس از فوت لنین با رشد بوروکراسی استالینیستی در داخل حزب بلشویک، حق تشکیل جناح به کلی به وسیلهٔ استالین منع شد: دموکراسی بلشویکی به بوروکراسی استالینیستی بدل گشت. مائو این فرم حزب استالینیستی را عیناً برگزید. در عین حال شرایط ویژه ای که قبلاً از آن نام بردیم و وجود گرایش های بوروکراتیک، به اتخاذ این چنین فرم تشکیلاتی حزبی قوت می داد. بنابراین در "مناطق آزاد شده" نه تنها شوراهای نمایندگان انتخابی دهقانان تحت کنترل حزب و در نتیجه بوروکراتیک بودند، بلکه خود حزب کمونیست هم که قدرت تام دولتی را در دست داشت، به شدت بوروکراتیک بود.

صرف نظر از فقدان دموکراسی، بوروکراسی حزب کمونیست ویژگی های دیگری نیز داشت که نتیجهٔ برنامه های حزب در محیط عقب مانده و خرده بورژوازی روستاها بود، به عبارت دیگر نتیجهٔ سیاست های مانور طبقاتی جز به خصوص در دورهٔ جبههٔ واحد ضد امپریالیستی ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱. اشغال چین از سوی امپریالیزم ژاپن، بوروکراسی شوروی را از خطر تجاوز ژاپن به شوروی به وحشت انداخت. بنا به دستورات فوری استالین، حزب کمونیست می باید به هر قیمت که شده با چیانکایچک علیه ژاپن وارد جبههٔ ائتلافی نوینی شود. در دوران اشغال ژاپن در واقع چین میان کومینتانگ، ژاپن و حزب کمونیست به سه قسمت تقسیم شده بود. تحت فشارهای استالین حزب کمونیست می باید





بازی نمی کردند. هدفشان هم در واقع تصفیه عناصر ارتجاعی "غیر قابل اصلاح" و تعلیم فرهنگی عناصر بورژوا، ملاک، یا خرده بورژوازی "قابل اصلاح" بود. عناصری که بنا به سابقه قبلی و کارکرد فعلی "قابل اصلاح" تشخیص داده می شدند، پس از دیدن یک سری تعلیمات فرهنگی، نظیر شناخت اصل قبول دیکتاتوری پرولتاریا (یعنی رهبری حزب) و وظیفه انجام برنامه های حزبی، دوباره وارد حزب شده و چه بسا مقام های پیشین را بار دیگر اتخاذ می کردند. در هر حال حزب هیچ گاه کاملاً از وجود گرایش های بورژوایی، خرده بورژوایی و بوروکراتیک در کانال های میانی خود شسته نمی شد. همواره سعی در ایجاد تعادلی میان گرایش های مستقل بوروکراتیک در ارگان های حکومتی تحمل می شد، مگر در زمانی که اختیار و قدرت این گرایش ها می توانست موقعیت بوروکراسی مرکزی در رهبری حزب را تحت الشعاع قرار دهد. در چنین موقعیتی رهبری مجبور به تثبیت خود می گشت. بنابراین "کمپین های اصلاحی" روشی بودند که بر ناهنجاری های حاصله از عملکرد حزب کنترل می نهادند. از طرف دیگر "کمپین های اصلاحی" از آن جا که به شکل بوروکراتیک و بنا به دستورات رهبری حزب صورت می گرفتند، فرصت مناسبی برای رهبری مانو بودند تا با استفاده از اتهام های گوناگون و دلایل رنگارنگ، بوروکراتیک وار جناح های مخالف خود در رهبری حزب را نیز تصفیه کند و در نتیجه قلع و قمع جناح های مخالف چپ و راست، قدرت بوروکراتیک خود را در رهبری حزب استحکام بخشد. برای مثال در جنبش اصلاحی سال های ۴۱-۴۲، ونگ مینگ (Wang Ming) و تنی دیگر از رهبران حزب، که جناح استالینیستی حزب را تشکیل داده و خواستار اجرای مو به موی دستورات کمینترن بودند، به کلی از قدرت خود ساقط شدند و بدین ترتیب تا قبل از پیروزی انقلاب، رهبری مانو قدرت بوروکراتیک خود را در حزب تثبیت کرد.

تشکیل شده بودند.<sup>۲۲</sup> جالب این جاست که وقتی حزب در اواخر سال ۱۹۴۷، تحت فشار مبارزاتی دهقانان فقیر و جهت بسیج توده ای علیه چیانکایچک آشتی ناپذیر، بار دیگر برنامه اصلاحات ارضی رادیکالی در پیش گرفت، با مشکلات غریبی از جانب عناصر بورژوا و ملاک مواجه گشت. در دسامبر ۱۹۴۷ مانو می نویسد که رشد بی اندازه حزب از "چند ده هزار تا ۲۷ میلیون نفر" به "بسیاری از ملاکان و دهقانان مرفه ... امکان داده که به حزب مارخنه کنند" (منتخب آثار، جلد ۴، صص. ۱۶۵-۱۶۶ انگلیسی) و یا دقیق تر "در نواحی روستایی آن ها تعدادی از تشکیلات مردم، حکومت و حزب را کنترل می کنند، ظالمانه از قدرت آن ها سوء استفاده می کنند، بر مردم حکمفرمایی می کنند، سیاست های حزب را تحریف می کنند و بدین ترتیب این تشکیلات را از توده ها جدا کرده [و] از این که اصلاحات ارضی کامل باشد، جلوگیری می کنند. این اوضاع وخیم ما را موظف می دارد که صفوف حزب خود را آموزش داده و از نو سازمان دهیم" (منتخب آثار، جلد ۴، ص. ۱۶۶).

همان طور که می بینیم با تعدیل برنامه اصلاحات ارضی حزب خطر آن می رفت که عناصر بورژوا و "فنودال" نه تنها در داخل حزب رخنه کنند، بلکه حتی در رهبری واحدهای مختلف حزبی جای گیرند، با استفاده از اختیارات خود دستورات رهبری حزب را بنا به میل و منافع شخصی انجام دهند و یا اصولاً از اجرای آن ها سرباز زنند. این اوضاع و احوال ناهنجاری های فراوانی در امور حکومتی ایجاد می کرد که می توانست رفته رفته یا به ناگاه تعادل موجود در دولت را متزلزل کند و حتی موقعیت بوروکراسی در رهبری حزب را به خطر اندازد. از این جهت هرچند وقت یک بار رهبری مانو دست به "کمپین های اصلاحی" می زد تا ظاهراً حزب را از نفوذ این عناصر پاک سازد (مثل جنبش اصلاحی سال های ۴۱-۴۲ و ۴۷-۴۸). البته این کمپین ها با وجود این که اغلب با تکیه به دهقانان فقیر صورت می یافتند، ولی در تحلیل نهایی از طرف رهبری حزب هدایت می شدند و دهقانان فقیر نقش مستقل یا دموکراتیکی در آن ها

<sup>22</sup> W. Hinton, Fan Shen, p. 490



" در دسامبر ۱۹۴۱، بوروکراسی به اوج تکامل خود رسید. سرزمین تحت کنترل کمونیست ها در آن موقع ۲۹ ناحیه با جمعیتی حدود ۱،۴۰۰،۰۰۰ نفر را تشکیل می داد. در این هنگام حدود ۷،۹۰۰ مأمور حکومتی حقوق بگیر تمام وقت وجود داشتند که بیش از ۱۰۰۰ نفرشان در سطح ناحیه ای، ۴،۰۲۱ نفر در سطح مناطق و نواحی فرعی، و بقیه در حکومت های شهری خدمت می کردند" (همان کتاب، ص ۱۵۲)؛ "در ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، حکومت [ینان]، به جز تأمین مایحتاج روزانه، حقوق کلانی به مبلغ ۵ دلار در ماه به سران ادارت ناحیه ای و حقوقی به مبلغ ۲ دلار و نیم به دادرسان منطقه ای می پرداخت." (همان کتاب، ص. ۱۵۴)

نخستین مطلبی که از تصویر بالا جلب نظر می کند، رشد بوروکراسی و به دست آوردن امتیازات مادی به وسیله آن در کنترل امور حکومتی و در شرایط عقب ماندگی شدید اقتصادی و سیاسی روستاهاست. در طی سال های سال فعالیت حزب در میان دهقانان و در مناطق عقب افتاده، دور از شهرها، بوروکراسی کم کم به خود شکل گرفت. این بوروکراسی که قدرت حکومتی را در دست داشت، صاحب منافع اجتماعی مختص به خود بود و برای حفظ امتیازات اجتماعی اش به ناچار سیاست های محافظه کارانه ای در پیش می گرفت. سازش و همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی "ملی" در روستاها و سیاست های مانور طبقاتی قبل از شروع جنگ داخلی با چیانگ کایچک (۱۹۴۷)، عدم تمایل به مداخله در مبارزات کارگران و سازماندهی آنان همگی تبلور این محافظه کاری بوروکراسی حزب بود. ولیکن از خصوصیات برجسته و تاریخی بوروکراسی مانوئیستی است: بسیج توده ها برای انجام امور حکومتی، برای اعمال برنامه های حزبی نظیر اصلاحات ارضی و برای دفاع و مبارزه علیه ژاپن و کومینتانگ احتیاج به بسیج عمومی توده ها و تکیه به مبارزات آن ها داشت. از سوی دیگر، مانورها و سازش های طبقاتی حزب کمونیست (که قبلاً از آن صحبت شد) می توانست باعث رخنه و تقویت عناصر بورژوازی و خرده بورژوازی در حزب (و این طریق در حکومت) شده، منجر به شکل گرفتن یک قشر میانی بین رهبری حزب و توده ها شود. شکل گیری این قشر میانی، که به قول مانو توأم بود با

مانو توده دون (سمت چپ) و ونگ مینگ (سمت راست) در ینان، سال ۱۹۳۷



۲- بوروکراسی حزبی در ینان

تصویری را که در بخش قبلی در مورد رشد بوروکراسی در "مناطق آزاد شده" و دلایل آن ارائه نمودیم، می توان به خوبی در نواحی شن کان نینگ واقع در اطراف ینان مشاهده کرد:

"از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ حکومت چنان به سرعت تکامل یافت که حتی بوروکراسی هم بیش از حد معمول انعطاف پذیر بود، از بسیج عمومی در فعالیت برای تولید، در انتخابات، در اخذ مالیات، و غیره کماکان استفاده می شد، کمبود کارشناس، شیوه های ابتدایی ارتباطات، فقدان شیوه هایی که زمان صحت شان را به اثبات رسانیده بود، و کمبود مایحتاج زندگی انتظام امور اداری را مشکل می ساخت، و بالأخره، سابقه فعالیت مستقیم [توده ها] و [وجود] استقلال محلی علیه کنترل مطلق بوروکراتیک مقابله می کرد. با وجود این، مهم ترین چیزی که از ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ تکامل یافت، قدرت رشد یابنده و استقلال بوروکراسی و تمرکز امور اداری در دست آن بود"<sup>۲۳</sup>.

<sup>۲۳</sup> صفحه ۱۴۸ از کتاب:

Mark Selden: The Yen an way in Revolutionary China

مرحل نهایی انقلاب و در مرحله بعد از تسخیر قدرت بود. طبقه کارگر، که برخلاف اقشار دهقانی قادر به خودسازماندهی در شوراهای دموکراتیک کارگری و متمرکز کردن نیروی مبارزاتی و سیاسی خود و سایر اقشار ستمدیده علیه طبقه بورژوا و اقشار بوروکراتیک بود، می توانست با به دست گرفتن قدرت از طریق شوراهای سراسری کارگری و دموکراتیزه کردن ارگان های دولتی از بوروکراتیزه شدن انقلاب در آخرین نبردهای ضد بورژوازی پیش گیری کند. لکن سیاست های حزب کمونیست مانع وقوع چنین راهی واقع گشت. سال های ۴۶-۴۷ دوره برخاست جنبش کارگری در شهرها بود، حزب کمونیست که تحت فشارهای دیپلماتیک شوروی و امریکا در گرماگرم مذاکرات با چیانکایچک برای تشکیل حکومت ائتلافی بود، مصرانه انجام اصلاحات ارضی و بسیج مبارزات توده ای را علیه کومینتانگ به تعویق انداخت. این سیاست محافظه کارانه باعث شد فرصت طلبی برای هماهنگ کردن مبارزات دهقانی و کارگری هدر رود. دو سال جنگ داخلی میان ارتش سرخ و کومینتانگ که پس از شکست پروژه تشکیل حکومت ائتلافی آغاز شد، ضربات سختی بر جنبش کارگری در شهرها وارد آورد؛ به طوری که هنگام پیروزی نهایی بر کومینتانگ طبقه کارگر هیچ مبارزه و حرکت محسوسی از خود نشان نداد. حزب کمونیست شهرها را از طریق دهات محاصره کرده بود و برای پیروزی نهایی بر چیانکایچک احتیاج به حمایت کارگران شهری داشت. کار سیاسی میان کارگران آغاز شد و پشتیبانی طبقه کارگر از ارتش سرخ به دست آمد. تعداد زیادی از کارگران به عضویت حزب درآمدند، ولی هیچ گونه تلاشی برای خودسازماندهی طبقه کارگر و تشکیل شوراها به عمل نیامد. رهبری محافظه کار حزب، کارگران را نیز به چشم دهقانان می نگریست. در روستاها ناتوانی دهقانان در خودسازماندهی، حزب را برآن داشت که به مثابه جانشین پرولتاریا، دهقانان را متشکل کند. در شهرها کارگران شوراهای خود را نداشتند. عدم شرکت قاطع و مستقل طبقه کارگر در مرحله تسخیر قدرت، که منتج از ناموزونی انکشاف تاریخی مبارزات دهقانان و کارگران بود، باعث تشدید نقش "جانشینی" حزب، این بار در تشکل پرولتاریا،

سرپیچی آن ها از انجام دستورات رهبری حزب، ناهنجاری ها و نابسامانی هایی ناشی از مانورهای مزبور را تشدید می کرد و امکان می داد که در لحظه ای حساس رابطه میان رهبری حزب و توده ها قطع شود، و در نتیجه، اجرای سیاست های حزبی که بر رشد قدرت بورژوازی کنترل می نهاد، متوقف گردد، تعادل طبقاتی که به وسیله حزب حفظ می شد، از میان برود و سرانجام بورژوازی در حکومت صاحب قدرت شده، حزب کمونیست منحل شود. برای جلوگیری از این خطرات بود که رهبری حزب می باید دائماً با استفاده از برنامه های تعلیمی، آموزش کادرها، "کمپین های اصلاحی" و به طور کلی درگیری توده ها در امور حکومتی، رابطه مستقیم و نزدیکی با توده ها حفظ کرده، مستقیماً به مبارزات آن ها علیه تحکیم این قشر میانی متوسل شود. خطر به قدرت رسیدن خرده بورژوازی و بورژوازی در حزب، که به خاطر خط مشی حزب به طور عینی وجود داشت، آن چنان فکر و ذهن مائو را در سال های انقلاب اشغال کرده بود و آن چنان تأثیری در اندیشه او داشت که حتی زمانی که با پیروزی انقلاب طبقه بورژوازی داغان شد، هنوز مائو سایه بورژوازی را در خارج و در داخل حزب در کمین غصب قدرت در حزب می دید و آن هنگام که مدت ها پس از انقلاب قشر نوینی از تکنوکرات ها و بوروکرات های صنعتی به خود شکل گرفت، و نمایندگان در حزب یافت، مائو این قشر را پیکر بورژوازی ای انگاشت که کما فی السابق در کمین قدرت نشسته بود و سایه اش آن قدر در افکار او زنده بود.

### ۳- حزب کمونیست چین و طبقه کارگر

در بخش های پیشین نقش حزب کمونیست در روستاها و تکامل بوروکراسی را که قسمتی از آن محصول اجتناب ناپذیر شرایط عینی و خصالت خرده بورژوازی اقشار دهقانی و قسمت دیگر محصول انحرافات رهبری حزب کمونیست بود، مورد مطالعه قرار دادیم. ولی نباید بوروکراتیزه شدن انقلاب چین را فرآورده اجتناب ناپذیر بوروکراتیک بودن ارگان های حکومتی در روستاها، یا بوروکراتیک بودن حزب و یا دهقانی بودن ارتش سرخ بیانگاریم. عامل تعیین کننده در بوروکراتیزه شده یا نشدن انقلاب همانا چگونگی شرکت و نقش طبقه کارگر در

است" (ص ۱۰۶ از چهار رساله فلسفی مانو، درباره راه صحیح حل تضادها) در بخش های آینده به نقش این گونه عناصر بورژوازی بوروکرات شده که هنوز غرامت ملی کردن صنایع سابق خود را دریافت می کردند، باز خواهیم گشت. خلاصه کنیم اضافه بر ماهیت بوروکراتیک حزب و ارگان های دولتی، سیاست های "نرم" مانو در مورد بورژوازی، عامل مهم دیگری در رشد بوروکراسی در سطح سیاسی و اقتصادی بود.<sup>۲۴</sup>

تفاوت میان فرآیند بوروکراتیزه شدن انقلاب روسیه و انقلاب چین در چیست؟ در انقلاب اکتبر شوراهای دموکراتیک کارگران، دهقانان و سربازان قدرت را در دست گرفتند، و در آغاز پیروزی انقلاب بوروکراتیک نبود. ولی با منزوی ماندن انقلاب در یک کشور عقب

<sup>۲۴</sup> هرپسن (J. P. Harrison) در این باره می گوید:

"در طول سال های ۵۵-۵۶، اقتصاد شهری نیز ملی شد، دولت کنترل ۹۰ درصد کلیه صنایع را به دست گرفت. لکن باز هم برخلاف سال های ۲۰ و ۳۰ در شوروی، به اعضای سربزه‌زیر بورژوازی اجازه همکاری داده می شد و بورژوازی به عنوان یک طبقه از میان نرفت. مقایسه سیاست های شهری حزب کمونیست با سیاست های روستایی آن در اصلاحات ارضی بسیار گویاست. عمدتاً به خاطر نیاز استفاده از کلیه کارشناسان اقتصادی موجود، بورژوازی ملی چین به مثابه قشر مدیران تحت کنترل دولت باقی ماند. بسیاری از آن ها لااقل تا انقلاب فرهنگی مشاغل قبلی خود را به عنوان مدیران کارخانه و مانند آن حفظ کردند و در ازای سرمایه‌شان که دولت ملی اش کرده بود تا نرخ ۵ درصد بهره می گرفتند. بنابراین، برای ۱۵ سال اصل اتحاد پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی حفظ شد. بعضی از سرمایه داران در شانگهای و نقاط دیگر کماکان به‌مانند دوران پیش از انقلاب باقی ماندند: با پیشخدمت، شوfer و غیره. به علاوه بنا به اتهامات وارده در انقلاب فرهنگی، فرزندان بورژوا بر زندگی آموزشی و فرهنگی غلبه داشتند."

J. P. Harrison: Long march to Power, p. 436

گشت. استراتژی حزب در سازماندهی دهقانان، برای سازماندهی پرولتاریا نیز به کار گرفته شد. فهم مانو از شوراهای دهقانی، که در مناطق عقب مانده روستایی تکوین یافت، به عنوان سازمان های پیشگام توده ها و تحت کنترل و اداره حزب به شوراهای کارگری نیز تعمیم داده شد. با این اختلاف که چون از نظر مانو حزب سازمان پیشگام پرولتاریا بود، از این رو اصولاً دیگر احتیاجی به شوراهای کارگری وجود نداشت: می باید که پیشگامان طبقه کارگر در حزب و توده های پرولتر در اتحادیه های تحت کنترل حزب متشکل شوند. بوروکراتیزه شدن انقلاب چین هم از همین منتج شد: قدرت دولتی به جای این که در دست شوراهای نمایندگان انتخابی توده های کارگر قرار گیرد (چنان که در روسیه قرار گرفت) در دست حزب کمونیست که خود به شدت بوروکراتیک بود تمرکز یافت.

سیاست های محافظه کارانه حزب پس از تسخیر قدرت نیز همچنان به تحکیم بوروکراسی کمک می کرد. حزب کمونیست که بعد از متلاشی کردن دولت بورژوایی کومینتانگ در صدد ساختن جامعه دموکراتیک نوین و حفظ ائتلاف طبقاتی با بورژوازی "ملی" بود، از ملی کردن صنایع بورژوازی "ملی" خودداری کرد، به گسترش صنایع خصوصی کمک کرد، در موارد متعددی کارگران را از مبارزه علیه بورژوازی "ملی" برای کسب منافع اقتصادی یا آرمان های سیاسی خود بازداشت. بدین ترتیب قدرت بورژوازی نه تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از لحاظ سیاسی هم افزایش یافت. حتی پس از جنگ کره که صنایع خصوصی ملی شد، حزب کمونیست سرمایه داران "ملی" را همچنان در مدیریت این واحد های بزرگ اقتصادی باقی گذاشت. در این مورد مانو می گوید: "در عین این که اعضای بورژوازی در واحد های مشترک خصوصی- دولتی مسئولان تشکیلاتی شده اند و از استثمارکنندگان دارند به مردم کارکن که با کار خود امرار معاش می کنند، تبدیل می شوند، با این وجود هنوز نرخ بهره ثابتی در قبال سهم سرمایه خود در این واحدهای مشترک دریافت می دارند، یعنی، آن ها هنوز خود را از ریشه های استثمار بری نکرده اند. میان آن ها و طبقه کارگر هنوز فاصله قابل ملاحظه ای در ایدئولوژی، احساسات و عادات روزانه

اقتصادی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان می کرد. هر قدر شکاف بین بوروکراسی و توده ها بیشتر می شد، بوروکراسی نیز به همان اندازه مستحکم تر و منجمدتر می گشت. در عین حال، بوروکراسی برای سرکوب کامل پیشگامان پرولتری و جنبش توده ای که در فراشد پیروزمند انقلاب برخاسته بودند، از لحاظ عینی نیاز به تمرکز شدید قدرت سیاسی در سطح رهبری داشت. هرگونه بیان مخالفت، چه از جانب توده ها و چه در داخل حزب، موقعیت بوروکراسی را که بر پایه اختناق پلیسی استوار بود، به خطر می انداخت و از این رو می باید به شدت سرکوب می شد. از میان بردن دموکراسی کارگری در شوراهای می باید با از میان بردن دموکراسی حزبی توأم می گردید. استالین در واقع نقش بناپارت بوروکراسی را ایفا می نمود که میان جناح های مختلف بوروکراسی تعادلی برقرار می کرد.

بوروکراسی مائوئیستی دارای خصوصیت های متفاوتی است که برآیند فراشد تاریخی پیدایشش می باشد. این بوروکراسی در فراشد برخاست یک انقلاب اجتماعی به وجود آمد، انقلابی که مستلزم بسیج توده ها و کشتنش مبارزات طبقاتی آنان علیه امپریالیزم و ارتجاع داخلی بود. بوروکراسی در رهبری جنبشی جای داشت که پی در پی در معرض حملات کومینتانگ و ارتش ژاپن قرار می گرفت. شکست این جنبش به حکم نابودی فوری بوروکراسی نیز می بود. به دلیل حدت مبارزات طبقاتی و نیاز مبرم جهت سامان دادن امور اجتماعی، بوروکراسی مائوئیستی حتی برای حفظ موجودیت خود نیز مجبور به تکیه بر مبارزات دهقانان و جنبش توده ای و در نتیجه مجبور به حفظ رابطه ای نزدیک با توده ها و بسیج دائمی آن ها بود، به طوری که رهبری بوروکراسی نمی توانست بدون مداخله فعال توده ها در امور اجتماعی (شرکت در برخی تصمیم گیری ها حول نحوه اجرای برنامه های حزبی، اجرای تصمیمات حزبی از طریق بسیج عمومی و غیره) و در نتیجه بدون وجود تعادل انعطاف پذیری میان بوروکراسی و توده ها عمل کند. این ضرورت عینی، ضعف تاریخی و ساختاری بوروکراسی مائوئیستی را دربر داشت تا جایی که رشد و تحکیم بوروکراسی به ناچار بسیار محدود باقی می ماند و انجماد بوروکراسی به صورت یک قشر کاملاً مستقل و

مانده و در شرایط داخلی نامطلوب، انقلاب رفته رفته بوروکراتیک گشت و بوروکراسی قدرت را از دست پرولتاریا غصب کرد. برعکس در چین انقلاب از همان لحظه پیروزی بوروکراتیزه بود. بوروکراسی مائوئیستی در مناطق آزاده در شرایط مناسب و تحت ضرورت های عینی، جنبش وسیع دهقانی را علیه کومینتانگ رهبری کرده و پس از شکست کومینتانگ قدرت را در سرتاسر چین در دست گرفت. لکن برخلاف بوروکراسی استالینیستی که متعاقب شکست جنبش توده ای تحکیم یافت، تثبیت بوروکراسی مائوئیستی همگام با رشد جنبش توده ای در روستاها و پیروزی انقلاب رخ داد. از این رو فرق مهمی میان این دو بوروکراسی موجود است.

بوروکراسی استالینیستی در فراشد فروکش انقلاب سوسیالیستی روسیه و فرسایش نیروی مبارزاتی پیشگامان و توده های پرولتری پدیدار شد. خود برآیند فراشد اضمحلال انقلاب اکبر و پیشگام مبارز پرولتری، و در عین حال عامل مؤثری در تشدید این فراشد بود. از این رو تثبیت موقعیت بوروکراسی مستلزم محو کامل سنت های گذشته حزب بلشویک، از میان بردن آثار هرگونه جنبش توده ای و انقطاع رابطه میان حزب و توده ها از طریق گردن زدن پیشگام پرولتری بود. در چنین شرایطی بوروکراسی برای تحکیم موجودیت خود ناچار به سازماندهی تشکیلات عظیم و مقتدر بوروکراتیکی شد که مستقل از توده ها و در مقابله مستقیم با آنان، جایگزین هرگونه دخالت فعال توده ها در تصمیم گیری یا اجرای امور اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی بودند. از طرف دیگر بوروکراسی در مرحله ساختمان سوسیالیسم تولد یافت و ماهیت اجتماعی اش مستقیماً با فرم ویژه بنای سوسیالیسم در شوروی پیوند داشت. پایه های عینی بوروکراسی استالینیستی در منافع مادی سرشاری بود که تحت مدل استالینی ساختمان سوسیالیزم و در شرایط فقر عمومی طبقه کارگر، صفوف مختلف بوروکراسی در حزب، دولت و صنعت، و اقشار تکنوکرات از آن برخوردار بودند. در عوض از طریق اعمال کار اجباری فشرده در کارخانه ها، اشتراکی کردن اجباری اراضی دهقانان و اختناق پلیسی علیه هرگونه سرپیچی دهقانان و کارگران، بوروکراسی استالینیستی آگاهانه سعی در لگد مال کردن سیاسی و

## «یک درصد»، در مقابل «نود و نه درصد»

مایکل رابرتز

ترجمه: آرمان پویان

"ما ۹۹ درصد هستیم"، شعار کارزار ضدّ وال استریت در امریکا است. این شعار در واقع به نابرابری محض درآمد و ثروت در بستر این جامعه اشاره دارد. طبق آخرین ارقام، ۱ درصد بالایی صاحبان ثروت در ایالات متحده، بالغ بر ۲۰ درصد کلّ درآمد و قریب به ۳۵ درصد تمامی ثروت امریکا را در اختیار خود دارد.

مطابق با آخرین تخمین های آرتور کنیکل در بانک مرکزی امریکا (۱)، در سال ۲۰۰۷، خالص ثروت صاحبان ثروت (یعنی کل ثروت پس از کسر هرگونه بدهی) تقریباً ۲۲ تریلیون دلار، معادل ۳۳.۸ درصد کل ثروت خالص امریکا (۶۵ تریلیون دلار) بوده است. همچنین او تخمین می زند که در سال ۲۰۰۶، ۱ درصد بالایی صاحبان درآمد، ۲۱.۴ درصد از کل درآمد به دست آمده را در اختیار داشته است (یعنی سالانه ۲ تریلیون دلار از کل درآمد ۹ تریلیون دلاری). اگر ما ۴ درصد یعدی را هم به صاحبان ثروت اضافه کنیم، در آن صورت می بینیم که بالغ بر ۶۰ درصد کل ثروت و ۳۷ درصد تمامی درآمد به پنج درصد بالایی جامعه تعلق داشته است.

در این میان، این استدلال هم بیش از پیش رایج شده است که نابرابری، علت مستقیم و بی واسطه بوده است (۲). اما این حرف کمی عجیب است؛ دلیل رکودها و بی ثباتی سرمایه داری در طی دهه ۱۹۷۰، به نابرابری درآمدی یا ثروت ارتباطی نداشت. به علاوه، برداشت بسیاری از اقتصاددان متعارف [مدافعین بازار آزاد] خلاف چنین چیزی بود، یعنی به زعم آن ها رکود و عدم ثبات، نتیجه افزایش درآمد کل ملی و متعاقباً کاهش سود بوده است (در این مورد به فصل ۲۰ از کتاب من با عنوان "رکود بزرگ" مراجعه کنید). اما در حاضر حاضر، اقتصاددانان مارکسیست بسیاری هستند که ادعا می کنند بحران جاری، محصول دستمزدهای بیش از حد پایین، و برعکس، سودهای بسیار بالا است. یعنی این موضوع

بی ارتباط با توده ها از دایره امکان خارج بود. از طرف دیگر برخلاف بوروکراسی استالینیست که در مرحله ساختمان سوسیالیزم شکل گرفت، بوروکراسی مائوئیستی در درون مبارزات سیاسی توده ای علیه ملاکان، بورژوازی و قدرت های امپریالیستی به وجود آمد، نقش رهبری سیاسی و فرماندهی جنبش توده ای عهده دار بود و منافع اجتماعی اش دقیقاً در گروی انحصار این رهبری و فرماندهی قرار داشت، به عبارت دیگر در جانشین کردن خودش برای طبقه کارگر.

البته نباید پنداشت که بوروکراسی مائوئیستی هیچ گونه منافع مادی دارا نبود، چنین تصویری به وضوح با ماهیت بوروکراسی به طور کلی در تضاد است. ولی باید اذعان کرد که عامل تعیین کننده در منافع این بوروکراسی حیثیت سیاسی اش بود و امتیازات مادی اش حداکثر بسیار جزئی بود. بوروکراسی مائوئیستی برای بسیج دائمی اقشار دهقانی که تنها با تحریک آگاهی انقلابی در آنان امکان داشت، و در عین حال برای تثبیت نقش خود به مثابه رهبری سیاسی و جانشین پرولتاریا که تنها با جلب اعتماد و همبستگی توده ها امکان تحقق می یافت، می بایست خود را هر چه بیشتر با توده ها نزدیک می ساخت، به مسائل آنان گوش فرامی داد، با آن ها به همدردی می نشست، و حتی به منظور ابراز همبستگی با توده های فقیر هرگونه امتیاز مادی را برای خود منع می کرد. از دیدگاه این بوروکراسی، انگیزه ها و امتیازات مفرط مادی کادرهای بوروکرات دولتی یا حزبی رابطه پاک میان رهبری و توده ها را لکه دار می نمود و شکافی میان آن دو به وجود می آورد که می توانست موجب فلج شدن سیستم حکومتی حزب کمونیست شود. بدین دلیل رهبری مائوئیستی اگرچه به اقشار بوروکرات امتیازات مادی و اختیارات اداری اعطا می کرد، لکن از طریق کمپین های اصلاحی نیز به مبارزه علیه انگیزه های مفرط مادی اقشار بوروکرات دولتی و حزبی برمی خاست و از انجماد این اقشار در قالب قشری کاملاً جدا از توده ها و صاحب امتیازات و اختیارات مستقل جلوگیری می نمود. در واقع، بوروکراسی مائوئیستی و در رأس آن مائو نقش بناپارتی را داشت که میان توده ها از یک طرف و اقشار بوروکرات دولتی و حزبی از طرف دیگر تعادلی برقرار می کرد.

جهان (و نه فقط ایالات متحده امریکا) تا چه حد در توزیع درآمد و ثروت نابرابر و غیر عادلانه است؟ جناب برانکو میلانویچ در بانک جهانی، چندین سال وقت برای بررسی و مطالعه دقیق نابرابری جهانی صرف کرده و نتیجه آن هم، یک مجموعه کتاب و مقاله است. البته او نابرابری را نه در بین ملت های مختلف، که در میان افراد یک کشور محاسبه می کند؛ هرچند این که شما در چه کشوری زندگی می کنید، عاملی است بیش تر نابرابری را تعیین می کند. نخبگان جهان (۱۰ درصد بالایی)، ۵۷ درصد تمامی درآمدهای ایجاد شده در جهان را در اختیار دارند و این نسبت طی ۱۰۰ سال گذشته به سختی تکان خورده است. همان طور که میلانویچ توضیح می دهد، این موضوع کاملاً در تعارض با پیش بینی اقتصاددانان متعارفی بوده است که استدلال می کردند با ثروتمندتر شدن یک اقتصاد، نابرابری هم الزاماً کاهش پیدا خواهد کرد.

سیمون کوزنتس، در اواسط دهه ۱۹۵۰ چیزی را ارائه کرد که به "منحنی کوزنتس" معروف است. کوزنتس در واقع این ایده را مطرح کرد که در جوامع پیشا-صنعتی، یعنی جوامعی که همه افراد آن فقیر هستند، نابرابری در سطحی پایین قرار دارد. هنگامی که پدیده صنعتی شدن رخ می دهد، مانند بریتانیا در اوایل قرن نوزدهم و بعدها باقی اقتصادهای مهم سرمایه داری در همان قرن، نابرابری میان جمعیت شهری و روستایی رشد می کند. سپس، به دنبال بلوغ یک اقتصاد، شکاف میان مردم شهری و روستایی باریک می شود، دولت رفاه مؤثر واقع می شود و به این ترتیب، نابرابری کاهش پیدا می کند. بنابراین "منحنی نابرابری کوزنتس"، مثل حرف U وارونه است. سایر تئوری های رایج هم برآنند که با گسترش تجارت جهانی، تقاضا برای کارگر غیرماهر در کشورهای فقیر افزایش پیدا می کند و بنابراین درآمدها نسبت به کارگران غیرماهر در اقتصادهای بالغ بالا می رود؛ در نتیجه، نابرابری هم باید کاهش پیدا کند.

خوب، شواهد هر دوی این تئوری ها را رد می کند. نابرابری درآمدی در جهان- یعنی بین شهروندان دنیا- بالاست و در این سطح بالا متوقف شده است. ضریب جینی (که نسبت درآمد یا ثروت متعلق به گروه های

موجب می شود که صاحبان درآمدهای پایین بالاچار بیش تر قرض کنند و در نتیجه این مسأله نهایتاً به بروز بحران اعتباری منجر می شود. بنابراین به نظر می رسد که علت اصلی بحران سرمایه داری می تواند در تغییر باشد. مشکل این رویکرد التقاطی اینست که دست آخر علت بحران سرمایه داری، مبهم باقی می ماند: بالاخره این دستمزدهاست که سود را مانند دهه ۱۹۷۰ کاهش می دهد، و یا دستمزدهای پایین است که مانند دهه ۲۰۰۰، به سقوط تقاضا می انجامد؟

نابرابری درآمد و ثروت، علت بحران های سرمایه داری نیست، بلکه قطعاً یکی از پیامدهای آن است. سرمایه داری یا جامعه مبتنی بر سود خصوصی، به طور فزاینده ای در برآوردن نیازهای ما، ناکارآمد و بی ثبات عمل می کند؛ اما این سیستم، همیشه نابرابر و غیر عادلانه بوده است. در حقیقت، نابرابری درآمد و ثروت در یک جامعه، خصلت تمامی جوامع طبقاتی است- از برده داری و استبداد آسیایی گرفته تا کاست های مذهبی، فئودالیسم و یا سرمایه داری.

بنا به تعریف، نابرابری همیشه با جامعه طبقاتی همراهی دارد. در واقع باید پرسید که اگر نخبگان حاکم، از ثمرات جامعه- یعنی ثروت ها و درآمد گسترده به همراه قدرت و موقعیت اجتماعی خاص- برخوردار نبودند، دیگر چرا باید کسی می خواست که عضوی از طبقه حاکمه باشد؟ ضمناً، مگر حتی کاست های مذهبی هم که ظاهراً در انتظار پاداش های "اخروی" به سر می بردند و به مریدان خود هم چنین صبری را توصیه می کردند، برای بهره مندی از زندگی مادی همیشه پیش قدم نبوده اند؟ فقط نگاهی به واتیکان و سایر کلیساهای مسیحی، مساجد خاورمیانه و کنیسه های یهودی بیاندازید و بعد به گذشته، یعنی روحانیون حاکم بر مصر باستان، آرتک ها و اینکاها در امریکای جنوبی- بروید. جامعه طبقاتی به آن معناست که طبقه حاکم، مازادی را که به واسطه زمان کار باقی جامعه خلق شده است، تحت کنترل و نظارت خود دارند. همه این ها به آن معناست که نابرابری، در تمامی جوامع طبقاتی، یک پیامد است و نه خصلت ویژه سرمایه داری که قادر باشد تا سیکل های ممتد رونق و رکود آن را توضیح دهد.

بیش از ۲۰ کشور نگاهی شده است. آن‌ها چنین نتیجه گرفته‌اند که سهم بالاترین درآمدها در طول ۳۰ سال گذشته، "به طور قابل ملاحظه‌ای" افزایش یافته است. سهم بالاترین درآمدها در اوایل قرن بیستم، به ویژه طی دو جنگ جهانی و بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، تا حدودی کاهش داشت. نابرابری به این جهت در خلال جنگ‌ها و رکودها کاهش پیدا می‌کند که سود، بیش از دستمزد سقوط می‌کند. ضمناً وقتی صنایع نابود می‌شوند و قیمت سهام سقوط می‌کند، درآمد حاصل از آن‌ها هم برای ثروتمندترین بخش جامعه کاهش پیدا می‌کند (چرا که این موارد، بزرگ‌ترین بخش درآمد ثروتمندترین اقشار جامعه، و نه باقی‌مانده را تشکیل می‌دهد). یافته‌ها نشان می‌دهد که در طول ۳۰ سال گذشته و در تمامی کشورهای غربی انگلیسی‌زبان و همچنین چین و هند، آن سهمی از درآمد که نصیب ۱ درصد و ۵ درصد بالایی جامعه می‌شده، افزایش پیدا کرده، و ایالات متحده هم طلاهی دار این مسیر بوده است. در این بین اروپای جنوبی و کشورهای نوردیک\* نیز شاهد افزایش نابرابری بودند. در سرزمین اصلی اروپا (فرانسه، آلمان و هلند)، هیچ‌گونه افزایشی وجود نداشت. آتکینسون همچنین به ثروتمندان جهانی، بنا به تعریف کسانی که درآمدی ۲۰ برابر بیش‌تر از میانگین درآمد جهانی در اختیار دارند، نگاهی داشته است. در اوایل دهه ۱۹۹۰، این افراد تنها ۰.۱۴ درصد از جمعیت جهان یا ۷ میلیون نفر را تشکیل می‌دادند، که از این تعداد بالغ بر ۲ میلیون نفر در ایالات متحده بودند. بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۲، جمعیت این دسته از افراد دو برابر گردیده است.

۱۰ درصد بالایی حقوق بگیران در امریکا، با درآمدی بالاتر از ۱۱۰۰۰ دلار در سال، اکنون نیمی از کل درآمد را سالانه به خود اختصاص می‌دهند. ۱ درصد بالایی با درآمدهایی بالغ بر ۴۰۰،۰۰۰ هزار دلار در سال، تقریباً ۲۵ درصد تمامی درآمدها را در سال ۲۰۰۷ دریافت می‌کردند. این "یک درصد"، ۱.۵ میلیون نفر از ۱۵۰ میلیون حقوق بگیر امریکا را تشکیل می‌دهند. یکی از آمارهایی که نویسندگان پژوهش مذکور به آن اشاره می‌کنند اینست که در طول رکود بزرگ اخیر، ۹۹ درصد پایینی حقوق بگیران ایالات متحده، شاهد سقوط ۷ درصدی درآمدهای خود بودند (یعنی بزرگ‌ترین سقوط

مختلف مردم را اندازه‌گیری می‌کند)، در سطحی بالا در جهان باقی‌مانده است (نزدیک به ۷۰ از ۱۰۰). این صریح‌ترین سی سال گذشته در ایالات متحده و بریتانیا بالا رفته و در چین هم جهش داشته است. بنابراین ۱ درصد بالایی (ثروتمندترین افراد) جهان، در حال حاضر تقریباً ۱۵ درصد تمامی درآمد جهان را دریافت می‌کنند، در حالی که ۲۰ درصد پایین (فقیرترین مردم) تنها کمی بیش از ۱ درصد را در اختیار دارند!

از دهه ۱۹۸۰ به این سو، نابرابری درآمدی در تقریباً تمامی اقتصادهای مهم سرمایه‌داری رشد داشته است، ولی این موضوع به خصوص در اقتصادهای "بازار آزاد" به اصطلاح آنگلوساکسون، مثل ایالات متحده و بریتانیا مشهود است که در آن سهم یک درصد بالایی، از تقریباً ۱۰ درصد در اوایل دهه ۱۹۸۰ به حدود ۲۰ درصد افزایش یافته است. در اروپای قاره‌ای، نابرابری ثابت بوده است. سهم ۱ درصد بالایی در اوایل دهه ۱۹۸۰ حدوداً ۱۰ درصد بود و اکنون این نسبت کم و بیش همان رقم است. در ایالات متحده، متوسط درآمد واقعی بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۸، با نرخ ۱.۳ درصد رشد کرد، اما اگر سهم ۱ درصد بالایی را قلم بگیریم، در آن صورت نرخ رشد تنها ۰.۷۵ درصد در سال بود. درآمدهای یک درصد بالایی، شاهد افزایش ۳.۹ درصدی در سال بود، که این نرخ، ۵۸ درصد از کل افزایش درآمدهای واقعی میان سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۸ را تشکیل می‌دهد. به علاوه، طی دوره‌های رونق بزرگ اقتصاد امریکا طی سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ و همین‌طور ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷، رشد سالانه درآمدهای یک درصد بالایی جامعه، بالغ بر ۱۰ درصد بود، در حالی که ۹۹ درصد پایینی، تنها از نرخ رشد ۱.۳ تا ۲.۷ درصد در سال منتفع شد.

جامع‌ترین و به روزترین تحلیل از نابرابری در جهان سرمایه‌داری، اخیراً با مطالعه مشترک تعدادی از سرشناس‌ترین پژوهشگران این حوزه، یعنی آنتونی آتکینسون و توماس پیکتی<sup>(۳)</sup> و امانوئل سانز<sup>(۴)</sup> صورت گرفته و منتشر شده است. در مقاله اخیر آن‌ها با عنوان "بالاترین درآمدها در بازه بلندمدت تاریخی" مندرج در نشریه ادبیات اقتصادی، به بالاترین سهم‌های درآمدی در



مایو فن اوتولو،" می گوید: "بدترین ترس من در مورد از دست رفتن بالقوه اطمینان به رهبران و مؤسسات ما و خود سرمایه داری، الآن در شرف تحقق است. ما مدت ها مشغول کردن این گودال بوده ایم. ما حقیقتاً باید در تلاش هایمان برای نجات سرنوشت کارگر متوسط، جدی باشیم. آیا برای ما بهتر این نخواهد بود که خودمان قاطعانه در مورد توزیع درآمد، چیزی که بهترین تعادل برای عدالت اجتماعی و بهترین مشوق برای کار را ایجاد می کند، تصمیمی بگیریم؟ بازگشت به آن سطوح برابری درآمدی که در دوران ریاست جمهوری دوایت آیزن هاور- این رئیس جمهور مشخصاً چپی- وجود داشت، چه طور است؟ حتی لحظه ای فکر نکنید که این توزیع درآمد عادلانه تر، به نحوی مانع رشد اقتصادی می شود: دهه های ۵۰ و ۶۰، موفق ترین دوره های دستاوردهای مداوم اقتصادی برای ایالات متحده آمریکا بوده اند."

ظهور ابرثروتمندان، مستلزم گسترش فقر است. "مرکز پژوهش های اقتصادی و کسب و کار" (CEBR) در بریتانیا، اعلام کرد که تورم رو به رشد به همراه افزایش ناچیز دستمزدها به آن معناست که درآمد قابل تصرف خانوارها امسال ۲ درصد سقوط خواهد کرد؛ یعنی بیش از دو برابر کاهش ۰.۸ درصدی سال گذشته آن. و این بزرگ ترین سقوط از زمان رکود وحشتناک پس از جنگ جهانی اول در سال های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ محسوب می شود. طی رکود (بحران) کنونی شاهد بودیم که نسبت فقرای آمریکا، با وجود انکار از سوی مقامات رسمی، به یک نفر از هر شش نفر جهش کرد. نرخ کل فقر، به ۱۵.۱ درصد معادل ۴۶.۲ میلیون نفر رسید که نسبت به رقم ۱۴.۳ درصد در سال ۲۰۰۹ افزایش قابل ملاحظه ای نشان می دهد. نرخ فقر آمریکا برای سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، اکنون با سرعتی بیش تر از دوره سه ساله اوایل رکود دهه ۱۹۸۰ صعود کرده است. در حال حاضر ۴۶ میلیون نفر در فقر به سر می برند که این بالاترین رقم به ثبت رسیده است. نسبت فقر در حال حاضر به اندازه سال ۱۹۹۳ است، یعنی بالاترین سطح از سال ۱۹۸۳ تاکنون. تعداد آمریکاییان فاقد پوشش بیمه درمانی اکنون به ۵۰ میلیون نفر می رسد.

از زمان بحران بزرگ دهه ۳۰). کشف دیگر آنست که ۱ درصد بالایی، و حتی ۰.۱ درصد بالایی صاحبان درآمد، در مقایسه با ۵ درصد بالایی جامعه بیش ترین نفع را بردند. نابرابری در بین خود ثروتمندان هم رو به صعود است تا نهایتاً یک جماعت ابرثروتمند ایجاد شود. در سال ۱۹۷۸، یک درصد بالایی، ۹ درصد تمامی درآمدها و پنج درصد بالایی، ۱۲ درصد بعدی درآمدها را به ترتیب در اختیار داشتند (یعنی مجموعاً ۲۱ درصد درآمد کل)، با این وجود تا سال ۲۰۰۸، یک درصد بالایی، ۲۱ درصد و پنج درصد بالایی، ۱۵ درصد دیگر از کل درآمدها را در اختیار خود داشتند (مجموعاً ۳۶ درصد کل درآمدها). بنابراین ۱ درصد بالایی، بزرگ ترین منافع را در طول سی سال گذشته به دست آورده است. به علاوه، ۰.۱ درصد بالایی جامعه که در سال ۱۹۷۸ تنها ۱ درصد درآمدها را در اختیار داشت، اکنون سهم خود را به ۶ درصد افزایش داده است!

دلیل اصلی این تمرکز بالاتر، افزایش عظیم درآمد متعلق به مدیران ارشد رده بالا در بانک ها و کمپانی های بزرگ است. همین داستان در مورد بریتانیا هم صدق می کند. در بریتانیا، کمیسیون نظارت بر حقوق بالا (High Pay Commission) متوجه شد که دستمزدهای کارفرمایان از سال ۲۰۰۲ به این سو، ۶۳ درصد افزایش یافت؛ اما در این بین، کل پرداخت به مدیران ارشد کمپانی، ۷۰۰ درصد رشد کرده بود. برعکس، سطح حقوق کارگر متوسط در بریتانیا، قبل از احتساب تورم و مالیات ها، تنها ۲۷ درصد بالا رفت.

این حد بالای نابرابری و به خصوص رشد سریع آن در طول ۳۰ سال گذشته، اکنون در شرایط رکود شدید اقتصادهای بالغ سرمایه داری، به نگرانی استراتژیست های سرمایه مبدل شده است؛ البته نه به این خاطر که آن ها فکر می کنند نابرابری، علت بحران هاست (هرچند برخی در حال مطرح کردن چنین ادعایی هستند)، بلکه از این جهت که آن ها از واکنش تند ۹۹ درصدی ها نسبت به یک درصدی ها در هراسند. با در نظر داشتن کارزار جهانی علیه ابرثروتمندان، چنین ترسی به راستی درست به نظر می رسد. آن گونه که جرمی گرانتام، استراتژیست ارشد سرمایه گذاری در مؤسسه "گرانتام

نهاد IRS که به عنوان یکی از ادارات وزارت خزانه داری، مسئول بررسی درآمدهای دولت فدرال می باشد، روز گذشته اعلام کرد که عواید ۵۰ درصد کارگران ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ کم تر از ۲۶،۳۶۴ دلار بوده است، در حالی که شمار افرادی با درآمد سالانه ۱ میلیون دلار یا بیش تر از سال ۲۰۰۹، حدود ۱۸ درصد افزایش داشته است. رقم میانه درآمد، یعنی ۲۶،۳۶۴ دلار را با درآمد متوسط ۳۹،۹۵۹ دلاری در سال مقایسه کنید. همین اختلاف نشان می دهد که حقوق و دستمزد شدیداً به سمت مزدگیران ثروتمندتر لغزیده است. به علاوه سطح میانه دستمزدها (نقطه میانی تمامی مزدگیران) در حال حاضر تنها ۶۶ درصد میانگین درآمد متوسط است، که این یعنی ۷۲ درصد سقوط از سال ۱۹۸۰.

#### منابع:

(1) Arthur Kennickell, "Ponds and Streams: wealth and income in the U.S. 1989 to 2007":

<http://www.federalreserve.gov/pubs/feds/2009/200913/200913pap.pdf>

(۲) تنها به عنوان یک نمونه، نگاه کنید به:

Nouriel Roubini, "The instability of inequality":

<http://www.economonitor.com/nouriel/2011/10/17/full-analysis-the-instability-of-inequality/>

(3) <http://piketty.pse.ens.fr/index.php>

(4) <http://elsa.berkeley.edu/~saez/>

#### توضیحات مترجم:

\* کشورهای نوردیک (Nordic Countries)، شامل منطقه ای در اروپای شمالی و آتلانتیک شمالی می شود

اما این مسائل فقط به فقیرترین مردم امریکا محدود نمی شود. طبقه به اصطلاح متوسط امریکا نیز، که در حقیقت توده عظیم طبقه کارگر را تشکیل می دهد، از اواسط دهه ۱۹۷۰ به این طرف شاهد افزایش درآمدهای واقعی خود نبوده است و حتی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، درآمدهای واقعی آن ها سقوط کرد. میانه درآمد واقعی خانوارها\* نیز در سال ۱۹۹۹ به نقطه اوج ۵۳،۲۵۲ دلار رسید و سپس سال گذشته به ۴۹،۴۴۵ دلار کاهش یافت؛ یعنی به سطحی که از سال ۱۹۹۶ تاکنون مشاهده نشده بود. در مورد کارگران مرد در ایالات متحده، روند کلی و بلندمدت به مراتب عریان تر است. اگر کارگران پاره وقت در نظر گرفته شوند، در آن صورت خواهیم دید که میانه حقوق واقعی مردان امریکایی از ۱۹۷۰ به این سو، ۲۸ درصد سقوط داشته و به سطوحی رسیده است که از دهه ۱۹۵۰ تاکنون مشاهده نشده! طبق یک مطالعه جدید، یک سوم مردم امریکا مداوم در زیر بار پرداخت بدهی قرار دارند\*\*\* و در صورت بیکار شدن، دیگر قادر به پرداخت اجاره یا بازپرداخت رهن نخواهند بود.

به علاوه، بخش عمده ثروت خانواده های متوسط، برخلاف ثروتمندترین بخش جامعه امریکا، به خالص ارزش منزل رهن شده آن ها بستگی دارد که آن هم در طول رکود شدیداً ضربه خورد. ضمناً هزینه تحصیلات دانشگاهی- که هنوز هم وسیله ای برای دستمزدهای بالاتر و زندگی بهتر در آینده تصور می شود- در طول یک دهه گذشته شاهد موج صعودی بوده است. داده های سرشماری نشان داد که ۱۴.۲ درصد از کل افراد جوان بین سنین ۲۵ تا ۳۴ سال، امسال همچنان در منزل والدین خود زندگی می کنند، در حالی که همین نرخ تا پیش از آغاز رکود اقتصادی در سال ۲۰۰۷، حدود ۱۱.۸ درصد بود. یک درصد، در مقابل نود و نه درصد و به قول فرانسوی ها:

plus ça change, plus c'est la même chose!

چیزها هرچه بیشتر تغییر می کنند، هرچه بیشتر هم مثل سابق باقی می مانند!

#### پینوشت:

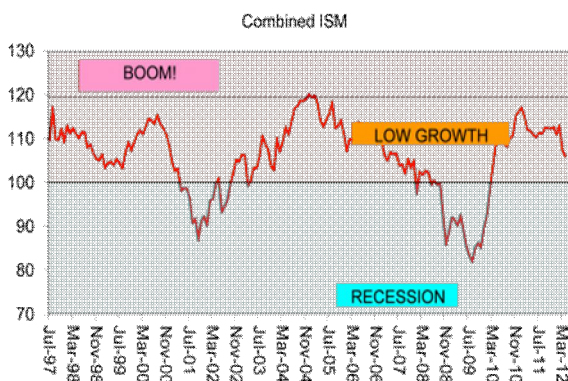
## بحران طولانی: نشانه‌های از گنبدی سرمایه‌داری

مایکل رابرتز

ترجمه: آرمان پویان

آخرین داده‌های پریسامد در مورد وضعیت اقتصاد جهانی، اکنون برای ماه آوریل در دسترس است. من در اینجا یک شاخص ترکیبی از فعالیت بخش‌های مانوفاکتور و خدمات در اقتصادهای مهم سرمایه‌داری را مورد استفاده قرار می‌دهم که در واقع برپایه همان به اصطلاح "شاخص‌های مدیران خرید" (PMI) قرار دارد. با بکارگیری این شاخص در مورد ایالات متحده می‌توان دید که این کشور همچنان در مرحله رشد پایین- و نه رونق یا رکود- قرار دارد، هرچند که البته منحنی شاخص سیر نزولی دارد.

### شاخص ترکیبی از فعالیت بخش‌های مانوفاکتور و خدمات



شاخص هفتگی مؤسسه پژوهش سیکل‌های اقتصادی (ECRI) - که نسبت به شاخص بالا پریسامدتر، و در نتیجه میزان اطمینان آن کمتر است- همین موضوع را تأیید می‌کند.

که کشورهای دانمارک، فنلاند، ایسلند، نروژ و سوئد را به همراه قلمروهای وابسته به آن‌ها (جزایر اولاند، گرینلند، جزایر فارو) دربر می‌گیرد. در زبان انگلیسی، گاهی "اسکاندیناوی" به عنوان مترادف "کشورهای نوردیک" (البته به استثنای گرینلند) استفاده می‌گردد، ولی با این وجود "اسکاندیناوی" عموماً به تنها کشورهای دانمارک، نروژ و سوئد اشاره دارد.

\*\* طبق متدولوژی مرکز سرشماری ایالات متحده آمریکا، درآمد میانه (Median Income)، مبلغی است که توزیع درآمد را میان دو گروه برابر تقسیم می‌کند، به طوری که درآمد یک گروه، بالاتر از این مبلغ و درآمد گروه دیگر پایین‌تر از مبلغ مذکور خواهد بود. درآمد متوسط (Average Income) یا میانگین درآمد (Mean Income)، مبلغی است که با تقسیم مجموع درآمد کل یک گروه به تعداد افراد و واحدهای آن گروه به دست می‌آید. میانه و میانگین برای خانوارها و خانواده‌ها، بر پایه تمامی خانوارها و خانواده‌ها قرار دارد. در حالی که میانگین و میانه برای افراد، بر مبنای درآمد تمامی افراد رده‌سنی ۱۵ ساله و بیشتر، محاسبه می‌گردد.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

[http://www.business.gov/topics/research\\_resources/market\\_research/census\\_bureau\\_faq.html](http://www.business.gov/topics/research_resources/market_research/census_bureau_faq.html)

[http://en.wikipedia.org/wiki/Median\\_household\\_income](http://en.wikipedia.org/wiki/Median_household_income)

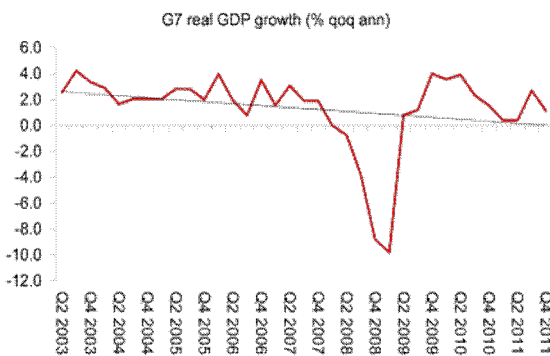
\*\*\* اصطلاح "Paycheck to Paycheck" به کسانی اشاره دارد بخش عمده درآمد خود را به اجبار صرف هزینه‌های ضروری و تعهدات مالی خود می‌کنند، و به علاوه چون عموماً فاقد پس‌انداز کافی هستند، در صورت بیکار شدن از عهده‌دهی‌های خود برنخواهند آمد و بیش از سایرین ضربه خواهند خورد.

<http://www.investopedia.com/terms/p/paycheck-to-paycheck.asp#axzz1oHktAfkv>



ایالات متحده با نرخ تقریباً ۲ درصد و باقی کشورهای جهان با نرخی کمتر از ۱ درصد در حال رشد هستند. نمودار زیر نشان می دهد که جایگاه اقتصادهای برتر سرمایه داری گروه هفت (G7) در اواخر سال ۲۰۱۱ کجا بوده است.

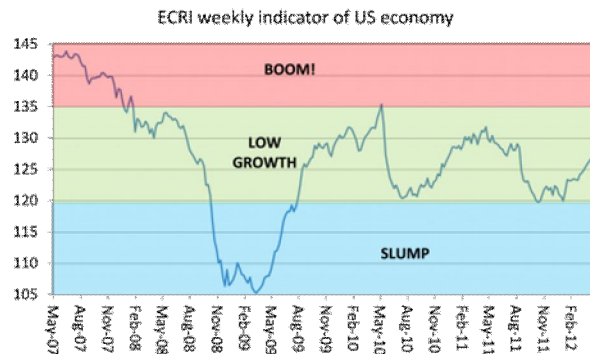
**رشد GDP واقعی کشورهای عضو "گروه هفت" (درصد تغییرات سه ماهه یک سال نسبت به سه ماهه پیشین همان سال)**



بهبود سرمایه‌داری جهانی نسبت به دوره رکود بزرگ اخیر، ضعیف‌ترین بهبود اقتصادی از دهه ۱۹۳۰ به این سو است. در حقیقت، سرمایه‌داری جهانی- دست‌کم اقتصادهای سرمایه داری بالغ آن- در یک رکود طولانی قرار دارد. در بسیاری از کشورها هنوز سطح تولید به نقطه اوج پیشین خود در پیش از وقوع رکود، نرسیده است. تنها تولید ناخالص داخلی در امریکای شمالی و آلمان است به سطح پیش از بحران خود رسیده. با وجود گذشت تقریباً چهار سال از زمان آغاز رکود بزرگ، ژاپن و باقی کشورهای اروپا هنوز هم باتلاق ناامیدی به‌سر می‌برند.

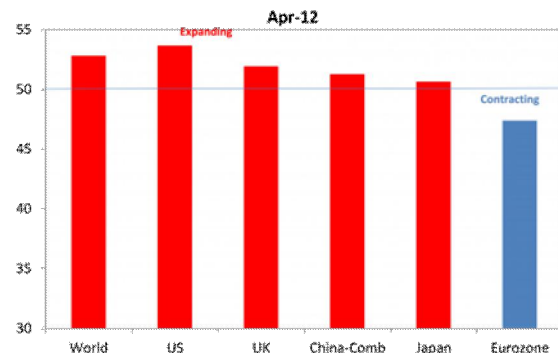
**تولید ناخالص داخلی در بریتانیا و کشورهای گروه ۷ از زمان آغاز رکود**

**شاخص هفتگی ECRI از اقتصاد ایالات متحده آمریکا**



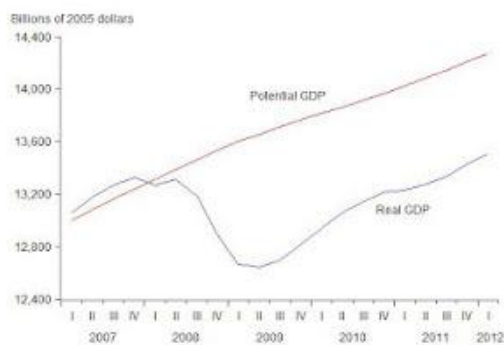
اوضاع جهان، به طور کلی، و سایر مناطق نیز به همین منوال است- زمانی که مقدار PMI یک کشور بالای عدد ۵۰ باشد، آن اقتصاد رو به انبساط و چنانچه پایین‌تر از رقم مذکور باشد در حال انقباض است.

**شاخص مدیران خرید (PMI): آوریل ۲۰۱۲**



شاخص مؤید آنست که تنها منطقه یورو با رکود روبه‌روست و حتی بریتانیا هم هنوز در مرحله رشد پایین قرار دارد؛ البته این موضوع با تخمین‌های اولیه از سطح GDP بریتانیا در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۱۲ که بیانگر وجود رکود تکنیکی در این کشور است، در تعارض قرار می‌گیرد (در این مورد می‌توانید به مقاله من با عنوان "رکود تکنیکی در بریتانیا"، ۲۵ آوریل ۲۰۱۲، رجوع کنید). این احتمال هم وجود دارد که این ارقام GDP بریتانیا، پس از تجدیدنظر، اندکی وضعیت مثبت و مناسب پیدا کند. اما در مجموع، به نظر می‌رسد که اقتصاد جهانی با نرخی در حدود ۳ درصد در سال،

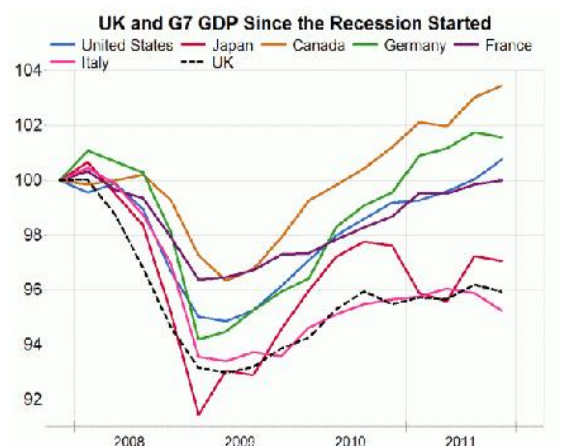
رفت. اما این بار بهبود اقتصادی ضعیفتر از آنست بتواند به همان سطحی که در صورت نبود رکود باید می رسید، اکنون برسد. در حال حاضر، سالانه حدود ۱ تریلیون دلار از تولیدات (۶ درصد از GDP بالقوه) به صورت دائم از دست می رود و نشانه ای از پرشدن این شکاف وجود ندارد. ضمناً این فقط وضعیت اقتصاد ایالات متحده است که نسبت به سایرین عملکرد بهتری دارد.



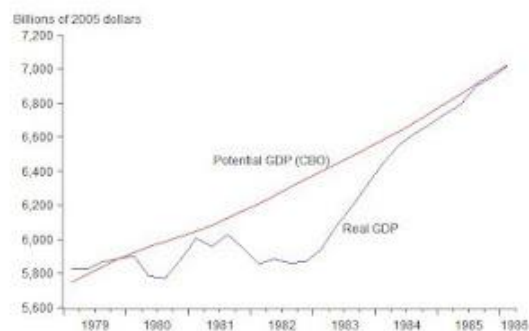
علی‌رغم همه "اهرم زدایی"های صورت گرفته از "بدهی‌های اضافی"، کاهش عظیم مشاغل و فروش دارایی‌ها، باز هم رشد سود در اقتصادهای مهم سرمایه‌داری همچنان آهسته است. سود در ایالات متحده همچنان با آهنگ سالانه ۷ درصد رشد می کند، اما در آلمان، بریتانیا و ژاپن، سود هم‌اکنون با انقباض روبه‌روست.

#### سودهای شرکتی

(درصد تغییرات در سه‌ماهه یک سال نسبت به سه‌ماهه مشابه سال قبل)



گنبدیگی محص شیوه تولید سرمایه‌داری بیش از هر چیز دیگری روشن است. کارخانه‌ها یا بلااستفاده یافی مانده اند و یا کمتر از ظرفیت تولیدی مورد استفاده قرار می گیرند؛ میلیون‌ها نفر بیکار هستند (نرخ مشارکت نیروی کار در اقتصادهای مهم سرمایه‌داری هرگز تا این حد پایین نبوده است) و تولیدات برای همیشه از بین رفته است. پس از رکود عمیق "W شکل" در اوایل دهه ۱۹۸۰، اقتصاد ایالات متحده سه سال زمان برد تا به همان سطحی از GDP برسد که در صورت نبود رکود به آن می رسید. تولید بالقوه حدوداً ۱ تریلیون دلاری برای همیشه از دست رفت (این همان شکاف میان تولید بالقوه و تولید واقعی بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ است که در نمودار زیر نیز نشان داده شده).



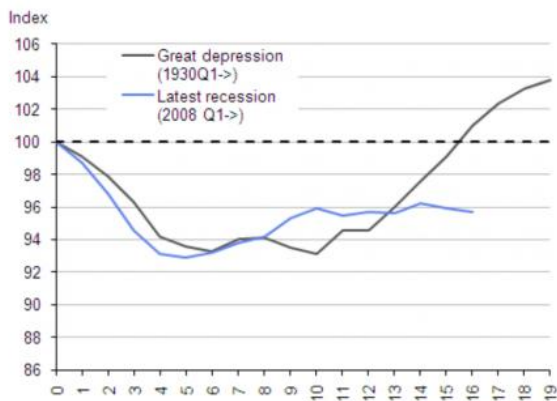
اما این بار، شرایط به مراتب وخیمتر است. نزدیک به ۱.۵ تریلیون دلار از تولیدات (یا بالغ بر ۱۰ درصد از GDP بالقوه) طی رکود بزرگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹ از بین



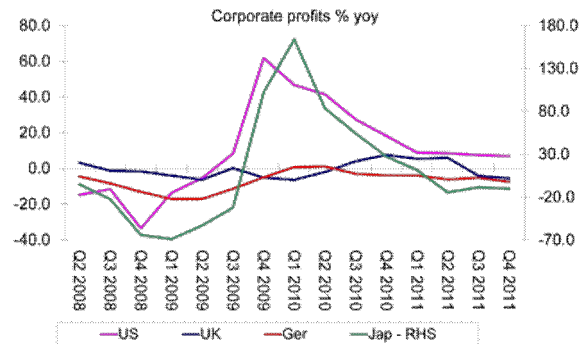
## «رکود تکنیکی» در بریتانیا

مایکل رابرتز

داده‌های مربوط به اقتصاد بریتانیا در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۱۲، نشان‌دهنده بازگشت اقتصاد به رکود (۱) است. «رکود تکنیکی» زمانی رخ می‌دهد که تولید ناخالص داخلی واقعی طی دو سه‌ماهه متوالی کاهش داشته باشد. سقوط ۰.۲ درصدی GDP که امروز اعلام شد، در واقع اقتصاد بریتانیا را در مقوله همین «رکود تکنیکی» (۲) جای می‌دهد. البته رقم اعلام شده، نخستین تخمین از GDP سه‌ماهه اول امسال است. بسیاری از تحلیلگران می‌گویند که این رقم تخمینی پس از تجدیدنظرهای آتی به بالای عدد صفر خواهد رسید، چرا که ساخت و ساز و خدمات کمتر از میزان واقعی برآورد شده‌اند. اما حتی اگر این طور باشد، باز هم رقم اعلام شده نشان می‌دهد که اقتصاد بریتانیا با نرخ لازم برای کاهش بیکاری یا ایجاد مشاغل جدید در بخش خصوصی- به منظور جایگزین کردن کاهش شدید مشاغل و خدمات بخش عمومی که از سوی دولت ائتلافی بریتانیا اعمال می‌شود- رشد نمی‌کند. همان طور که من قبلاً هم به کرات اشاره کرده‌ام، بهبود اقتصادی بریتانیا و سایر اقتصادهای رشديافته سرمایه‌داری پس از رکود بزرگ (۳)، ضعیف‌ترین بهبود از دوره بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ (۴) به این سو است. ضمناً، در مورد بریتانیا، این بهبود به مراتب ضعیف‌تر از سایر این کشورهاست. به نمودار زیر نگاه کنید:

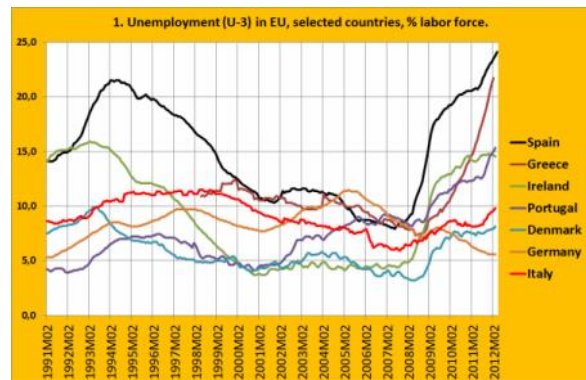


Source: Office for National Statistics



بحران در اروپا، به طور اخص، وضع حادّی دارد. نرخ بیکاری منطقه یورو به ۱۰.۹ درصد رسیده است؛ یعنی بالاترین سطح از زمان بکارگیری ارز مشترک یورو در سال ۱۹۹۹.

## نرخ بیکاری رسمی در برخی کشورهای اتحادیه اروپا



بنابراین می‌توان گفت که رکود طولانی همچنان ادامه دارد.

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2012/05/03/the-long-depression-the-waste-of-capitalism/>

## "بازار آزاد" و توزیع ثروت

مایکل رابرتز

ترجمه: آرمان پویان

ریکاردو و رابرت فرن هولتس، پژوهش خود در مورد توزیع ثروت خانوارهای جهان را به روز کرده و در یکی از روزنامه‌ها منتشر نموده اند. من طی چند مطلب پیشین خود در این باره صحبت کرده ام (مثلاً مقاله نابرابری: ثروتمندان و فقرا، ۱۰ ژانویه ۲۰۱۰ و مطلب یک درصد در مقابل نود و نه درصد، ۲۱ اکتبر ۲۰۱۱).

ریکاردو و رابرت فرن هولتس، مدلی را در مورد توزیع ثروت خانوارهای جهان طراحی کرده اند که در آن فرض می شود هیچ گونه مکانیسم بازتوزیعی (مانند مالیات و نظایر آن) برای تغییر تأثیر بازار سرمایه داری بر توزیع ثروت خانوار وجود ندارد. یافته های آن دو نشان می دهد که "در غیاب این [مکانیسم ها] توزیع ثروت بی ثبات است و در طول زمان به طور فزاینده ای متمرکز می شود، تا این که تقریباً تمامی ثروت به یک خانوار منتقل شود!" به بیان دیگر، بازارهای آزاد، اگر به حال خود رها شوند، خود به خود به افزایش تمرکز ثروت منجر خواهند شد؛ و این که خانوارها تا چه میزان ماهر و تحصیل کرده هستند و یا تا چه حد برای پس انداز تلاش می کنند، موضوعاتی بی اهمیت خواهند بود. آن کسانی که با پول یا ثروت بیشتر آغاز می کنند، مقدار بیشتری انباشت می کنند و بنابراین نابرابری بالا می رود.

این دو پژوهشگر در واقع یک توضیح ریاضی (توصیفی) برای شواهد تجربی به دست آمده از آثار سایر پژوهشگران درباره نابرابری ثروت خانوارهای جهان، به دست می دهند. یکی از بهترین شواهد تجربی، گزارشی است که از سوی سازمان ملل در سال ۲۰۰۹ منتشر شد. در این گزارش، بر مبنای داده های ۲۰ کشور که ۵۹ درصد جمعیت جهان و ۷۵ درصد ثروت آن را تشکیل می دادند، به دارایی های ۳۹ کشور دنیا نگاهی شده بود (سطح و توزیع ثروت خانوارهای جهان، ژورنال اقتصادی، سپتامبر ۲۰۰۹). گزارش مذکور نشان می داد که ۱۰ درصد بالایی خانوارهای جهان، صاحب ۷۱ درصد کل ثروت جهان بودند و درجه نابرابری ثروت- به اصطلاح ضریب جینی- در حدود

بخشی از علت این که من می گویم رکود بریتانیا در حال حاضر حادثتر از بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ است، به این مسأله بازمی گردد که بزرگترین سقوط اقتصاد بریتانیا مربوط به اوایل دهه ۱۹۲۰ بوده است. بریتانیا عملاً پیش از آن که ایالات متحده وارد بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ شود، به یک "رکود طولانی" (۵) وارد شده بود؛ و این همان چیزیست که اکنون اقتصادهای مهم سرمایه‌داری مانند ایالات متحده، بریتانیا، اروپا و ژاپن اکنون در آن قرار دارند: یک رکود طولانی با چشم انداز رشد اقتصادی ناچیز.

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2012/04/25/britains-technical-recession/>

پانوشت:

- (1) Recession
- (2) Technical Recession
- (3) Great Recession
- (4) Great Depression
- (5) Long Depression

ترجمه: آرمان پویان



## بحران اضافه تولید

آرام نوبختی

در بخشی از **مانیفست کمونیست**، به بحران "اضافه تولید" سرمایه داری اشاره شده است؛ یعنی همان مفهومی که گاهی اوقات از آن به عنوان مساله تحقق یا سامان یابی<sup>(۱)</sup> هم نام برده می شود. مفهوم "اضافه تولید" (یا "سرریز تولید") به طور خلاصه آنست که بحران، خود را در ناتوانی سرمایه داران از فروش کالاهایی که تا پیش از این تولید شده اند، آشکار می سازد. به عبارت دیگر، این اضافه تولید نه امری **مطلق**، بلکه **نسبی** است، یعنی با قدرت خرید جامعه و توده مردم مرتبط است.

البته در همین جا باید یادآوری کرد که مانیفست کمونیست، مسلماً مهم ترین اثر اقتصادی مارکس نیست. کما این که در سال ۱۸۴۸، مارکس و انگلس هنوز مفهوم **نیروی کار** را هم بسط نداده بودند و به همین خاطر می بینیم که انگلس در سرتاسر جزوه **اصول کمونیسم**، تماماً از واژه **"کار"** صحبت می کند و نه نیروی کار. بنابراین نمی توان و نباید انتظار داشت که بتوان تئوری بحران را صرفاً از این آثار اولیه به تمامی استخراج کرد. با این حال اگر ما مفهوم "اضافه تولید" را به عنوان **"شکل پدیداری"** بحران- یعنی شکل و صورتی که بحران با آن خود را پدیدار و آشکار می کند- درک کنیم و نه "علت بحران"، در آن صورت مطلقاً هیچ چیز نادرستی در مورد این فرمول بندی مانیفست وجود ندارد. در واقع ما باید به تناقض موجود میان کارگران بیکار و ماشین آلات بلااستفاده در جامعه سرمایه داری، به عنوان علت فلاکت نگاه کنیم. این "مرض واگیردار" (به قول مارکس) خصلت ویژه سیستم سرمایه داریست که سایر نظام های اجتماعی تاکنون فاقد آن بوده اند. به همین جهت مارکس و انگلس در مانیفست می نویسند<sup>(۲)</sup>:

"کافی است اشاره کنیم به بحران های تجاری که با بازگشت ادواری، هربار تهدیدآمیزتر از پیش، موجودیت سراسر جامعه بورژوازی را به بوته آزمایش می گذارد. در این بحران ها، نه تنها بخش عظیمی از محصولات موجود، بلکه، بخشی از نیروهای تولیدی که قبلاً خلق

۰.۸۰ (یعنی یک سطح شدیداً بالا) قرار داشته است. ارزش دارایی های ۱ درصد بالایی خانوارهای جهان نیز به ۵۱۸،۳۶۴ دلار می رسیده است. ۱ درصد ثروتمندترین خانوارهای امریکا، ۳۳ درصد کل ثروت را در اختیار دارند و ۲۵ درصد از کل درآمد ایالات متحده را "کسب می کنند". تمامی این مطالعات مؤید آنست که بازارهای آزاد هرگز چیزی به نام توزیع عادلانه درآمد یا ثروت را به ارمغان نمی آورند. به علاوه، بدون دخالت اجتماعی، این بازارها به طور مداوم به افزایش سطح نابرابری در طول زمان کمک می کنند. این موضوع یکی از مهم ترین مشاهدات مارکس از سرمایه داری را تأیید می کند: بازارها به افزایش تمرکز و تراکم سرمایه منجر می شود. البته در این جا مارکس به مالکیت بر ابزار تولید اشاره دارد. اما به نظر می رسد که صحبت او، مالکیت بر ثروت شخصی را هم دربر می گیرد.

### توضیح مترجم:

مارکس در جلد نخست اثر خود، کاپیتال، در مورد مفاهیم انباشت، تمرکز و تراکم چنین می نویسد: « این پاره پاره شدن و به صورت تک سرمایه های متعدد درآمد کل سرمایه اجتماعی، یا نیروی دافعه ای که اجزای سرمایه اجتماعی بر یکدیگر وارد می کنند، با نیروی جذب شدن آن ها به یکدیگر، مقابل می شود. اما این جذب یکدیگر شدن سرمایه ها دیگر نه به معنای تراکم ساده وسایل تولید و فرمانروایی بر کار، که همان انباشت است، بلکه به معنای تراکم سرمایه های پیشتر تشکیل شده در حال کار، از میان رفتن استقلال فردی آن ها، خلع ید سرمایه داران از سرمایه دار، و تبدیل شدن سرمایه های کوچک متعدد به معدودی سرمایه های بزرگ است. تفاوت این پروسه با پروسه قبل در اینست که این پروسه متضمن صرفاً تغییر توزیع سرمایه اجتماعی موجود و در حال کار است. و بنابراین وسعت میدان تأثیرش را رشد مطلق ثروت اجتماعی، بعبارت دیگر حدود مطلق انباشت، تعیین نمی کند. در این پروسه، سرمایه در یک جا و در دست یک فرد توده عظیمی می شود به این علت که در جای دیگر افراد بسیاری آن را از دست داده اند. و این یعنی تمرکز (Centralization) سرمایه به مفهوم دقیق کلمه، در مقابل انباشت (Accumulation) و تراکم (Concentration).»

سرمایه، جلد اول، ترجمه جمشید هادیان، فصل ۲۵، بخش دوم: <http://www.kapitalfarsi.com/f25/f25-2.htm>



کالای خود که نیروی کار است، گرایش جامعه سرمایه داری این است که آن نیرو را به حداقل قیمت محدود سازد. تضاد دیگر: ادواری که تولید سرمایه داری تمام نیروی خود را به حرکت درمی آورد، معمولاً به صورت دوره های سرریز تولید نمودار می گردند، زیرا هیچ گاه امکانات تولید نمی توانند به نحوی مورد استفاده قرار گیرند که بتوان نه تنها حجم بزرگی ارزش تولید کرد، بلکه آن را به سامان رساند. ولی فروش کالاها، سامان یابی کالا-سرمایه، و لذا سامان پذیری اضافه ارزش محدود است و این محدودیت نه از جهت نیازمندی های مصرفی جامعه به طوری کلی است، بلکه از احتیاجات مصرفی جامعه ای برمی خیزد که در آن اکثریت بزرگ همواره فقیر است و باید پیوسته فقیر بماند" (تاکیدها از من است) (۴)

بحران، در واقع حل "مقطعی" این تضاد است. مارکس در "تئوری های ارزش اضافی" (جلد دوم) می نویسد (۵):

"استقلال این دو جنبه همبسته [یعنی تولید و فروش یا همان سامان یابی]، تنها می تواند قهراً خود را به مثابه یک پروسه ویرانگر نشان دهد. فقط در بحران است که آن ها قادرند وحدت خود را، [یعنی] وحدت جنبه های مختلف را به اثبات رسانند. استقلالی که این دو مرحله مرتبط و مکمل، نسبت به یک دیگر پیدا می کنند، قهراً نابود می شود. بنابراین، بحران، وحدت این دو مرحله را که از یک دیگر مستقل شده اند، آشکار می سازد." (تاکیدها از خود مارکس است)

بنابراین همان طور که ملاحظه می شود، در این جا "اضافه تولید" به عنوان حالت عمومی، "شکل پدیداری بحران" مطرح است و نه "علت" بحران. با این حال، مدافعین تئوری بحران "اضافه تولید" (البته اگر واقعا بتوان آن را یک "تئوری بحران" نامید) سعی می کنند تا با تکیه بر شماری از نوشته های مارکس، خلاف این نتیجه گیری را نشان دهند. یکی از پرکاربردترین نقل قول ها برای این گروه، آن جاست که مارکس می نویسد (۶):

شده اند، به طور ادواری معدوم می شوند. در این بحران ها ناگهان مرض واگیرداری شیوع پیدا می کند که امکان شیوعش در اعصار قبل محال و غیرقابل تصور به نظر می آمد؛ یعنی مرض واگیردار اضافه تولید. جامعه ناگهان خود را در یک وضع بازگشت آنی به بربریت می یابد. چنین به نظر می رسد که قحطی، یا یک جنگ خانمان سوز همه جاگیر، جریان تمام وسایل ادامه حیات را قطع کرده و انگار صنعت و تجارت منهدم شده است. و چرا؟ به دلیل آن که جامعه دچار تمدن زیادی، وسایل امرار معاش زیادی، صنعت زیادی و نیز دچار وجود تجارت زیادی شده است"

اگر به این پاراگراف نسبتاً مشهور دقت کنید، به وضوح می بینید که بحث بر سر "توصیف" یک پدیده است و نه "توضیح" آن. در واقع این جملات به ما می گوید که "چه چیزی" رخ داد، نه این که "چرا" رخ داد.

انگلس مشابه همین رویکرد را در آنتی دورینگ دارد. او در قسمتی از نوشته خود، که عیناً در اثر دیگرش با نام "سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی" هم تکرار شده است، می نویسد (۷):

"در واقع از سال ۱۸۲۵ به بعد، یعنی زمانی که نخستین بحران عمومی در سرتاسر جهان صنعتی و تجاری به وقوع پیوست، حدوداً هر ده سال یک بار تولید و مبادله در میان تمام مردم متمدن و اقوام کم و بیش وحشی وابسته به آن ها دستخوش اختلال گشته است. داد و ستد متوقف می گردد، بازارها اشباع می شوند. محصولات به وفور انبار می شوند و به فروش نمی رسند. پول نقد نایاب می شود، اعتبار از بین می رود، کارخانه ها تعطیل می گردند. انبوه کارگران محتاج وسایل معاش می شوند، چرا که آن ها بیش از حد وسایل معاش تولید کرده اند، ورشکستگی به دنبال ورشکستگی و ویرانی از پی ویرانی می آید."

انگلس به این نکته اشاره می کند که اصولاً تولید کالاها، بیش تر از آن چیز است که می تواند به فروش برسد، و این مشخصاً یک تضاد است؛ و به قول مارکس "تضاد در شیوه تولید سرمایه داری: کارگران به مثابه خریداران کالا برای بازار اهمیت دارند. ولی به مثابه فروشندگان

گمراه کننده می شود<sup>(۱۱)</sup>. به هر حال، این علت غایی را می توان تجسم ماهیت یا طبیعت یک شیء دانست.

بنابراین مارکس در گفته فوق، "علت" بحران را- این که چرا، چه زمانی و کجا بحران رخ خواهد داد- توضیح نمی دهد. آن چه مارکس می گوید، اینست که ذات یا طبیعت نظام سرمایه داریست که به بحران می انجامد. طبیعت نظام سرمایه داری هم وجود فقر گسترده و محدود ساختن مصرف کارگران است. اما این که "چگونه" و "به چه علتی" این طبیعت به بحران می انجامد را باید در دینامیسم سرمایه داری بررسی کرد: یعنی تولید برای سود و نه برای رفع نیاز.

#### پانویس:

(۱) تحقق یا سامان یابی (Realization) به معنای آنست که چیزی از حالت بالقوه و ایده آل خود به یک شکل مادی و واقعی تبدیل شود. تحقق یا سامان یابی ارزش، تبدیل سود یا مبلغی در قالب تولید اضافی یا اعتبار، به شکل پولی است. در تولید کالا، تولیدکننده محصولی را تولید می کند که خود به آن نیازی ندارد، در اصل نیاز او به وسیله مبادله یا فروش مرتفع می شود. به طور اخص، تولید سرمایه داری تنها زمانی می تواند سیکل بازتولید سرمایه داری را به اتمام برساند و تکمیل کند که نیروی کار استفاده شود، محصول به فروش برسد و مبلغی نیز برای آن دریافت گردد. بنابراین مساله تحقق، فقط تا همان حدی که سرمایه داری پیشرفت می کند، تا همان حدی که بازارهای داخلی و خارجی خود را به طور مداوم گسترش می دهد، رفع می شود. بنابراین به طور خلاصه می توان مساله تحقق را، مشکل سرمایه داری در یافتن بازار(ها) برای خود تعریف کرد. ن. ک به:

<http://www.marxists.org/glossary/terms/r/e.htm#realisation>

<http://www.marxists.org/archive/pilling/works/keynes/ch03.htm>

(۲) کارل مارکس و فردریک انگلس، "مانیفست کمونیست"، ترجمه مسعود صابری، نشر طلایه پرسی، چاپ ۱۳۸۸، ص. ۴۴

"علت غایی تمامی بحران های واقعی، با وجود تمایل تولید سرمایه داری به توسعه نیروهای مولده، همواره فقر و مصرف محدود شده توده های مردم باقی می ماند؛ گویی تنها مصرف مطلق جامعه است که [نیروهای مولده] را محدود می کند". (تاکید از من است)

پیش از هرچیز باید گفت که این جمله، تنها در یکی از سه فصل مربوط به "سرمایه پولی و سرمایه واقعی" استفاده شده است و متأسفانه مارکس فرصت آن را پیدا نکرد تا در دوره حیات خود، این جلد از سرمایه را ویرایش کند. جلد سوم در واقع به وسیله انگلس و از نوشته های مارکس جمع آوری و تنظیم شد<sup>(۷)</sup>.

اما به هر حال در بدایت امر، به نظر می رسد که استفاده از عبارت "علت غایی" از سوی مارکس، نظر این گروه را تایید می کند. به همین خاطر برای روشن کردن این موضوع، ناگزیر باید خود این عبارت را بررسی کرد. واژه "علت" (Reason) در این جا از کلمه آلمانی "Grund" (به معنای بنیان) ترجمه شده است و هگل در کتاب "منطق" خود، بخش "ماهیت به مثابه بنیان وجود"، در این باره می نویسد: "ملاحظاتی از این دست، منجر به آن شد که لایب‌نیتس میان علل فاعلی (causae efficientes) و علل غایی (causa finalis) تمایز قائل شود، و بر جایگاه علل غایی، به عنوان مفهومی که علل فاعلی قرارست به آن منجر شوند، تاکید کند. اگر ما همین تمایز را اتخاذ کنیم، در آن صورت نور، حرارت و رطوبت، علل فاعلی خواهند بود، نه علل غایی: علت غایی، خود مفهوم گیاه است"<sup>(۸)</sup>. در واقع این تمایز از همان "علل اربعه" ارسطو گرفته شده است، یعنی علت غایی، علت مادی، علت فاعلی و علت صوری (مثلاً وجود کوزه یک علت مادی دارد که خاک و گل است، و یک علت صوری که حقیقت کوزه است، و یک علت فاعلی که کوزه گر است و یک علت غایی که کوزه برای آن ساخته شده و آن آب نوشیدن است)<sup>(۹)</sup>. به همین خاطر، آن چه که ارسطو علت غایی نامید، در حقیقت همان هدف، منظور، مقصود، و نهایت است<sup>(۱۰)</sup>. البته این مفهوم با آن چه که امروزه ما تحت عنوان "علت و معلول" و زیر تاثیر دیوید هیوم می شناسیم، کاملاً متفاوت است و اشتباه گرفتن این دو با یک دیگر است که

## نابرابری: فقرا و ثروتمندان

مایکل رابرتز

ترجمه: آرمان پویان

اخیراً ریکا وایلدز، اقتصاددان، نگاهی داشته است به داده های گزارش "چشم انداز اقتصاد جهانی" (صندوق بین المللی پول، اکتبر ۲۰۰۹) تا از این طریق میزان نابرابری و بی عدالتی در جهان را از نقطه نظر توزیع درآمد نشان دهد.

او تعدادی از نمودارها و جدول های گزارش را به عنوان شواهد خود می آورد و می نویسد:

«این جداول توزیع فراوانی درآمد سرانه جهانی (درآمد تقسیم بر جمعیت) را در ۱۸۲ کشور نشان می دهد. داده های بر مبنای دلار جهانی به شاخص برابری قدرت خرید (PPP) اندازه گیری شده است تا تأثیرات جاری در طول یک دوره را تعدیل کند.

بسیار خوب؛ کاملاً واضح است که این توزیع ها قویاً چولگی مثبت دارند. به علاوه، نرمال نبودن توزیع درآمد جهانی، در طول دوره پیش بینی - یعنی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۴ - بهبود پیدا نمی کند (پیش بینی IMF به سال ۲۰۱۴ محدود می شود).

در حقیقت، یک سری بهبودهای "جزئی" به چشم می خورد: مثلاً فاصله میان بالا (Top) و پایین (Bottom) کم شده است (اگر کسی بتواند کاهش از ۲۷،۱۴۹ درصد به ۲۶،۱۶۲ درصد را تغییر معناداری بداند). مقوله توزیع درآمد، از سطح کشوری گرفته تا سطح جهانی، یکی از نگرانی های جدی مرتبط با مسأله رفاه است - چیزی که ظاهراً قرار نیست تا به این زودی ها تغییر کند.»

توضیحات وایلدز، آن چه را که برانکو میلانویچ، از اعضای بانک جهانی، به دقت در کتاب خود با عنوان "Worlds Apart" ثبت کرده بود، تأیید می کند (این کتاب در سال ۲۰۰۵ منتشر و در سال ۲۰۰۷ به روز

(۳) فردریک انگلس، "سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی"، ترجمه م. قنبری، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ ۱۳۸۴، صص. ۱۰۹ و ۱۱۰  
(۴) کارل مارکس، "سرمایه"، ترجمه ایرج اسکندری، انتشارات فردوس، چاپ ۱۳۸۵، ج ۳، ص. ۱۳۹۹، پاورقی ش. ۲۷۶

(5) Karl Marx, "Theories of Surplus Value", Part.II, Chap. XVII:

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1863/theories-surplus-value/ch17.htm>

(6) Karl Marx, "Capital", Vol.3, Part V, Chap. 30:

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1894-c3/ch30.htm>

(۷) میک بروکس، "بحران مداوم؟"، ترجمه آرمان پویان:

<http://militaant.cloudaccess.net/2011-06-13-17-38-37/354--q-q-.html>

(8) Mick Brooks, "Capitalist Crisis in Theory and Practice", collected articles, [www.socialist.net](http://www.socialist.net), Part 2, Chap. 2.2

(۹) محمد علی فروغی، "سیر حکمت در اروپا"، ج ۱، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴، ص. ۳۷

(10) [http://www.en.wikipedia.org/wiki/Four\\_causes#Final\\_cause](http://www.en.wikipedia.org/wiki/Four_causes#Final_cause)

(11) <http://faculty.washington.edu/smcohen/320/4causes.htm>

## پول و سرمایه

### (بخش دوم)

سارا قاضی

و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

در این دوران رعیت با کار بر روی زمین ارباب پول نمی گرفت، بلکه پس از چیدن محصول، سهم بسیار بالایی (۷۰ درصد یا بیشتر) به ارباب تعلق می گرفت و بخش ناچیزی به رعیت می رسید.

ناگفته نماند که کار بر روی زمین های یک ارباب از عهده یک فرد خارج بود، لذا رعیت با کمک زن و فرزندان و با امکانات ناچیز آن زمان، این زمین ها را شخم می زد، دانه می پاشید، آبیاری می کرد و بعد هم محصول را جمع آوری می نمود. در نتیجه سهم محصولی هم که به او تعلق می گرفت، می بایستی کفاف زندگی خانوادگی آن رعیت را بکند. تاریخ نشان داد که این میزان جواب گوی نیاز خانواده های این رعایای نبود. مندل نمونه هایی از این وضعیت را در کتاب «الفبای مارکسیزم» آورده است:

«نابرابری های اجتماعی، مشابه آن چه در دنیای سرمایه داری وجود دارد، در همه جوامع پیشین که در طول تاریخ در پی هم آمده اند نیز به چشم می خورد- یعنی در طول دورانی از حیات بشر که شرح مکتوبی از آن در این جا شرح سیه روزی دهقانان فرانسوی را در اواخر قرن هفدهم از کتاب "شخصیت ها" به قلم نویسنده فرانسوی "لابرویر" بازگو می کنیم:

"حیوانات وحشی ای را می بینیم، مذکر و مؤنث، رها در پهنه روستا، سیاه چروه، کوفته و سراپا سوخته از آفتاب، چسبیده به زمینی که با سماجی شکست ناپذیر آن را می کاوند. اینان چیزی شبیه صدای آدمی دارند و هر آن گاه که راست می ایستند رخساری انسانی نمایان می سازند و در حقیقت اینان انسان هستند. شبان گاه به درون لانه هائی مگاک مانند می خزند و از نان جو، آب، و ریشه گیاهان تغذیه می کنند."

شد. در این مورد نگاه کنید به کتاب من با عنوان "رکود بزرگ"، صص. ۲۵۵-۲۵۶).

میلانویچ نشان داد که نابرابری درآمدی و حتی مهم تر از آن نابرابری ثروت، ۲۰ به ۸۰ بود (یعنی ۸۰ درصد از جمعیت ۶.۶ میلیاردی جهان می باید به عنوان فقیر دسته بندی می شدند) و وضعیت رو به وخامت، و نه بهبود، قرار داشت (حتی اگر شما کشورهای پررونق به اصطلاح BRIC، یعنی برزیل، روسیه، هند و چین را در نظر بگیرید). هر سال، مریل لینگ- بانک سرمایه گذاری جهانی که اکنون ورشکسته شده است- گزارشی را در مورد ثروت جهانی منتشر می کند. این گزارش غالباً نابرابری رو به افزایش ثروت را نشان می دهد که در آن یک بخش ابرثروتمند، با جمعیتی در حدود فقط ۰.۱۳ درصد کل مردم جهان، ۲۵ درصد کل دارایی های مالی (سهام، اوراق قرضه و حساب های بانکی) را در اختیار دارد! اکثر این افراد ثروت خود را نه از طریق معاملات یا سرمایه گذاری های هوشمندانه و یا کار سخت (معاذ الله!)، بلکه اساساً به عنوان ارث دریافت کرده اند. آن ها تنها به این جهت پول بیشتری درمی آورند و ثروت بیشتری را تصاحب می کنند که در بدایت امر آن را در اختیار داشتند. به علاوه، پروژه تحقیق اقتصاد توسعه در دانشگاه سازمان ملل، سوئد، در سال ۲۰۰۷ تحلیل به مراتب وحشتناک تری از منتشر کرد. طبق پژوهش های سازمان ملل، ۱۰ درصد بالایی جمعیت جهان، مالک ۸۵ درصد تمامی ثروت های، من جمله املاک، است. و ضمناً یک چهارم این افراد تنها در ایالات متحده آمریکا بوده اند. ۵۰ درصد فقیرترین مردم، فقط ۱ درصد از ثروت جهان را در اختیار دارند!

با این وجود هنوز می گویند که مارکس در مورد "تحمیل فقر و فلاکت بیشتر به کارگران" از سوی سرمایه داری، اشتباه می کرده است.

### توضیح مترجم:

چولگی در حقیقت معیاری از وجود یا عدم وجود تقارن تابع توزیع می باشد. برای یک توزیع کاملاً متقارن، چولگی صفر و برای یک توزیع نامتقارن با کشیدگی به سمت مقادیر بالاتر، چولگی مثبت و برای توزیع نامتقارن با کشیدگی به سمت مقادیر کوچک تر، مقدار چولگی منفی است.

در یونان و روم باستان، یک رده پی در پی از شورش های بردگان پدید آمد که مشهورترین شان را اسپارتاکوس رهبری کرد. این شورش ها در سقوط امپراطوری روم سهم بسزائی داشتند. در میان شهروندان آزاد پیکارهای سختی بین طبقه دهقانان بدهکار و تجار رباخوار، بین دارندگان و بی چیزان رخ داد.» (۷)

در نتیجه این قیام ها و در آخر، آن رعایا صاحب قطعه زمین خود شدند. حالا دیگر می توانستند بر روی زمین «خود» کار کنند و صد درصد استفاده را هم از فروش محصول خود ببرند. اما فنودال های بزرگ از تاکتیک دیگری برای سود بردن در این مرحله استفاده کردند: از آن جایی که رعایا به علت نیاز مبرم لحظه ای خود، مجبور بودند، محصولات خود را بالا فاصله به بازار برده و به فروش برسانند، فنودال ها این محصولات را می خریدند و در انبارها انباشته می کردند و در دوران کمیابی آن ها، همان محصولات را به همین رعایا با قیمت گران می فروختند.

در این جا نیز ناگفته نماند که بشر وارد عصر «پول» شده بود و دیگر کمتر تبادل کالا می کرد. در ضمن عصر ابزار ماشینی نیز فرا رسیده بود و با پیشرفت ابزار ماشینی، سطح تولید و نیز سطح زندگی مردم می رفت که تغییر کند. در مقطعی از زمان دیگر کشاورزی و آن هم به شکل متداول آن، تنها ممر کار و ثروت نبود، بلکه در شهرها ساختن ماشین آلات مختلف نیز رشته دیگری از کار و درآمد شده بود.

این روند برای فنودال های پر قدرت آن روزگار بسیار دردناک آمد. زیرا در برابر خود رقیبی می دیدند که عملاً داشت دکان آن ها را تخته می کرد. جنگ ها و خونریزی های زیادی در این راه بین فنودال ها و سرمایه های تازه وارد شهری در اروپا در گرفت. این سرمایه دارهای شهری یا «بورژوا»ها مبارزات بین طبقاتی نوینی را در کنار مبارزات طبقاتی دهقانان پایه گذاشتند. مندل در این باره می نویسد:

«در سده های میانی، مبارزات طبقاتی اربابان فنودال را در برابر جماعت های آزاد که بر پایه تولید خرده کالایی استوار بودند، قرار داد و نیز در درون این

مقایسه کنید این تصویر دهقانان آن دوران را با جشن های پر زرق و برق لوئی چهاردهم در کاخ ورسای، با زندگی تجملی اشراف و ولخرجی های ثروت مندان. چه تصویر تکان دهنده ای از نابرابری های اجتماعی.

در جامعه سده های میانی که نظام رعیتی بر آن حاکم بود، اشراف معمولاً نیمی از کار و یا نیمی از فرآورده های دهقانان رعیت را تصاحب می کردند. بیشتر اشرافیون بر روی زمین خود صدها، بلکه هزاران، رعیت داشتند، یعنی هر یک سالانه از صدها، بلکه هزاران، دهقان بهره می بردند.

در جوامع کلاسیک شرق (مصر، سومر، بابل، پارس، هندوستان، چین و غیره) یعنی جوامعی که بر پایه کشاورزی استوار بودند لیکن صاحبان زمین، خان ها، روحانیون و یا پادشاهان بودند (که توسط دیوانیان و عاملین خزانه پادشاهی نمایندگی می شدند) وضع بر همین منوال بود.

"هجونامه حرف" که ۳۵۰۰ سال پیش در مصر دوران فراغه نوشته شده است، تصویری از دهقانان تحت استعمار مامورین سلطنتی به دست می دهد، مأمورانی که دهقانان ناراضی آن ها را به حیوانات مودی و انگل تشبیه می کردند.

در یونان و روم باستان نیز جامعه بر پایه برده داری بنا شده بود. این که فرهنگ این جوامع به چنان سطح والائی دست یافت تا اندازه ای از این رو بود که برده ها کلیه کارهای یدی را به انجام می رساندند و بدین ترتیب شهروندان می توانستند بخش زیادی از وقت خود را صرف فعالیت های سیاسی، فرهنگی، هنری، و ورزشی کنند.» (۶)

«در جوامع موسوم به "شیوه تولید آسیایی" (امپراطوری های شرق باستان) شورش های بسیاری رخ داد.

در چین، قیام های بی شمار دهقانی انگ خویش را بر پیکره تاریخ سلسله هایی که پیاپی بر امپراطوری چین حکومت کردند کوبیده اند. ژاپن نیز شاهد تعداد بسیاری قیام های دهقانی، به ویژه در سده هجدهم، بوده است.



در حقیقت به کمک همان رعایای فقیر که از دوشیده شدن شیره جان شان به وسیله فئودال ها، جان شان به لب شان رسیده بود، در جنگ با فئودالیزم پیروز شد. لذا در این مقطع و برای دورانی ماهیت «بورژوازی ملی» را داشتند. یعنی سرمایه دارانی که در جبهه مردمی قرار می گرفتند.

### ریشه های نابرابری های طبقاتی

بر خلاف آموزش های معمول در جوامع سرمایه داری امروز، مالکیت خصوصی بر روی زمین و ابزار تولید و طبقاتی شدن جامعه، روندی طبیعی نبوده و اساساً با روحیه و خصلت انسان ها صد در صد تضاد دارد. به همین دلیل در کتاب مندل می خوانیم که:

«به راستی، از زمان پیدایش نخستین تقسیم طبقاتی جامعه، انسان بارها دریغ خویش را نسبت به زندگی گروهی گذاشته اش، یعنی در دوران اشتراکی قبیله ای، بیان داشته است. این حسرت را در بیان های رویایی نویسندگان چین باستان و نویسندگان یونانی و لاتین، در باره "دوران طلایی" آغاز زندگی بشری، می بینیم. ویرژیل، شاعر رومی، به روشنی می گوید که در "دوران طلایی" فرآورده ها به گونه ای همگانی تقسیم می شد و این سخن بدین معنی است که مالکیت خصوصی وجود نداشته است.

بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان نامی اختلافات طبقاتی جامعه را منشاء پریشانی اجتماعی دانسته، طرح هایی جهت از میان بردن آن فراهم دیدند.

افلاطون، فیلسوف یونانی، منشاء بدبختی هایی را که بر جامعه می گذرد، بدین گونه وصف می کند: "حتا کوچک ترین شهرها به دو بخش تقسیم شده اند، شهر تهی دستان و شهر دارندگان و اینان با یکدیگر همانند کسانی که با هم در جنگند رفتار می کنند."

فرقه های یهودی که در آغاز دوران ما گسترش یافتند و نیز بنیان گذاران کلیسای مسیحیت که در سده های سوم تا پنجم میلادی از همان سلوک پیروی می کردند، هر دو از هواداران سرسخت بازگشت به همگانی شدن فرآورده ها

جماعت ها پیشه وران در برابر تجار و پاره ای از پیشه وران شهری در برابر دهقانان اطراف شهر قرار گرفته بودند. سرسخت ترین مبارزات طبقاتی میان اشرافیت فئودال و دهقانانی که در پی رهایی خود از یوغ فئودالی می کوشیدند در گرفت. چهره های انقلابی این ستیزها را در مبارزات ژاکری ها در فرانسه، جنگ های وات تایلر در انگلستان، جنگ های هوسیت ها در بوهم و جنگ های دهقانی سده شانزدهم در آلمان به روشنی می توان دید.

تاریخ بین سده های شانزده و هجده با پیکارهای طبقاتی میان اشرافیت و بورژوازی، میان استادان پیشه ور و شاگردان شان، میان بانک داران و بازرگانان ثروت مند از یک سو و کارگران ساده شهرها از سوی دیگر و ... مشخص می شود. این مبارزات گشاینده دوره انقلاب های بورژوائی، سرمایه داری نوین، و مبارزات طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی بود» (۸)

### انقلاب فرانسه

تا اینکه با انقلاب فرانسه قرن ۱۸ که به «انقلاب صنعتی» معروف است، فئودال های اروپا عملاً قدرت حاکمیت را به سرمایه داران شهری که به «بورژوا» (یعنی شهرتشین) معروف اند، باختند. به این ترتیب، دوران فئودالیزم پایان یافته و نظام سرمایه داری به قدرت نشست.

مشخصه این دوران این بود که «بورژوازی» که این طبقه جدید در جامعه اروپا بود، نیروی کار انسان ها را در برابر مقداری مشخص پول می خرید. از آن جایی که این نوع کار کردن با برده بودن یا بر روی زمین دیگران یا زمین خود کار کردن فرق می کرد - به عبارت دیگر تنها چیزی که این انسان ها داشتند، نیروی بدنی اشان بود که به فروش می گذاشتند، به آن ها کارگر یا «پرولتاریا» می گویند. لذا ما وارد دوران سرمایه داری یا «کاپیتالیزم» شده و طبقه سرمایه دار یا بورژواز را در برابر طبقه کارگر یا «پرولتاریا» می بینیم.

در دوران انقلاب بورژوائی و در ابتدای روی کار آمدن نظام سرمایه داری، بورژوازی چهره ای انقلابی داشت و



بودند. سن بارناب می نویسد: "هرگز از دارایی خود سخن مگو، زیرا همان طور که تو از معنویات خود به گونه ای اشتراکی بهره مند می شوی، به مراتب ضروریست که از مادیات خود نیز به گونه ای اشتراکی بهره ور شوی. سن سیرین رسالات بسیاری در دفاع از توزیع برابر فرآورده ها در میان همه انسان ها به رشته نگارش درآورد. سن ژان کریستوم نخستین کسی بود که بانگ برآورد. "مالکیت یعنی دزدی". حتا سن آگوستین نیز ابتدا ریشه تمام ستیزها و خشونت های اجتماعی را در مالکیت خصوصی می دید، ولی بعدها دیدگاهش تعدیل یافت.

این سنت در سده های میانی نیز ادامه یافت، به ویژه نزد سن فرانسیس از آسیس و در میان پیشروان نهضت اصلاح دینی: آلبیزنیان، کاتاری، وبکلیف و غیره. جان بال انگلیسی، از پیروان وبکلیف در سده چهاردهم، چنین می گوید: "باید بندگی را از میان برد و تمام انسان ها باید برابر باشند. آنان که خود را سروران ما می خوانند آن چه را که ما تولید می کنیم مصرف می کنند..... آن ها شکوه شان را مدیون کار ما هستند."

سرانجام، در دوران معاصر، ما شاهد دقیق تر شدن هر چه بیشتر این گونه طرح ها، جهت ساختن جامعه برابری خواه هستیم. از این جمله اند آثار زیر: "نا کجا آباد" اثر توماس مور (انگلیسی)، "شهر آفتاب" اثر کامپانلا (ایتالیائی)، آثار وراس داله و "وصیت نامه ژان میسلیر" و "قواعد طبیعت" توسط مرلی (فرانسوی).

در کنار این شورش اندیشه ها علیه نابرابری های اجتماعی، شورش های واقعی بی شماری نیز رخ داده است. یعنی خیزش های طبقات ستم کش بر علیه طبقات ستم گر. تاریخ همه جوامع طبقاتی تاریخ مبارزات طبقاتی است، مبارزاتی که این جوامع را از هم می برد.» (۹)

«نابرابری اجتماعی ضرورتاً نابرابری طبقاتی نیست. مثلاً» اختلاف دست مزد میان یک کارگر ساده و یک کارگر متخصص این دو را در دو طبقه مختلف اجتماعی قرار نمی دهد.»

چند مثال این تعریف را روشن می کند.

در بلژیک، برای این که کسی سرمایه دار بزرگی بشود می باید به ازاء هر کارگری که استخدام می کند دست کم سرمایه ای برابر یک میلیون فرانک به کار اندازد. یک کارخانه کوچک که ۲۰۰ کارگر را به کار می گیرد دست کم به سرمایه ای برابر صد میلیون فرانک نیاز دارد. اما در آمد خالص یک کارگر هرگز از ۲۰۰ هزار فرانک در سال افزون تر نمی شود. یک کارگر حتا پس از پنجاه سال کار و بدون خرج حتا یک شاهی از دست مزدش باز هم نمی تواند پول بسنده ای گردآورد تا تبدیل به سرمایه دار شود. یعنی کار دست مزدی که یکی از ویژگی های اساسی ساختار اقتصاد سرمایه داری است، به طور مستمر اجتماع سرمایه داری را به دو طبقه اساساً متفاوت تقسیم می کند: یکی طبقه کارگر که از راه در آمدش هرگز نمی تواند دارنده وسایل تولید گردد و دیگری طبقه سرمایه دار که صاحب وسایل تولید است و از راه سرمایه گذاری مجدد بخشی از سود خود، این مالکیت را گسترش می دهد.

درست است که در کنار سرمایه داران برخی از تکنیسین ها می توانند به مقام مدیریت شرکت ها دست یابند، ولی برای این کار به آموزش دانشگاهی نیاز است، حال آن که در طول دهه های اخیر تنها ۵ تا ۷ درصد دانشجویان در بلژیک فرزندان خانواده های کارگری بوده اند. در بیشتر کشورهای امپریالیستی شرایط به همین گونه است.

نهادهای اجتماعی، چه به خاطر در آمد کارگران و چه بدلیل نظام آموزش عالی، مانع از دست یابی کارگران به مالکیت سرمایه داری می شوند. این نهادها تقسیم طبقاتی جامعه را حفظ کرده، موجب ادامه آن به همین شکل امروزی می شوند. حتا در ایالات متحده آمریکا نیز که اغلب با اشاره به نمونه های "فرزندان کارگران شایسته که با سخت کوشی میلیونر شده اند" به خود می بالند، نتایج یک بررسی نشان داده است که نود درصد مدیران

که از قبل مالیات (یعنی از طریق ضبط افزونه تولید کار کشاورزی- مندلی) زندگی می کند. این لایه کاهنان، خوانین و اشراف را شامل می شود. کارمندان، مأمورین و مستخدمین را نیز که به گونه ای غیر مستقیم توسط این لایه ممتاز تغذیه می شوند باید به این جمع افزود.

بدین ترتیب پیدایش طبقات متمایز و متخاصم اجتماعی- یعنی طبقات تولید کننده و طبقات حاکم- پیدایش دولت را موجب می شود. دولت نهاد اصلی جهت حفاظت از شرایط اجتماعی موجود، یعنی شرایط نابرابری های اجتماعی است. غصب وسایل تولید توسط طبقات دارا، تقسیم جامعه به طبقات را استحکام می بخشد.» (۱۱)

در پایان این بخش به جا است تا به نکته ای که شاید به شکل سؤال در پس ذهن ما باقی بماند، بپردازیم. این سؤال این است که: چگونه است که این همه مبارزات بر علیه جامعه طبقاتی در طول تاریخ، تا کنون موفق آمیز نبوده است؟

صرف نظر از دلایل مقطعی، یک عامل مشترک و اساسی در طول تاریخ مبارزات طبقاتی وجود داشته است که عموماً در بررسی شکست انقلابات از قلم می افتد. این نکته اساسی را می توان به این گونه توضیح داد که برای پایداری و تداوم یک انقلاب، یعنی جلوگیری از ستم طبقاتی، جامعه می باید بی نیاز از فراهم آوردن مایحتاج اولیه برای ادامه حیات باشد. به عبارت دیگر، تولید اجتماعی و بخصوص تولید اضافی (یا افزونه تولید) می بایستی به حدی برسد که کفاف کل افراد جامعه را نماید.

در جوامع ماقبل صنعتی، این افزونه تولید به آن اندازه نبود که کل افراد قبایل را در برابر گرسنگی و سایر نیازها تأمین کند. برابری افراد در اجتماع انسانی که مبتنی بر فقر باشد، نمی تواند هدف بشر قرار گیرد.

در ادواری هم که تولید افزونه می توانست بدان سان باشد که به رفاه هر چه بیشتر کل مردم در اجتماع در آید، متأسفانه حکام زمان اهمیتی به این نیاز نمی داند و تا زمانی که این افزونه تولید در گسترش زندگی لوکس آن ها در کاخ های عریض و طویل شان کفاف می کرد، دیگر به نیاز بقیه بهایی نمی دادند.

کل شرکت های مهم از خانواده های سرمایه دار بزرگ و میانه اند.

بدین ترتیب مشاهده می شود که در طول تاریخ نابرابری های اجتماعی در نابرابری های طبقاتی تبلور می یابند. در هر یک از این جوامع می توان طبقه ای تولید کننده یافت که با کار خود به تمام جامعه زندگی می بخشد، و نیز طبقه ای حاکم که از قبل کار دیگران زندگی می کند:

در یک سو دهقانان و در سوی دیگر روحانیون، اربابان و مباشرین در امپراطوری های شرق؛

برندگان و برده داران در یونان و روم باستان؛

رعیت ها و اربابان فئودال در سده های میانی،

کارگران و سرمایه داران در جامعه بورژوازی.» (۱۰)

به هر حال، شرایط ایجاد می کرد که بر خلاف خواسته انسان، جوامع بشری اولیه رو به طبقاتی شدن هر چه بیشتر رفته و در پی بی عدالتی هایی که به دنبال داشت، انسان های طبقه تولید کننده (یعنی آنان که برای ادامه حیات خود باید کار می کردند) را در مقابل انسان های طبقه حاکم (که ضبط و کنترل کل تولیدات جامعه را دست خود گرفته بودند) قرار دهد.

این دشمنی طبقاتی دائمی، باعث ایجاد خطر دائمی شورش می شد. برای جلوگیری از این شورش، طبقه حاکم قشری را مانند سپر به دور خود به وجود آورد. این قشر که نه تنها در هنگام شورش به جنگ با مردم می رفتند، بلکه برای حکام وقت جاسوسی کرده و قوانین را بر مردم تحمیل می کردند، از مزایای خاصی برخوردار می شدند که آن ها را تشویق به باقی ماندن در آن سمت می کرد. این قشر تدریجاً تبدیل به دستگاهی شدند که به طور منظم در دفاع از منافع طبقه حاکم بر علیه طبقه زحمت کش، فعال بود. این گونه شد که پدیده ای به نام «دولت» شکل گرفت.

« هایخل هایم تاریخ نویس، پیدایش نخستین شهرها را در دنیای باستان چنین وصف می کند: "بخش عمده جمعیت در مراکز جدید شهری متشکل از .... قشری ممتاز است





که در تمام جوامع فراوانی بوده و این وفور نعمت به مصرف همگان رسد.

در جمع بندی از این قسمت، این طور می توانیم بگوییم که یکی از دلایل اساسی این که شورش برده ها علیه برده داری به روی کار آمدن فئودالیزم به جای از بین رفتن طبقات انجامید، این بود که افزونه تولید موجود، نمی توانست جواب گوی نیاز همگان باشد. لذا با برچیده شدن نظام ستم گر کهنه، نظام استثمارگر دیگری با کمی تخفیف به روی کار می آمد و بر مسند قدرت آنقدر باقی می ماند تا بار دیگر و در دوران نسلی جوان تر، این حلقه اسارت و استثمار انسان به وسیله انسان، آن قدر تنگ می شد تا عاقبت به انقلاب و سرنگونی نظام وقت می کشید. همان طور که در دوران فئودالیزم، انقلاب رعایا با کمک سرمایه داران کوچک شهری، یا نیروهای بورژوازی وقت، به پیروزی رسید.

سرمایه داری که در ابتدا کالاهای مورد نیاز مردم را در اشکالی بهتر و مناسب تر، با استفاده از ماشین آلات تولید می کرد، اکنون قادر بود تا برای انسان های بیکاری که بعد از انقلاب به شهرها روی آورده و دنبال کار بودند، کار درست کرده و در نتیجه زندگی بهتری به آن ها بخشد. لذا در ابتدا این سرمایه داران شهری در جبهه رعایا بر علیه فئودال ها قرار گرفتند و ماهیت «بورژوازی ملی» را داشتند.

در دوران رشد نظام سرمایه داری و پیشرفت صنعت و تکنولوژی شد که دو پدیده پیش آمد: ۱- فراوانی افزونه تولید که می توانست کفاف همه مردم نه تنها در یک کشور که در سطح جهان باشد. ۲- بورژوازی ملی خصلت انقلابی خود را از دست داده و تبدیل به سرمایه داری جهانی یا امپریالیزم گردید.

در نتیجه، توده های مردم اجتماعات مختلف در طول تاریخ، همیشه مجبور بودند تا برای گذران زندگی در حد طاقت فرسا کار کنند و لذا وقت آزاد آن ها برای رشد فکری و فرهنگی نیز هیچ یا بسیار ناچیزی بوده است.

با نگاهی به اطراف خود به راحتی می بینیم که مثلاً در انواع فروشگاه های کوچک و بزرگ مواد غذایی، انواع مواد غذایی یافت می شود. این مواد غذایی گردآورده شده به این شکل در فروشگاه ها و مراکز فروش آن ها در نتیجه همان تولید اضافی یا افزونه تولید بوجود آمده است و در حالی که فلان مأمور دولتی یا شخصیت اجتماعی، راننده خود را با اتومبیل آخرین سیستمش به این جاها برای تهیه مواد غذایی می فرستد، هزاران انسان گرسنه مجبور اند، دور بایستند و حسرت یک لقمه آن را بکشند. این انسان های گرسنه تا زمانی که یک چنین نیاز اولیه در زندگی شان تأمین نشود، قادر به تمرکز کردن بر سایر مسائل زندگی نخواهند بود.

آن چه که به عمق این بی رحمی و ستم انسان بر انسان می افزاید این است که انسان های گرسنه، صرفاً آنانی نیستند که بیکارند، بلکه در میان شان آنانی هم که شاغل هستند وجود دارند. این شاغلان اغلب روزانه ۱۶، ۱۷ ساعت کار می کنند و دارای دو یا سه شغل هم هستند، اما نیروی کار آن ها که باعث به وجود آمدن این افزونه تولید (مثلاً همان مواد غذایی که در بالا گفتیم) می شود، باعث سهم کافی بردن از این مواد غذایی نمی شود، تا آنان مجبور نباشند این چنین برده وار کار کنند و زندگی شان محدود به کار کردن و خوابیدن نگردد.

امروزه با پیشرفت هر چه بیشتر صنایع تولیدی، بخصوص با رشد تکنولوژی در زمینه وسائل تولید، تولید افزونه در سطح جهان در کلیه موارد نیاز، مثل خوراک، پوشاک، مسکن، دارو و درمان، آموزش و پرورش، حتا کار به حدی رسیده که انسان ها می توانند، با بکارگیری نیروی جسمانی خود برای مدت ۳ یا ۴ ساعت در روز در رشته کارهای تولیدی مختلف و مورد علاقه اشان (از کارهای یدی و غیرتخصصی گرفته تا کارهای بسیار تخصصی و علمی) تولیدات اضافی یا افزونه تولید در کلیه زمینه های موجود و شناخته شده را به حدی برسانند



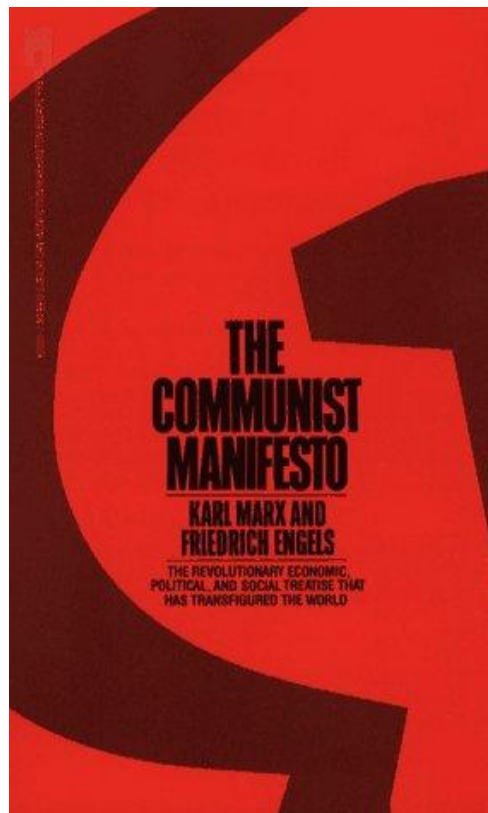
## مطلب آموزشی:

اشاره کنند. مثلاً، در اوایل انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، مارکس نشریه خود را به عنوان ارگان "حزب دموکراتیک" معرفی می کند، در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش دموکراتیک بود. به علاوه، فراموش نشود که در همان زمان انتشار بیانیه، خود مارکس به عضویت "اتحادیه کمونیست" درآمده بود و بنابراین نمی توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد.

نکته اول اگر در باره وجه مشترک کمونیست ها با سایرین بود، نکته دوم مارکس درباره ویژگی آن هاست. نزد مارکس، فرق کمونیست ها با سایر گرایش ها در جنبش پرولتری، در این است که کمونیست ها همیشه از منافع بین المللی پرولتاریا دفاع می کنند و همواره در هر مرحله ای از جنبش، منافع کل جنبش را مد نظر دارند. بنابراین کمونیست ها مصمم ترین و پیشرفته ترین بخش جنبش را تشکیل می دهند (بخش پیشگام) و در هیچ مبارزه ای مسیر حرکت و اهداف نهایی جنبش را فراموش نمی کنند.

مارکس به عنوان اهداف کمونیزم، از تشکیل پرولتاریا به مثابه یک طبقه، مبارزه برای سرنگونی سیادت بورژوازی، تسخیر قدرت سیاسی و الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید اجتماعی نام می برد. پس از تجربه کمون پاریس، مارکس اضافه می کند که پرولتاریا نمی تواند به سادگی دستگاه دولتی موجود را به چنگ آورد، از آن برای تحقق اهداف خود استفاده کند، بلکه باید آن را در هم بشکند و دولتی جدید بنا سازد.

مارکس تأکید می کند که این نتیجه گیری ها به هیچ وجه مبتنی بر مجموعه ای از عقاید و اصول نیست که این یا آن متفکر کشف کرده، یا بدان تمایل پیدا کرده باشد. کمونیست ها صرفاً مناسبات واقعی ناشی از مبارزه طبقاتی موجود را بیان می کنند. مبارزه ای واقعی که درست در برابر چشمان ما جریان دارد. جنبه ضدایدئولوژیک تئوری های مارکس و نگرش علمی او، در همین نکته نهفته است. بیان واقعیات، آن طور که واقعاً هست و نه به شکل وارونه.



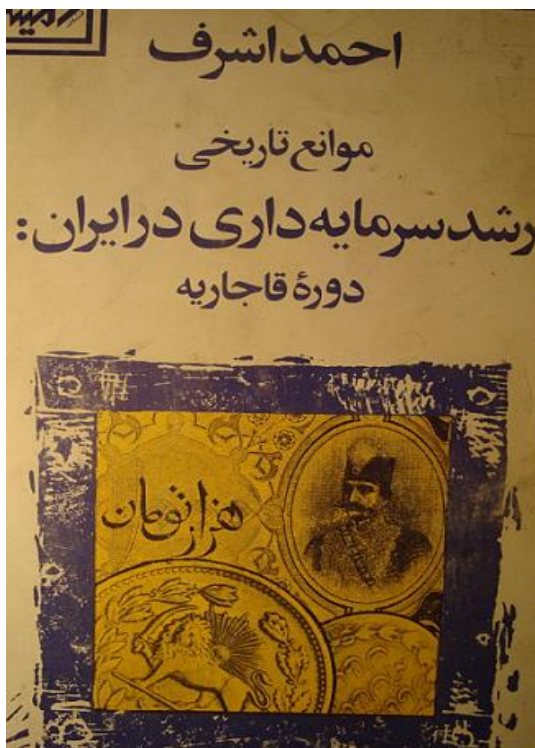
### مانیفست کمونیست، بخش دوم

#### پرولترها و کمونیست ها

در این بخش، مارکس به رابطه کمونیست ها با جنبش پرولتری می پردازد؛ و بلافاصله اعلام می کند که "کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر، حزب جداگانه ای تشکیل نمی دهند". دلیل مارکس این است که کمونیست ها منفعی جدا از کل پرولتاریا ندارند و هیچ گونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی آورند تا به وسیله آن جنبش پرولتاریا را شکل دهند یا قالب گیری بکنند.

به نظر ما در این جا منظور مارکس از حزب، "تشکیلات" نیست، بلکه "جنبش" است. یعنی کمونیست ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند. در آن دوران رسم بود که به نهضت ها تحت عنوان حزب

## انتشار کتاب



### فصل اول - قسمت دوم و پایانی

#### موقعیت سیاسی شهر

در این جا این پرسش پیش می آید که چرا شهرهای اسلامی، برخلاف شهرهای غربی در عهد باستان و در قرون وسطا، دارای موجودیت مستقل سیاسی نبودند. گروهی از صاحب نظران برآنند که در مورد نبودن خودفرمانی در شهرهای اسلامی اغراق شده، و در نتیجه، موجودیت سیاسی و خودفرمانی این شهرها، چنان که وجود داشته، در نظر گرفته نشده است. این گروه علت این گونه برداشت را اتکای بیش از حد پژوهشگران بر آن دسته از منابع تاریخی می دانند که به وسیله تاریخ نگاران وابسته به حکومت های مرکزی تدوین شده است، و برآنند که اگر به تاریخ محلی یکایک شهرها توجه بیش تری بشود، چه بسا پایه های این نظریه که شهر موجودیت و استقلال سیاسی نداشته است، سست شود. با آن که بررسی منابع محلی اهمیت زیادی دارد، ولی

این مبارزه طبقاتی عاقبت پرولتاریا را به سطح طبقه حاکم ارتقا خواهد داد. تشکیل این قدرت کارگری را مارکس به معنای "پیروزی در نبرد برای دموکراسی" می داند. این عبارت نشان می دهد که مارکس مبارزه برای کمونیزم را با مبارزه برای دموکراسی یکسان می گیرد؛ دلیل این موضوع این است که نزد مارکس مبارزه برای دموکراسی، نه به معنای مبارزه برای صرفاً دموکراسی سیاسی، بلکه در عین حال مبارزه برای دموکراسی در حوزه اقتصادی و اجتماعی، یعنی استقرار مالکیت جمعی بر ابزار تولید اجتماعی، نیز هست. به همین خاطر، مبارزه برای سوسیالیزم، یعنی مبارزه برای خلع ید از بورژوازی و استقرار سوسیالیسم، در عین حال مبارزه ای است برای رشد و گسترش واقعی دموکراسی.

منسوخ ترین بخش بیانیه - نه از نظر روش، بلکه از لحاظ مطلب - شاید بخش مربوط به برنامه اقدامات انقلابی پیشنهادی باشد. به قول خود بیانیه، اما، کاربرد عملی اصول برنامه در همه جا و همه زمان ها بستگی به شرایط تاریخی موجود در آن زمان خاص دارد؛ و به همین دلیل نمی توان در مورد این برنامه پیشنهادی تأکید ویژه ای کرد. اما، همین جا نیز ذکر چند نکته ضروری است. مثلاً مارکس برخلاف نظریات بین الملل دوم و فرصت طلبان امروزی هرگز از روش تقسیم برنامه انقلابی به بخش "حداقل" و "حداکثر" استفاده نمی کند.

از لحاظ روش، برنامه پیشنهادی مارکس برنامه ای است انتقالی برای رسیدن از شرایط کنونی به جامعه ای که در آن به قول او "رشد آزادانه هر فرد شرط رشد آزادانه جمع باشد". او بین برنامه برای خواست های فوری در چارچوب نظام سرمایه داری و برنامه ای برای اهداف سوسیالیستی در آینده تفاوت قائل نیست. در روش بیانیه، مبارزه برای اهداف فوری باید خود ضرورت گذار به سوسیالیزم را دربر داشته باشد.

ادامه دارد

است که مجموعه به هم بسته و یکپارچه ای را تشکیل می دهند.

### شیوه تولید عشایری و پیامدهای آن

گذشته از نظام سیاسی و اقتصادی شهرها و موقعیت تجار و اصناف در اجتماعات شهری که به نوبه خود موانع تاریخی عمده ای در راه رشد سرمایه‌داری پدید می آورد، هجوم تورانیان به ایران از قرن پنجم تا قرن دهم و ادامه سلطه آنان بر جامعه ایرانی تا اوایل قرن کنونی، موانع اساسی تازه ای در راه توسعه اقتصادی جامعه و رشد سرمایه داری جدید از بطن بازارها فراهم ساخت. در این بخش برخی از خصوصیات عمده شیوه تولید عشایری و سلطه سیاسی و نظامی عشایر بر جامعه شهری و روستایی و بازتاب آن را بر رشد سرمایه داری به اختصار برمی شمیریم.

هجوم تورانیان به ایران، با غلبه سلجوقیان که ایران زمین را در قرن پنجم هجری به‌روی تورانیان گشودند، آغاز گردید و با هجوم قبایل مغول در قرن ششم، ابعاد گسترده و تازه ای یافت و با ایلغار تیمورلنگ و تشکیل سلسله های آق قویونلو و قراقویینلو و سلطه قزلباشان تا قرن دهم ادامه یافت. بدین گونه با هجوم این قبایل ترکیب قومی و اجتماعی جامعه ایرانی به توازن تازه ای رسید و جمعیت قبایل تورانی و ایرانی به حدود یک‌چهارم جمعیت کشور بالغ گردید. به خاطر آن که شیوه تولید و زندگی عشایری در فلات ایران، مستلزم تحرک و جابه‌جایی مکانی در مناطق صعب العبور کوهستانی است، قبایل فاتح به اتکای سواره نظام پرتحرک خود تا اوایل قرن کنونی تقوq نظامی خود را محفوظ داشتند و بدین گونه سلطه سیاسی و نظامی خود را بر جامعه ایرانی و بر اجتماعات شهری و روستایی کشور به صور گوناگون تداوم بخشیدند.<sup>۳۵</sup>

این خلدون درباره شیوه تولید عشایری و آثار و نتایج سیاسی و اجتماعی آن بیانی روشنگر دارد. وی ابتدا در اهمیت شیوه تولید در زندگی انسان می گوید: «باید دانست که تفاوت عادات و رسوم و شئون زندگانی مردم در نتیجه اختلافی است که در شیوه تأمین معاش (اقتصاد) خود پیش می گیرند. چه اجتماع ایشان تنها برای تعاون و

هواداران این نظریه به این واقعیت توجه نکرده اند که حتی در مواردی که مقامات محلی حکومت شهر را در دست گرفته و اعلام استقلال کرده اند، باز هم نظام مردم سالاری در شهرها توسعه نیافته و حکومت مستقل محلی نماینده منافع مستقل اصناف شهری نبوده است، در نتیجه در شهرهای شرقی مفهوم شهروند (Citizen) چنان که در شهرهای عهد باستان بوده، و یا مفهوم شهرنشین (Burger) که در اروپای قرون وسطی دیده می شد، پدید نیامد. برخی از صاحب‌نظران نیز می گویند کارکردهای زندگی شهری در دوره اسلامی چندان در هم آمیخته است که نمی توان یک وظیفه اصلی و مشخصی برای آن تعیین کرد. برخی دیگر از صاحب‌نظران می گویند شهر اسلامی وظیفه معین و مشخصی دارد و این امر را می توان در مفهوم «مدینه» یعنی سکونتگاهی که قدرت سیاسی در آن جا مستقر است، آشکارا دید. پدید نیامدن اجتماع شهری به‌عنوان اجتماعی همبسته و خودفرمان از شهروندان- که نقشی پراهمیت در تحولات اجتماعی غرب بازی کرده است- به علت حضور قدرت سیاسی در شهر و زور فرمانی حکومت بر جامعه شهری بوده است. حضور دولت در شهر مانع رشد انجمن های خودفرمانی صنفی و غیره بود و تنها حکومت شهر نماینده و برگزیده مردم نبود، بلکه شهرها قوانین و مقررات و قانون اساسی و دادگاه های مستقلی که برگزیده شهرنشینان باشد نیز نداشتند. بدین ترتیب، شهرهای اسلامی از مشخصات پنجگانه ای که ماکس وبر برای شهر خودفرمان آورده است، تنها برج و بارو و بازار داشتند، ولی از انجمن های مستقل و قانون اساسی مشخص و دادگاه های مشکل از اهالی شهر و حکومت مستقل و رگزیده مردم بی‌بهره بودند.<sup>۳۳</sup> از سوی دیگر، ویژگی های اقتصادی و اجتماعی شهرهای اسلامی تا حد زیادی نظریه کارل مارکس را درباره توسعه نیافتگی تقسیم کار اجتماعی میان کشاورزی، مبادلات و تولیدات صنعتی تأیید می کند.<sup>۳۴</sup> از همین رو نیز در شهرهای ایرانی در دوره اسلامی نمی توان از تمایز مطلق و کشاکش میان شهر و ده سخن گفت. در نتیجه مناسب‌ترین مفهومی که می توان به‌کار برد، مفهوم «منطقه شهری» است که شامل شهر و منطقه نفوذ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی آن در روستاهای پیرامون

در هم و دینار تعویض می کنند. با این تفاوت که نیاز بادیه نشینان به شهریان در امور ضروری است، لیکن شهریان به آنان در وسایل تجملی و غیرضروری احتیاج دارند. بنابراین بادیه نشینان از لحاظ حفظ موجودیت خویش به شهریان نیاز دارند... و ناگزیراند فرمانبری کنند.»<sup>۳۹</sup>

بدین گونه به نظر ابن خلدون با پیدایش شهرنشینی که همگام با تداوم بادیه نشینی است، دو شیوه معیشت عشایری و شهری رو در روی یکدیگر قرار می گیرند، در حالی که هر کدام از جهتی بر دیگری تفوق و برتری دارد. شیوه تولید و زندگی شهری از جهت اقتصادی و فرهنگی بر شیوه تولید عشایری برتری دارد، در حالی که شیوه تولید و زندگی عشایری از جهت روحیه جمعی و تعاون و فداکاری در راه خاندان و طایفه یا عصبیت خانوادگی و ایلی که موجب دلاوری و پرخاشگری و سلطه جویی است، بر شیوه تولید و زندگی شهری رجحان دارد. از این رو، هرگاه جامعه شهری در دوران زوال عصبیت رویاروی قبایل و طوایف کوچ رو قرار می گیرد و با آنان درگیری پیدا کند، مغلوب آنان می شود و آن طوایف بر جامعه شهری حکومت پیدا می کنند و در شهر سکنی می گزینند. لکن اسکان آن طوایف در شهرها موجب تباهی عصبیت آنان در طول سه نسل (هر نسل ۴۰ سال) گردیده و در نتیجه هنگام رویارویی با قبایل و طوایف و عصبیت های پرخاشگر و دلاور مقهور آنان می شوند. به گمان ابن خلدون این سیر حلقه وار تاریخ، در جریان رویارویی شهرنشینان و بادیه نشینان هم چنان ادامه می یابد.

با آن که ابن خلدون برخی از جنبه ها و ابعاد شیوه های تولید و معیشت شهری و ایلی و رویارویی آنان را با یکدیگر به درستی بررسی و تحلیل کرده، لکن به دو نکته اساسی چنان که باید توجه نکرده است. یکی تمایز میان شیوه تولید عشایری با شیوه تولید روستایی\* و دیگر

\* نادیده گرفتن تمایز شیوه تولید بادیه نشینی و شیوه تولید روستایی از سوی ابن خلدون به خاطر آنست که جوامع مورد بررسی وی بیشتر قبایل و طوایف بادیه نشین عربستان و بادیه نشینان سرزمین های خلافت غربی بوده اند که توأم با دلمداری و کشاورزی می پرداخته اند.

همکاری در راه به دست آوردن وسایل معاش است؛ و البته در این هدف از نخستین ضروریات ساده آغاز می کنند و این گونه اجتماعات ابتدایی و ساده، نوعی تلاش و فعالیت پیش از مرحله شهرنشینی و رسیدن به مرحله تمدن کامل است»<sup>۳۶</sup> وی سپس می گوید که «دو دوسته مزبور که به کار کشاورزی و پرورش حیوان ها می پردازند، مجبورند در دشت ها و صحراها به سر برند و زندگی صحرائنشینی را برگزینند ... بنابراین اختصاص یافتن طوایف مزبور به بادیه نشینی امری ضروری و اجتناب ناپذیر بوده است.»<sup>۳۷</sup> ابن خلدون در بیان تکامل بادیه نشینی به شهرنشینی می گویند: «ولی هنگامی که وضع زندگی همین طوایف... توسعه یابد و در توانگری و رفاه به مرحله ای برتر از میزان نیازمندی برسند، آن وقت وضع نوین، آنان را به آرامش طلبی و سکونت گزیدن وامی دارد و برای به دست آوردن میزان بیشتر از حد ضرورت و نیاز با یکدیگر همکاری می کنند... و در صدد توسعه خانه ها و بنیان گذاری شهرهای کوچک و بزرگ برمی آیند، سپس رسوم و عادات توانگری و آرامش زندگی آنان فزونی می یابد... و از این شهرنشینان دسته ای برای به دست آوردن معاش به کار صنایع می پردازند و گروهی بازرگانی را پیشه می کنند. و حرفه ها و مشاغل شهرنشینان نسبت به مشاغل چادرنشینان بارورتر و مقرون تر به رفاه است، زیرا عادات و رسوم زندگانی آنان از حد ضروریات در می گذرد و امور معاش به تناسب وسایلی که در دسترس آنان هست، ترقی می کند.»<sup>۳۸</sup>

ابن خلدون برتری شیوه تولید شهری را بدین گونه تشریح می کند: « اجتماعات بادیه نشین نسبت به اجتماعات شهرهای کوچک و بزرگ متناقض است، زیرا کلیه امور ضروری و لازم که در اجتماع مورد نیاز است، برای بادیه نشینان فراهم نیست و تنها ممکن است در سرزمین هایی که جایگاه سکونت ایشان است، زمینه کشت و کار یافته شود، لیکن وسایل اساسی فلاحت که بیش تر آن ها مربوط به صنایع است، در آن نواحی نایاب است... هم چنین فاقد دینار و در هم می باسند، لکن اجناسی را که می توان به پول تبدیل کرد از قبیل محصولات کشاورزی و حیوانات اهلی یا فرآورده های آن ها ... در اختیار دارند که مورد نیاز شهرنشینان می باشد. اینست که آن ها را با

مبانی اقتصادی و معیشتی دلاوری و پرخاشگری و سپاهیگری مردان عشایر و قبایل کوچ رو است. سپاهیگری و دلاوری مردان عشایر به طور عمده از شالوده های اساسی شیوه تولید عشایری نشأت می گیرد. چرا که شیوه تولید و تقسیم کار در جامعه ایلی به گونه ای است که بخش عمده وظایف مربوط به نگاهداری و تربیت دام و تهیه فرآورده های دامی و نیز صنایع جنبی همچون بافندگی چادر از موی بز و گلیم بافی و قالیچه بافی و دیگر مصنوعات از پشم گوسفندان به زنان و کودکان واگذار می شود، در حالی که نگاهبانی از اموال خاندان و حفظ و حراست مراتع و چراگاه های طبیعی در پهنه های وسیع قلمرو ایلی در یلاق و قشلاق که نیازمند تخصص در جنگاوری و سوارکاری است، اگر نه تنها وظیفه، بلکه وظیفه عمده مردان طایفه ها می گردد؛ مردانی که با اتکا به اسبانی که به سهولت و ارزانی پرورش می یابند، نیروی سوارنظام پرتحرکی را تشکیل می دهند. بنابراین شیوه تولید عشایری از یک سو امکان تجهیز نیروی کار اضافی مردان برای سوارکاری و سپاهیگری را فراهم می سازد و از دیگر سوی، مستلزم تجهیز سپاهیان برای دوام و بقای زندگی ایلی می باشد. حال آن که شیوه تولید و زندگی روستایی مستلزم کار مردان در مزارع و خدمات جنبی دیگر است که مانع آزاد شدن نیروی کار اضافی برای خدمات جنگی می باشد. گذشته از آن یکجانشینی در مقایسه با کوچ روی از امنیت بیشتری برخوردار است، به خصوص آن که غالباً در مناطق پرخطر، روستاها را با دیوار و برج و بارو حفاظت می کنند. از این گذشته تجربه کشور ما نشان می دهد که ثروت و درآمد و قدرت و منزلت ایلات و عشایر ایران در هزاره آخر تاریخ ایران به مراتب بیش از روستاییان این سرزمین بوده است که خود از عوامل اساسی تمایز میان جوامع ایلی و روستایی در این دوران به شمار می آید.

بدین گونه سلطه تورانیان بر ایران که از قرن پنجم هجری تا اوایل قرن کنونی ادامه داشت، آثار و نتایج پراهمیتی در ویژگی های تاریخ ایران و روابط اجتماعات سه گانه ایلی، شهری و روستایی و شالوده های سیاسی و اقتصادی جامعه ایرانی برجای گذارد. سلطه سیاسی و نظامی جوامع ایلی بر اجتماعات شهری و روستایی موجب سکون اقتصادی در جامعه گردید، زیرا

از یک سو مانع رشد تولیدات کشاورزی و سبب کندی جریان آن به اجتماعات شهری شد\* و از سوی دیگر محدودیت هایی برای رشد و توسعه درونزای سرمایه داری از بطن بازارها فراهم ساخت. از نظر سیاسی نیز حضور پر قدرت عشایر در جامعه و ادغام آنان در نظام سیاسی، نوعی توازن میان نهادهای قدرت مرکزی که در ایران سابقه ای کهن داشت، و نیروهای عشایری پدید آورد و در نتیجه موانع مضاعفی در راه رشد سیاسی سرمایه داری ملی در اجتماعات شهری برپا نمود؛ چرا که حضور عشایر نیرومند و سلطه آنان بر اجتماعات شهری، روستایی و ایلی در منطقه نفوذشان، مانع اساسی برای تداوم سلطه کامل قدرت مرکزی که از لوازم رشد و توسعه سرمایه داری است، پدید آورد و جریان سرمایه را در دوران ماقبل سرمایه داری دشوار ساخت و سبب کندی فعالیت های تولیدی در زمینه های کشاورزی و صنایع دستی و نیز موجب کندی و دشواری مبادلات بازرگانی گردید.<sup>۴۰</sup>

#### موانع داخلی رشد سرمایه داری: ناامینی

موانع داخلی رشد سرمایه داری در دوره قاجار به طور کلی از خصوصیات بنیانی نظام سیاسی و اقتصادی ایران نشأت می گرفت که در طی قرون متمادی با نوسان هایی همچنان پابرجای بود. لکن در دوره قاجاریه وضع خاصی پدید آمده بود که به نوبه خود این موانع را شدت می بخشید. بدین معنی که حکومت قاجارها معایب نظام های نیرومند مرکزی و معایب نظام های ملوک الطوایفی را، از نظر ایجاد شرایط لازم برای رشد سرمایه داری مستقل، در خود گرد آورده بود و با ایجاد نالیمنی های گوناگون مانع رشد و توسعه سرمایه داری صنعتی که نیازمند ثبات و امنیت است می گردید و تنها روزنه هایی برای رشد سرمایه داری تجاری باز می گذاشت. از مهم ترین موانع رشد سرمایه داری ملی در این دوران نالیمنی شدید مردم به طور عموم و نالیمنی تجار و کسبه و پیشه وران به طور خاص بود. جیمز فریزر که در اوایل

\* به سبب رقابت اجتماعات عشایری با اجتماعات روستایی بر سر توزیع اراضی میان مراتع و مزارع.

پرداخت بهای کالاهایی که از تجار خریداری می کردند که از نمونه های برجسته آن استنکاف کامران میرزا نایب السلطنه از پرداخت بهای شال هایی بود که از میرزا رضای کرمانی خریداری کرده بود<sup>۴۶</sup>. پنجم، غارت کاروان ها و بازارها از سوی شاهزادگان و قشون دولتی بود که از موارد آن غارت کاروان حامل پوست از سوی شاهزاده اجلال الدوله و غارت ۸۰۰ دکان در بازار اصفهان از سوی سربازان اقبال الدوله و نیز شکایت طلاب از مغشوش بودن شهر و این که «الواط و سرباز علناً مال کسبه را غارت می برند» می باشد<sup>۴۷</sup>. به گفته رئیس پلیس، دارالخلافه تهران دویست نفر پلیس دارد و «در مقابل هزار و پانصد دزد از سربازهای فوج مخصوص نایب السلطنه»<sup>۴۸</sup> ششم؛ اخاذی از تجار به عناوین و بهانه های گوناگون مانند پیشکش و تعارف و تأمین مخارج قشون. اعتماد السلطنه می گوید: «امروز شاه کار غریبی کرده اند چون جوانی و ولخرجی. حاجی میرزا حسین صراف شیرازی را شنیده بودند، به خیال این که اگر آن جا تشریف ببرند، اقل یک دو هزار تومان پیشکش خواهند داد... خانه صراف تشریف بردند»<sup>۴۹</sup> در سند دیگری آمده است که «حالا علاوه از پول مالیات حسابی پول هم به تجار و عمال و رعایا از برای مصارف جنگ حواله شد و گرفته شده و می شود، احدی قدرت ندارد یک کلمه حرف بزند»<sup>۵۰</sup> هفتم؛ اعمال فشار بر تجار و بازاریان در صورت ایستادگی در برابر زورگویی های حکومت. اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهند که اعمال فشار حکام خودکامه بر تجار و بازاریان محدود به امور مالی نبود، بلکه هرگاه که آنان برای احقاق حقوق حقه خود در برابر حکام به چون و چرا برمی خاستند، با مجازات های سنگین و تحقیرآمیز همچون چوب و فلک، زندان و تبعید روبه رو می شدند.<sup>۵۱</sup> پاسخ ظل السلطان به عریضه تجار اصفهان در باب اعتراض به عقد «قرارداد رژی» به خوبی روحیه حکام ناصری را می نمایاند: «عریضه ای را که از طریق امام جمعه ارسال کرده بودید واصل گردید، شما مستحق هستید که به دارالخلافه احضار شده و به مجازات اعمال ناشایست خود چوب و فلک شوید. در واقع باید سر از تن شما جدا کرد تا آن که هیچکس قادر نباشد که در امور حکومت چون و چرا کند. اما به خاطر

دوران قاجار از ایران دیدن کرده است، در این باره می گوید:

مانع عمده بهبود و رونق کشور ایران نایبانی جان و مال و ناموس مردمان این سرزمین است که از سرشت حکومت و نیز از انقلاب هایی که چنین حکومتی به طور مداوم در معرض آنست نشأت می گیرد. این وضع همواره مانع کوشش های مردم در راه تولید صنعتی است. چرا که هیچکس دست به تولید کالایی که ساعتی بعد از چنگش بدر برند، نخواهد زد.<sup>۴۱</sup>

سلطه حاکمیت خودکامه و دستگاه حاکمه فاسد بر بازاریان، سبب اعمال فشارهای گوناگون بر اموال و حقوق تجارتي آنان می گردید. نمونه هایی از این فشارها از این قرار بودند: یکم، مصادره اموال تجار بزرگ که از شواهد مشهور آن مصادره حدود ۸۰۰ هزار تومان از حاج محمدحسین امین دارالضرب در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه به بهانه سوء استفاده در ضرب مسکوکات است.<sup>۴۲</sup> دوم؛ مصادره بخش قابل ملاحظه ای از اموال درگذشتگان از سوی شاه، برخی از حکام و در مواردی از سوی برخی از روحانیون. اعتمادالسلطنه می گوید: «شنیدم تاجر دهدشتی حاجی عبداللطیف نام مرده، وزیر تجارت، شبانه عریضه عرض کرده بود که این مرد یک کرور نقد دارد. همان شب حکم شد امین السلطان بفرستد حاجی محمد حسن برود تحصیل پول کند.» همچنین می نویسد: «مذکور شد حاجی ابوالفتحبلور فروش که دویست هزار تومان مکنت دارد فوت شد، خوشا به حال شاه و وزیرش که این را هم به سایر راه ها علاوه شد»<sup>۴۳</sup> سوم؛ خودداری حکام و عمال بلندپایه دیوانی از پرداخت قرضه هایی بود که از تجار دریافت می کردند.<sup>۴۴</sup> بنجامین نقل کرده است که یکی از تجار اصفهان که از ظل السلطان طلب زیادی داشت و موفق به وصول آن نشده بود، به ناصر الدین شاه متظلم می شود و فرمانی از شاه برای وصول طلب خود دریافت می دارد و به امید فراوان آن را به ظل السلطان ارائه می دهد. ظل السلطان در خشم می شود و می گوید تو باید دل بزرگی داشته باشی که جرأت و جسارت چنین عملی را به تو داده باشد و بلافاصله امر می کند تا دل او را درآورده و برای مشاهده حجم آن به حضور آورند.<sup>۴۵</sup> چهارم، خودداری از

ناصرالدین شاه خود به آثار و نتایج نامطلوب نالیمنی های ناشی از دخالت نامشروع حکام و عمال دیوانی در فعالیت های اقتصادی اشاره ای روشنگر دارد:

اطمینان عامه حاصل نمی شود، مگر به امنیت. امنیت فرع قانون است و قانون لازمه اش اجرا ... چون چنین شود، قلوب عامه از هر جهت اطمینان حاصل خواهد کرد و در آن وقت طبیعت مخلوق و طبیعت آب و خاک، آن چه در مورد مکنون و مخفی دارند روز به روز در معرض ظهور و بروز خواهند رسانید. آب ها جاری می شود و زمین ها آباد. صناعات ترقی می کند و معادن استخراج می شود. پول های مردم از زیر خاک بیرون می آید ... معادن ایران کم نیست، ولی اهل محل، آن ها را کور کرده اند که اسباب زحمت آن ها نشود، همان طور که مال رعیت تاراج می شود، همین طور مال دیوان به هدر می رود... حد و اندازه، هیچ در کار نیست، باید مردم بدانند که اگر آبی جاری کنند، اقل پنج سال مالیات می دهند. اگر کسی چیزی اختراع می کند، منافع آن حق اوست. حالیه کسی داخل کاری نمی شود و خرجی که نفع عامه در آن باشد، نمی کند.<sup>۵۷</sup>

در چنین اوضاع و احوالی بود که جامعه ایرانی در دوران فرمانروایی قاجارها پایه عرصه روابط بین المللی نهاد و نیروهای استعماری در شمال و جنوب کشور شرایط نیمه استعماری را بر کشور ما تحمیل کردند. این زمان به بعد برخوردهای نیروهای اجتماعی درون کشور با نیروهای استعمارگر خارجی، عوامل تعیین کننده طبیعت و ماهیت و مسیر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایرانی را تشکیل می دهند.

#### حواشی:

۱- برای آگاهی از مفهوم شهر نگاه کنید به مقاله نگارنده تحت عنوان «ویژگی های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی»، در نامه علوم اجتماعی. دوره اول، شماره ۴ (تیرماه ۱۳۵۳)، ص ۱۱-۱۴

۲- ابن اخوه. آئین شهرداری (معالم القریة فی احکام الحسبة). ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

احترام امام جمعه این بار از تقصیر شما می گذریم، مشروط بر آن که از این پس از اعمال ناشایست و مخالفت با فرامین حکومت دست بردارید. اعلیحضرت شاه مالک الرقاب همه اهالی ایران و اموال آنان هستند و بهتر از هر کس از منافع رعایای خود آگاهند. شما هیچ حقی برای ابراز چنین مخالفتی ندارید. بروید و در فکر کار خودتان باشید و بدون آن که گرد اعمال ناشایست بگردید، فضولی در این گونه امور را موقوف کنید.<sup>۵۲</sup>

از موارد مشهور رفتار ناشایست حکام با تجار، چوب و فلک سید هاشم قندی و اسماعیل خان، تجار عمده قند و شکر به دستور علاءالدوله، حاکم تهران در آغاز جنبش مشروطیت است. سیدهاشم را تاهنگامی که تعهد کتبی بر کاهش بهای قند و شکر داد در زندان حاکم تهران نگاه داشتند.<sup>۵۳</sup>

یکی دیگر از موانع داخلی رشد سرمایه داری که از سرشت حکومت و نهادهای سیاسی نشأت می گرفت، نالیمنی عمومی در کشور بود. به عنوان مثال در چهل سال نخستین سلطنت ناصرالدین شاه که اوضاع کشور به طور نسبی آرام بود، ۱۶۹ شورش و قیام مسلحانه از سوی خوانین، متنفذین محلی، شاهزادگان و مردم صورت گرفت که به طور متوسط حدود چهار شورش در هر سال بود.<sup>۵۴</sup> یکی از عوامل اساسی این نالیمنی وجود ایلات متعدد و پراکنده بودن آنان در مناطق مختلف کشور بود. ایلات و عشایر که غارت زدن کاروان های تجاری در قلمرو سلطه خود را از امتیازات مشروع خویش می دانستند، معمولاً امنیت راه های تجاری را به خطر می انداختند و مال التجاره تجار را غارت می کردند. نه تنها راه های تجاری بلکه شهرها نیز از دستبرد سارقان و دسته های دزدان در امام نبودند و دائماً در معرض چپاول این گونه عناصر قرار داشتند.<sup>۵۵</sup> بر طبق گزارش نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران، در فاصله سال های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ ه.ق، شرکت های تجاری و تجار انگلیسی ۶۴ بار مورد راهنزنی قرار گرفته اند که ۴۲ مورد آن به وسیله عشایر، ۱۵ مورد به وسیله روستائیان، ۳ مورد به وسیله فراولان راه و ۴ مورد ناعلوم بوده است.<sup>۵۶</sup>



George N. Curzon. **Persia and the Persian Question**. London, 1892, Vol. 1, p.167

۱۳- بانک ملی ایران. **تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران**. تهران: ۱۳۳۸، ص ۱۹

۱۴- عبدالرحیم کلانتر ضرابی. **تاریخ کاشان**. ص ۲۲۷؛ مهدی بامداد. **تاریخ رجال ایران**. تهران: زوار، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۱۴۱؛ میرزا آقای فرصت حسینی شیرازی، **آثار عجم**، بمبئی؛ چاپ سنگی، ۱۳۱۲ ه.ق، ص ۵۰۴

۱۵- میرزا حسن حسینی فسائی. **فارسنامه ناصری**. تهران: چاپ سنگی، ۱۳۱۳ ه.ق، ج ۲، ص ۶۰؛ **خاطرات و خطرات**. ص ۲۰۲

۱۶- میرزا حسین فراهانی. **سفرنامه**. به کوشش حافظ فرمانفرمایان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۶-۳۷

۱۷- **فارسنامه ناصری**، ص ۲۶، ۲۷ و ۲۷

۱۸- **خاطرات حاج سیاح**. به کوشش حمید سیاح، تهران: ۱۳۴۶، ص ۱۱۶

۱۹- شاهزاده نادر میرزا. **تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز**. به کوشش محمد مشیری، تهران: اقبال، ۱۳۵۱، ص ۵۵-۵۶

۲۰- پیگو لوسکایا و دیگران. **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هژدهم**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۲۷۶

۲۱- نگاه کنید به:

Louis Massignon. "Islamic Guilds" in **Encyclopedia of the Social Sciences**. N. Y. 1943; "Karamatians" and "Sin" in **Encyclopedia of Islam**. Leiden, 1913-31; "Les corps de métiers et la cité islamique" In **Revue Internationale de Sociologie**. 1920, Vol. 28, pp. 73-88

۳- میرزا حسین خان تحویلدار. **جغرافیای اصفهان**. به کوشش ایرج افشار. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۱. ص ۲۳۶-۲۴۰

۴- عبدالرحیم کلانتر تحویلدار. **جغرافیای اصفهان**. به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۲

۵- برای اطلاع بیشتر از سیمای شهرهای اسلامی، نگاه کنید به مقاله نگارنده «ویژگی های تاریخی شهرنشینی در ایران، دوره اسلامی»، ص ۱۸-۲۴

۶- شاردن، **سیاحتنامه شاردن**. ترجمه محمد عباسی. تهران: امیرکبیر، مجلد چهارم، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ص ۳۶۴

۷- محمد بن هندوشاه نجوانی. **دستورالکاتب فی تعیین المراتب**. مسکو: اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۶، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰

۸- انگلبرت کمپفر. **در دربار شاهنشاه ایران**. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، ص ۱۰۶

۹- محمد حسن اعتمادالسلطنه. **المآثر و الآثار**. تهران: چاپ سنگی، ۱۳۰۶ ه.ق، ص ۲۲۷-۲۴۲

۱۰- محمد حسن اعتمادالسلطنه. **خوابنامه**، به کوشش محمود کیتراپی، تهران: طهوری، ۱۳۴۸، ص ۴۳؛ احمد مجد الاسلام کرمانی. **تاریخ انحلال مجلس (فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران)**. مقدمه و تحشیه محمود خلیلپور، دانشگاه اصفهان. ۱۳۵۱، ص ۱۵۰؛ عبدالعلی ادیب الممالک. **دافع الغرور**. به کوشش ایرج افشار. تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۸؛ **خاطرات کلنل کاساکوفسکی**. ترجمه عباسقلی جلی، تهران: کتاب های سیمرخ، ۱۳۴۴، ص ۷-۱۵۴

۱۱- مهدیقلی هدایت. **خاطرات و خطرات**. تهران: زوار، ۱۳۴۴، ص ۲۷۵

۱۲- نگاه کنید به این کتاب:

۳۰- همان مقاله، ص ۳۱۵-۳۱۸

۲۲- نگاه کنید به:

۳۱- همان مقاله، ص ۳۱۸

C. Cohen. "Ya-t-il eu des corporations professionnelles dans le monde musulman classique?" In A. H. Hourani and S. M. Stern eds. **The Islamic City: A Colloquium**. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1970, pp. 51-64

۳۲- تفاوت میان اصناف شرقی و گیلدهای غربی از نقدی که نگارنده بر کتاب **معالم القرية في احكام الحسبة** نوشته اخذ شده است. نگاه کنید به «برخی ویژگی های شهرنشینی در دوره اسلامی»، راهنمای کتاب. شماره ۵- ۶ (مرداد و شهریور ۱۳۴۸)، ص ۲۵۱-۲۵۷

۲۳- ریچارد فرای، بخارا، دستاوردهای قرون وسطی. ترجمه محمود محمودی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۲۲۰-۲۲۱

۳۳- نگاه کنید به:

Max Weber. **Economy and Society**. New York: Bedminster Press, 1968, Vol. 3, pp. 1226-30

۲۴- نگاه کنید به: ابن بطوطه. **سفرنامه**. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۲۱۲

۳۴- نگاه کنید به:

Karl Marx. **Pre-Capitalist Economic Formation**. ed. by E. Hobsbawm. New York: International Publishers, 1964, p. 78

Ira M. Lapidus. **Muslim Cities in the Later Middle Ages**. Cambridge: Harvard University Press, 1967, pp. 77-78

۲۵- نگاه کنید به:

۳۵- نگاه کنید به:

John Masson Smith Jr. "Turanian Nomadism and Iranian Politics". In **Iranian Studies**. Vol. XI, 1978, pp. 57-81

۲۶- نگاه کنید به: مینورسکی. **سازمان اداری حکومت صفوی**. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: زوار، ۱۳۳۴، ص ۱۵۲؛ تاورینه. **سفرنامه**، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان: ۱۳۳۶، ص ۵۹۶، ۶۰۶-۶۱۲: **سفرنامه** شاردن، ج ۴، ص ۲۹۹

۳۶- عبدالرحمن بن خلدون، **مقدمه**. ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ج ۱، ص ۲۲۵

۲۷- میرزا رفیعا. **دستور الملوك**. به کوشش محمد تقی دانش پژوه. ضمیمه سال ۱۶، شماره ۵ و ۶ **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی**. تهران ۱۳۴۷-۴۸، ص ۱۲۱

۳۷- همان کتاب، ص ۲۲۶

۲۸- همان کتاب، ص ۹۵

۳۸- همان، ص ۲۲۶-۲۲۷

۳۹- همان کتاب، ص ۲۹۲-۲۹۳

۲۹- نگاه کنید به:

۴۰- برای بحث جالبی در این زمینه نگاه کنید به:

Leonard M. Helfgott. "Tribalism as a Socioeconomic Formation in Iranian History". In **Iranian Studies**. Vol. X, Nos.

N. A. Kuznetsova. "Urban Industry in Persia During the 18<sup>th</sup>. And Early 19<sup>th</sup>. Centuries" In **Central Asiatic Review**. Vol. XI, No. 3, 1963, pp. 308-21

حاج سیاح. ص ۳۴۰؛ **خاطرات کنل کاساکوفسکی**. ص ۶۱-۵۰

۴۷- تاریخ استقرار مشروطیت ایران (اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان)، گردآوری و ترجمه حسن معاصر. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۷، ص ۵۷؛ **خاطرات و خطرات**. ص ۵۴؛ **کتاب آبی**، ج ۲، ص ۱۷۴؛ ناظم الاسلام کرمانی. **تاریخ بیداری ایرانیان**. به کوشش سعید سیرجانی. تهران بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ج ۴، ص ۶۹

۴۸- **روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه**. ص ۱۰۵۳

۴۹- همان، ص ۷۷۵

۵۰- فرخ خان امین الدوله، **مجموعه اسناد و مدارک**. به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۳۵۴

۵۱- مهدی بامداد. **تاریخ رجال ایران**. ج ۵، ص ۲۹۶-۲۹۷؛ **روزنامه خطرات اعتماد السلطنه**، ص ۹۷۴-۹۷۵.

۵۲- این متن ترجمه ای است از گزارش سیاسی سفارت انگلیس، نگاه کنید به این سند:

F0/60, 533, From Kennedy to Salisbury, No. 210, September, 19, 1891

۵۳- **تاریخ بیداری ایرانیان**. ج ۲، ص ۹۱-۹۴

۵۴- محمد حسن اعتماد السلطنه، **المأثر و الآثار**. چاپ سنگی، تهران، ۱۳۰۷ ه.ق، ص ۳۷-۵۲

۵۵- **روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه**. ص ۱۰۵۳؛ **خاطرات و خطرات**. ص ۲۴۹؛ **تاریخ کاشان**. ص ۲۴۳

۵۶- **کتاب آبی**. ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۶

۵۷- **خاطرات و خطرات**. ص ۸۰

1-2, Winter-Spring 1977, pp 36-61; Reinhold Loeffler. "Tribal Order and the State: The Political Organization of Boir Ahmad." In **Iranian Studies**. Vol. XI 1978, pp. 145-172; James Reid. "The Qajar Uymaq in the Safavid Period, 1500-1722" In **Iranian Studies**, Vol. XI, 1978, pp. 117-144

۴۱- نگاه کنید به:

James Fraser. **Narrative of a Journey into Khorasan in the Years 1821 and 1833**. London: Longmas, Green and Co., 1825, p. 190

۴۲- مهیدقلی هدایت، **خاطرات و خطرات**. ص ۱۰۰-۱۰۱؛ **کنل کاساکوفسکی**. **خاطرات کنل کاساکوفسکی**. ص ۱۶۷-۱۷۰

۴۳- محمد حسن اعتماد السلطنه. **روزنامه خاطرات**. به کوشش ایرج افشار تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۰، ص ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۳۱؛ احمد مجدالاسلام کرکاتی. **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: سفرنامه کلات**، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۴؛ **حاج سیاح**. **خاطرات سیاح**. ص ۳۳۸

۴۴- کنت دو گوینو. **سه سال در ایران**. ترجمه ذبیح الله منصوری. تهران: مطبوعاتی فرخی، ص ۳۱؛ **خاطرات و خطرات**. ص ۱۰۱؛ **خاطرات کنل کاساکوفسکی**. ص ۱۵۶؛ **کتاب آبی** (اسناد وزارت خارجه بریتانیا) ترجمه سردار اسعد بختیاری. تهران: ج ۱، ص ۶۷

۴۵- نگاه کنید به کتاب بنجامین که نخستین سفیر آمریکا در ایران بوده است.

S. G. W. Benjamin. **Persia and The Persian**. Boston: Ticknor and Company, 1887, pp. 186-87

۴۶- **ظهیرالدوله**. **خاطرات و اسناد**. به کوشش ایرج افشار. تهران: کتاب های جیبی، ۱۳۵۱، ص ۸؛ **خاطرات**

سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی، آرمان پویان، سارا قاضی،

آرام نوبخت، مراد شیرین، کیوان نوفرستی، بیژن شایسته،

فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

[marxism.enghelabi@gmail.com](mailto:marxism.enghelabi@gmail.com)

نشانی وب سایت:

<http://mlitaant.cloudaccess.net>

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر روی وبلاگ قرار می گیرد

**رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!**